



## متن‌شناسی ادب فارسی

(پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی سابق)

(علمی - پژوهشی)

براساس رأی یکصد و سیزدهمین جلسه کمیسیون بررسی اعتبار نشریات علمی کشور، مورخ ۱۳۷۴/۱۲/۱۹ مجله «دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان» حایز شرایط دریافت درجه علمی - پژوهشی شناخته شد. طبق نامه مدیر کل پژوهشی وزارت علوم تحقیقات و فناوری به شماره ۳/۴۴۴۱ مورخ ۸۷/۶/۶ این مجله به صورت چهار مجله تخصصی اجازه انتشار یافت. که فصلنامه «پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی» یکی از این چهار مجله است. بر اساس نامه مذکور این فصلنامه با حفظ سابقه دارای درجه «علمی - پژوهشی» شناخته شد و سرانجام براساس نامه شماره ۱۲۵۳۴۹ مورخ ۱۳۹۰/۷/۱۱ مرکز برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری با عنوان جدید تخصصی «متن‌شناسی ادب فارسی» با حفظ سابقه «علمی - پژوهشی» اجازه انتشار یافت.

سال چهل و نهم، دوره جدید، سال پنجم، شماره چهارم (پیاپی ۲۰)

زمستان ۱۳۹۲

# متن‌شناسی ادب فارسی

(پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی سابق)

سال چهل و نهم، دوره جدید، سال پنجم، شماره چهارم (پیاپی ۲۰)، زمستان ۱۳۹۲  
(علمی - پژوهشی)

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

مدیر مسؤول: دکتر اسحاق طغیانی

سر دبیر: دکتر حسین آقاحسینی

هیأت تحریریه:

دکتر حسین آقاحسینی	استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان
دکتر مهدی تدین	استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان
دکتر یونس جعفری	استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اسلامی علیگر هند
دکتر یداله جلالی پندری	دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد
دکتر نجف جوکار	استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز
دکتر اظهر دهلوی	استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو هند
دکتر آذرمیدخت صفوی	استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اسلامی علیگر هند
دکتر اسحاق طغیانی	استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان
دکتر محمدحسین کرمی	استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز
دکتر مهدی محقق	استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران
دکتر مهدی ملک‌نابت	دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد
دکتر سید علی اصغر میرباقری فرد	استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان
دکتر سید مهدی نوریان	استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

مدیر اجرایی:	مرضیه جلالی
ویراستار فارسی:	علی جلالی
حروفچینی و صفحه آرایی:	اعظم طغیانی
چاپ و صحافی:	چاپخانه دانشگاه اصفهان
ویراستار و مترجم انگلیسی:	احسان گل‌احمر
ناشر:	دانشگاه اصفهان
سال چاپ:	اسفندماه ۱۳۹۲

با همکاری حوزه معاونت تحقیقات و فناوری دانشگاه اصفهان

این نشریه در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی <a href="http://www.SID.ir">www.SID.ir</a>	بانک اطلاعات نشریات کشور <a href="http://www.magiran.com">www.magiran.com</a>
سامانه نشریات دانشگاه اصفهان: <a href="http://uijs.ui.ac.ir">http://uijs.ui.ac.ir</a>	پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) <a href="http://www.srlst.com">www.srlst.com</a>
دوآج (فهرست مجلات پژوهشی با دسترسی آزاد) <a href="http://www.doaj.org">www.doaj.org</a>	
پایگاه اولریخ (راهنمای بین‌المللی نشریات ادواری) <a href="http://ulrichsweb.serialsolutions.com">http://ulrichsweb.serialsolutions.com</a>	
ابسکو (میزبان پایگاه‌های اطلاعاتی) <a href="http://www.ebscohost.com">http://www.ebscohost.com</a>	
دارای ضریب تأثیر (IF) از پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC)	
مقالات نمودار آرای نویسندگان است و مجله در این زمینه مسؤولیتی ندارد.	

نشانی: اصفهان، خیابان هزارجریب، دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر مجله متن‌شناسی ادب فارسی

کد پستی ۸۱۷۴۴ - تلفن: ۰۳۱۱-۷۹۳۳۰۹۷ - دورنگار: ۰۳۱۱-۷۹۳۳۱۵۱

پست الکترونیکی: [daftar-e-majale@litr.ui.ac.ir](mailto:daftar-e-majale@litr.ui.ac.ir) سایت مجله: <http://uijs.ui.ac.ir/rpll>

## راهنمای تدوین و شرایط پذیرش مقاله

مجله متن‌شناسی ادب فارسی (پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی سابق)

(علمی - پژوهشی)

فصلنامه متن‌شناسی ادب فارسی (پژوهش‌های زبان و ادب فارسی سابق) به منظور رشد و گسترش ادب فارسی و فرهنگ ایرانی - اسلامی، تازه‌های پژوهشی صاحب‌نظران زبان و ادبیات فارسی را منتشر می‌کند تا در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد. پذیرش مقاله در این نشریه منوط به احراز شرایط علمی زیر است:

### الف - شرایط علمی

- ۱- مقاله باید دارای اصالت و نوآوری (Original Research)، تحلیلی و نتیجه پژوهش‌های علمی نویسنده یا نویسندگان باشد.
  - ۲- در نگارش مقاله باید روش تحقیق علمی رعایت شود و از منابع معتبر، اصیل و به روز استفاده شود.
  - ۳- مقاله باید صرفاً در یکی از موضوعات زیر تدوین شود.
    - ۱-۳- بررسی و تحلیل مبانی نظری شرح متون ادب فارسی
    - ۲-۳- بررسی و تحلیل و حل دشواریهای متون ادب فارسی
    - ۳-۳- بررسی و تحلیل تصحیحات انجام گرفته از متون ادب فارسی
    - ۴-۳- بررسی و تحلیل تحریفات راه‌یافته در متون ادب فارسی
    - ۵-۳- بررسی و تحلیل نشانه‌شناسی، جهت درک بیشتر متون ادب فارسی
    - ۶-۳- بررسی و نقد و تحلیل شرح‌های معاصران درباره متون ادب فارسی
    - ۷-۳- بررسی و تحلیل و ارزش‌گذاری نسخ خطی متون ادب فارسی
    - ۸-۳- مکاتب جدید ادبی و متون ادب فارسی
    - ۹-۳- زیبایی‌شناسی متون ادب فارسی
    - ۱۰-۳- موضوعات دیگری که به تبیین و تحلیل متون ادب فارسی می‌پردازد.
- توضیح:** مقاله پس از دریافت، نخست در هیات تحریریه بررسی و ارزیابی می‌شود و در صورت داشتن شرایط لازم، برای داوران ارسال می‌گردد. پس از وصول دیدگاه‌های داوران، نتایج و امتیازات کسب شده در هیات تحریریه مطرح می‌شود و در صورت کسب امتیازات کافی و پذیرش، مقاله در نوبت چاپ قرار می‌گیرد.

### ب - ساختار مقاله

- ۱- مقاله باید از جهت نگارش ساختاری محکم و استوار داشته باشد و اصول فصاحت و بلاغت فارسی در آن رعایت شود.
- ۲- مقاله علمی - پژوهشی ساختار مشخصی دارد که باید به دقت حفظ و رعایت شود. اجزای تشکیل دهنده یک مقاله علمی - پژوهشی عبارت است از:
  - \_ عنوان مقاله (عنوان مقاله باید کوتاه و گویا و منعکس کننده محتوای مقاله باشد)
  - \_ چکیده (بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ واژه)
  - \_ واژه‌های کلیدی (بین ۳ تا ۶ واژه)

- ۱- **مقدمه** (این بخش باید در حدود یک صفحه و شامل بیان پرسش یا پرسش‌های پژوهش، اهداف پژوهش و ضرورت یا اهمیت پژوهش باشد)
- ۲- **پیشینه پژوهش** (در این بخش نویسنده به پیشینه مطالعات انجام شده، اعم از کتاب و مقاله، مربوط به موضوع پژوهش خود اشاره می‌کند)
- ۳- **روش پژوهش** (در این قسمت به مواردی چون نوع پژوهش، روش پژوهش و جمع‌آوری داده‌ها، نوع داده‌ها، متغیرها و ... اشاره می‌شود)
- ۴- **بحث اصلی** (در این قسمت با استفاده از روش‌های کمی و کیفی، داده‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و موضوع مقاله به طور علمی بررسی و تحلیل می‌شود)
- ۵- **نتیجه‌گیری** (در این قسمت یافته‌ها و نتایج حاصل از پژوهش به طور دقیق و روشن ارائه می‌شود)
- ۶- **منابع و مآخذ**
- ۷- **حجم مقاله** باید بین ۵۰۰۰ تا ۸۰۰۰ واژه باشد.
- ۸- **نام مؤلف یا مؤلفان** همراه با درجه علمی، نشانی محل کار و نشانی اینترنتی دانشگاهی و غیردانشگاهی (Email) ذکر شود. (ذکر شماره تلفن مسئول مکاتبات در برگ ضمیمه لازم است)
- ۹- **اسامی خاص و اصطلاحات لاتین و ترکیبات خارجی** بلافاصله پس از فارسی آن داخل پرانتز در متن مقاله ذکر شود.

#### ج) شیوه ارجاع دهی و کتابنامه نویسی

مجله متن شناسی ادب فارسی از روش APA برای ارجاع‌دهی و کتابنامه نویسی استفاده می‌کند. بنابراین از نویسندگان محترم درخواست می‌شود در هنگام تدوین مقاله از این روش برای ارجاع‌دهی و کتابنامه نویسی استفاده کنند. در ارجاعات درون متنی، ابتدا نام خانوادگی نویسنده، سپس سال انتشار اثر و در نهایت شماره صفحه یا صفحات ذکر می‌شود؛ (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۸۷). در ارجاعات پایانی یا همان بخش کتابنامه، بسته به نوع منبع، باید به صورت زیر عمل شود:

الف: کتاب (عنوان کتاب باید ایتالیک باشد)

نام خانوادگی (شهرت)، نام، سال انتشار. (درون پرانتز). نام کتاب، نام مترجم یا مصحح، شهر محل نشر، نام ناشر، نوبت چاپ  
شهیدی، سید جعفر. (۱۳۶۴). شرح لغات و مشکلات دیوان انوری، تهران: شرکت انتشارات علمی - فرهنگی.

ب: نشریه (عنوان مجله باید ایتالیک باشد)

نام خانوادگی (شهرت)، نام، سال انتشار. (درون پرانتز). عنوان مقاله (درون گیومه) نام نشریه، شماره دوره، صفحات مقاله (از ص تا ص)  
میرباقری فرد، سید علی اصغر، شایان، الهام. (۱۳۹۱). «سیر عرفانی قرب در متون عرفانی تا سده هفتم هجری»، متن شناسی ادب فارسی، ۱-۱۴.

ج: مجموعه مقالات

نام خانوادگی، نام، سال انتشار. (درون پرانتز). عنوان مقاله (درون گیومه)، نام گردآورنده یا ویراستار، نام مجموعه مقالات، محل نشر، نام ناشر، شماره صفحات مقاله (از ص تا ص)

د: سایتهای اینترنتی

نام خانوادگی، نام. (آخرین تاریخ). عنوان موضوع (درون گیومه)، نام و نشانی اینترنتی به صورت ایتالیک

هـ: لوح فشرده

نام خانوادگی، نام، سال انتشار، (درون پراکنش)، عنوان، نام لوح فشرده، محل نشر، نام ناشر

#### د) شیوه و ضوابط ارسال مقاله

- ۱- مقالات به صورت الکترونیکی دریافت می‌گردد. لطفاً قبل از ارسال مقاله برای مجله، به سامانه نشریات دانشگاه اصفهان به نشانی <http://uijs.ui.ac.ir/rpl> مراجعه کنید و پس از ثبت نام در سامانه مقاله را ارسال نمایید.
  - ۲- مقالات مستخرج از پایان نامه باید تایید استاد راهنما را همراه داشته باشد.
  - ۳- مقاله نباید در هیچ مجله یا همایشی ارائه شده باشد.
  - ۴- مقالات ارسالی باید کاملاً مطابق با شیوه نامه مجله تنظیم شده باشند.
- یادآوری ۱: مجله در پذیرش یا رد مقاله همچنین ویراستاری آن آزاد است.
- یادآوری ۲: مسئول مکاتبات در مقاله باید مشخص شود.
- یادآوری ۳: نویسنده باید هنگام ارسال مقاله متن زیر را کامل و همراه مقاله ارسال نماید.

باسمه تعالی

سردبیر فصلنامه متن شناسی ادب فارسی

تعهد می‌کنم

نویسنده مقاله

اینجانب

تا زمان اعلام نتیجه از سوی هیات تحریریه مجله متن شناسی ادب فارسی، آن را برای هیچ مجله یا همایشی ارسال نکنم.

امضاء

تاریخ



نمایه سالیانه مجله علمی - پژوهشی متن‌شناسی ادب فارسی (پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی سابق)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

سال چهل و نهم، دوره جدید، سال چهارم، شماره اول (پیاپی ۱۷)، بهار ۱۳۹۲

۱-۱۲	تأثیرپذیری فردوسی از کلینی مهدی دشتی
۱۳-۲۸	کارکرد روایی نشانه‌ها در حکایت رابعه از الهی‌نامه عطار محسن بتلاب اکبرآبادی - احمد رضی
۲۹-۴۴	هویت انسان در پنج گنج نظامی گنجوی رامین محرمی - اعظم سروری
۴۵-۶۰	اشعاری نو یافته در جنگ خطی ۹۰۰ مجلس محسن شریفی صحی - حامد خاتمی‌پور
۶۱-۸۲	نامه باستان در بوتۀ نقد (نقد چند بیت از نامه باستان) محمود رضایی دشت‌ارژنه - قدرت قاسمی‌پور
۸۳-۱۰۰	بررسی طلسم و طلسم‌گشایی در قصه‌های عامیانه فارسی (سمک عیار، حسین‌گرد و امیرارسلان) امیرعباس عزیزی‌فر
۱۰۱-۱۲۴	ضرورت تصحیح انتقادی دیوان خواجه‌ی کرمانی حسین جلال‌پور

متن‌شناسی ادب فارسی (پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی سابق)

سال چهل و نهم، دوره جدید، سال چهارم، شماره دوم (پیاپی ۱۸)، تابستان ۱۳۹۲

۱-۲۰	فضل تقدّم با کیست؟ صفی‌علی شاه اصفهانی یا عمّان سامانی احمد امیری خراسانی - فاطمه هدایتی
۲۱-۳۸	چند واژه نادر و نویافته در منظومۀ پهلوانی زرین‌قبا نامه سجاد آیدنلو
۳۹-۶۶	حافظ و مقولۀ جبر و اختیار مهدی دشتی
۶۷-۸۶	متن‌شناسی کتاب بهار دانش حسن ذوالفقاری
۸۷-۹۶	ماجرای تصحیح ترجمۀ رسالۀ قشیریه سیده مریم روضاتیان
۹۷-۱۲۰	بررسی ترجمه‌های حیات‌الحيوان و کتب بیطاری در ایران از آغاز تا روزگار قاجار زهرا آقابابایی خوزانی
۱۲۱-۱۳۸	بررسی پیرنگ، شخصیت‌پردازی، توصیف، زاویۀ دید و تصویرپردازی در داستان نبرد رستم با دیو سپید محمدرضا راشد محصل - فاطمه حسین‌زاده هرویان

نمایه سالیانه مجله علمی - پژوهشی متن‌شناسی ادب فارسی (پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی سابق)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

متن‌شناسی ادب فارسی (پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی سابق)

سال چهل و نهم، دوره جدید، سال چهارم، شماره سوم (پیاپی ۱۹)، پاییز ۱۳۹۲

۱-۱۲	تحلیل ارتباط «سنبله» و «اسد» در بیتی از نظامی علی حیدری
۱۳-۳۶	مضمون عیاری و جوانمردی و آموزه‌های تعلیمی - القایی آن در حماسه‌های مثنوی میلاد جعفرپور - مهیار علوی مقدم
۳۷-۵۲	تحلیل ریخت‌شناسی داستان سیاوش بر اساس نظریه ولادیمیر پراپ ابراهیم استاجی - سعید رمشکی
۵۳-۶۸	بررسی ساختار و گونه روایی در متن سفرنامه ناصر خسرو بر اساس نظریه ژپ لیت و لت محسن محمدی فشارکی - فضل الله خدادادی
۶۹-۸۶	بررسی دیوان غزلیات امیر خسرو دهلوی بر اساس چند دستنویس معتبر مجید منصوری - حسین پارسا فر
۸۷-۱۱۰	زندان جان (پژوهشی در معنای قفس در متون شعری ادب فارسی) محمود مهرآوران - عاطفه خدایی
۱۱۱-۱۲۴	بررسی اشعار نویافته عمادی شهریار سهیل یاری گل‌دره - طاهره چهری

متن‌شناسی ادب فارسی (پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی سابق)

سال چهل و نهم، دوره جدید، سال چهارم، شماره چهارم (پیاپی ۲۰)، زمستان ۱۳۹۲

۱-۲۲	معرفی و بررسی و تحلیل نسخه خطی «کاشف المشکلات» ابوبکر بن کالنجار شیرازی فاطمه کوپا - مصطفی گرجی - سید علی اصغر میرباقری فرد - فرشته محبوب
۲۳-۳۸	بررسی انتقادی واژه «خضرا» در تاریخ بیهقی نعیم مراونه - محمود رضایی دشت‌ارژنه
۳۹-۵۸	تصاویر کعبه و ترک ادب شرعی در شعر خاقانی محسن ذوالفقاری - سیده زهرا موسوی - سید کیهان شهدانی
۵۹-۷۲	چین در شاهنامه فردوسی علی اکبر جعفری - حمیدرضا پاشازانوس
۷۳-۸۶	لزوم تصحیح انتقادی دیوان سید حسن غزنوی عباس بگ‌جانی - عصمت خوئینی - مسعود جعفری
۸۷-۹۸	تعبیرپذیری واژه سخن در شاهنامه فردوسی فریده وجدانی
۹۹-۱۲۰	پژوهشی در داروهای حیوانی دیوان خاقانی سعید مهدوی فر



مشاوران علمی مجله متن‌شناسی ادب فارسی (پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی سابق)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

سال چهل و نهم، دوره جدید، سال پنجم، شماره چهارم، پیاپی ۲۰، زمستان ۱۳۹۲

زهرآ آقابابی	استادیار دانشگاه پیام نور زرین شهر
حسین آقاحسینی	استاد دانشگاه اصفهان
سجاد آیدنلو	دانشیار دانشگاه پیام نور ارومیه
علی اکبر احمدی دارانی	استادیار دانشگاه اصفهان
ابوالقاسم اسماعیل پور	استاد دانشگاه شهید بهشتی
محمد بهنام فر	دانشیار دانشگاه بیرجند
حسین جلال پور	مربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بهبهان
مرتضی رشیدی	استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
زهرآ ریاحی زمین	دانشیار دانشگاه شیراز
شیرزاد طایفی	استادیار دانشگاه علامه طباطبائی
اسحاق طغیانی	استاد دانشگاه اصفهان
اقدس فاتحی	استادیار دانشگاه قم
محسن محمدی فشارکی	دانشیار دانشگاه اصفهان
مریم محمودی	استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان
محمود مدبری	استاد دانشگاه شهید باهنر کرمان
مجید منصوری	استادیار دانشگاه بوعلی سینا همدان
سعید مهدوی فر	پژوهشگر
گلپیر نصری	استادیار دانشگاه یزد
مرتضی هاشمی	استادیار دانشگاه اصفهان
احمدرضا یلمه‌ها	دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان



مجله متن‌شناسی ادب فارسی (پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی سابق)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

سال چهل و نهم، دوره جدید، سال پنجم، شماره چهارم (پیاپی ۲۰)، زمستان ۱۳۹۲

فهرست مطالب

---

- ۱-۲۲ ..... معرفی و بررسی و تحلیل نسخه خطی «کاشف المشکلات» ابوبکر بن کالنجار شیرازی  
فاطمه کوپا- مصطفی گرجی- سید علی اصغر میرباقری فرد- فرشته محجوب
- ۲۳-۳۸ ..... بررسی انتقادی واژه «خضرا» در تاریخ بیهقی  
نعیم مراونه- محمود رضایی دشت‌ارژنه
- ۳۹-۵۸ ..... تصاویر کعبه و ترک ادب شرعی در شعر خاقانی  
محسن ذوالفقاری- سیده زهرا موسوی- سید کیهان شهدائی
- ۵۹-۷۲ ..... چین در شاهنامه فردوسی  
علی اکبر جعفری- حمیدرضا پاشازانوس
- ۷۳-۸۶ ..... لزوم تصحیح انتقادی دیوان سید حسن غزنوی  
عباس بگ‌جانی- عصمت خوئینی- مسعود جعفری
- ۸۷-۹۸ ..... تعبیرپذیری واژه سخن در شاهنامه فردوسی  
فریده وجدانی
- ۹۹-۱۲۰ ..... پژوهشی در داروهای حیوانی دیوان خاقانی  
سعید مهدوی‌فر



## معرفی، بررسی و تحلیل نسخه خطی «کاشف المشکلات» ابوبکر بن کالنجار شیرازی

فاطمه کوپا\* - مصطفی گرجی\*\*

سید علی اصغر میرباقری فرد\*\*\* - فرشته محبوب\*\*\*\*

### چکیده

تصحیح یک اثر نفیس خطی و تحشیه و تعلیق بر تالیفی که از زمان‌های پیشین بر جای مانده است، از آن جا که مقوم میراث فاخر قومی و ملی یک کشور است و اطلاعاتی وسیع در باب سلوک، اندیشه و ساختار فکری و زبانی دانشمندان و متفکران گذشته به دست می‌دهد و به دانسته‌های بشر کنونی می‌افزاید، پژوهشی اصیل است که منتقدان ادبی پیوسته بر آن تأکید کرده‌اند. نسخه خطی «کاشف المشکلات» بهاء الدین ابوبکر بن کالنجار شیرازی باقی مانده از قرون هفتم و هشتم هجری است که از آن تنها نسخه‌ای منحصر به فرد و به خط خود مؤلف در دست است. نویسنده به تصریح متن اثر و اذعان کتب رجال معاصر وی، از مقام شامخ عرفانی و وجاهت علمی برخوردار بوده و کتاب خود را برای رفع دشواری‌های فهم علوم متداول در زمان خود و به خواش فضیلت عصر ترتیب داده است. این کتاب که به زبان علمی ساده و روشن و گاه آراسته به صناعات لفظی و معنوی در قالب جملاتی کوتاه به رشته تحریر درآمده است، علاوه بر اشراف بر اصطلاحات عرفانی و مکاشفات مؤلف، شامل فصول متعدد دیگر در باب تفسیر آیات و احادیث، طب، دشواری‌های حکمی و کلامی و وصایای مؤلف است. این کتاب سه قسم عمده دارد که هر یک به چندین باب و هر باب به رسالات متعدد تقسیم شده و مجموعاً به ۳۴۹ رساله منقسم است.

این نوشتار بر آن است با ارائه توضیحاتی چند در باب احوال مؤلف و بررسی کتاب کاشف المشکلات و مندرجات آن، به بررسی ساختار، سبک و ویژگی‌های زبانی این نسخه خطی بپردازد و آن را از بعد زیباشناختی و ادبی بررسی کند.

### واژه های کلیدی

بهاء الدین ابوبکر بن کالنجار شیرازی، کاشف المشکلات، تصحیح، نسخه خطی.

---

\* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور koupa8982@pnu.ac.ir

\*\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور gorji111@pnu.ac.ir

\*\*\* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان bagheri@ltr.ui.ac.ir

\*\*\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور (نویسنده مسؤل) f.mahjoub2009@pnu.ac.ir

## مقدمه

از مهم‌ترین مباحث در باب حفظ فرهنگ و تمدن ایران اسلامی، انتقال متون اسلامی و شرح و تصحیح آنها در قالبی صحیح و به دور از تحریف و تصرف به نسل‌های آینده است. امروزه با گسترش و رشد فزاینده وسایل ارتباط جمعی و سیطره آن بر اذهان و جوامع و پیدایی و تبلیغ زبان و فرهنگ‌های کم‌عمق و بی‌ریشه، ضرورت پرداختن به حفظ آثار تمدن ایرانی-اسلامی که حامل بار هویتی و معنوی کشورمان هستند بیش از هر زمان دیگر مشهود است.

نسخه خطی کاشف المشکلات از ابوبکر بن کالنجار شیرازی که به زبانی ساده و مرسل از قرن هشتم هجری بر جای مانده است، هم به لحاظ محتوا بر مسائل غامض و دیرپای علوم متداول عصر مؤلف و هم به دلیل نثر ساده و روان که گاه به زیبایی‌های لفظی و معنوی نیز آراسته شده و ارزش آن را افزون ساخته است، در زمره کتبی است که علیرغم جایگاه ویژه مؤلف و اثر، به آن پرداخته نشده و ضرورت شناسایی آن در راستای حفظ تمدن غنی ایرانی-اسلامی و به عنوان حامل بار هویتی و معنوی کشور، لازم و ضروری است.

## پیشینه و روش پژوهش

نسخه خطی کاشف المشکلات ابوبکر بن کالنجار شیرازی، از یک سو، به دلیل مقام شامخ عرفانی و وجاهت علمی مؤلف که از مشایخ سهروردیه بوده اهمیتی ویژه دارد و از دیگر سو، به دلیل تنوع مطالب، اعم از مسائل عرفانی حکمی و فلسفی و پزشکی و مهم‌تر از آن، تفسیر آیات و احادیث پرکاربرد و مطرح در متون عرفانی با زبانی ساده و روشن و به دور از غموض و ابهام، شایان عنایت و تعمق است. به معرفی و بررسی این اثر به جز مقاله‌ای کوتاه از محمود مرعشی، رئیس کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در قم، که به دلیل نگهداری این نسخه در آن مکان تنظیم شده، پژوهش دیگری اختصاص نیافته است.

روش پژوهش حاضر به شیوه اسنادی و کتابخانه‌ای و بر پایه اصل اثر و شواهد مستخرج از آن و نیز کتب رجال و تذکره‌های هم عصر مؤلف بوده است. برای پرهیز از تکرار ارجاعات نسخه کاشف المشکلات، در ارجاعات درون متنی، به ذکر شماره صفحه نسخه اکتفا شده است.

## ابوبکر بن کالنجار شیرازی

با آن که ابوبکر بن کالنجار شیرازی در مقدمه کتاب کاشف المشکلات در باب دلایل این تالیف به مقام علمی و عرفانی خود در عصر خویش اشاره کرده اما در تذکره‌ها و منابع معاصر وی و یا پس از آن، اشاره‌ای به احوال و آثار او نشده است. تنها در دو منبع به شکل مختصر از احوال و مکاشفات و مرتبه عرفانی او یاد شده و گویا کتاب کاشف المشکلات او تنها نسخه منحصر به فردی است که از دوره زندگی وی به جا مانده و زوایای فکری و روحی او را ملموس ساخته است. از منابعی که در آن نامی از مولف برده شده، کتاب «شد الازار فی حط الاوزار» شیخ معین الدین جنید شیرازی است. در این کتاب، نام مؤلف کاشف المشکلات چنین آمده است: «شیخ بهاء الدین، ابوبکر بن جمال الدین محمد باکالنجار، الزاهد العابد العارف المحقق». ترجمه سخنان صاحب شد الازار در کتاب «هزار مزار» که برگردانی از شد الازار و به قلم عیسی بن جنید شیرازی، فرزند معین الدین جنید شیرازی، است چنین است:

ابوبکر بن کالنجار شیرازی زاهدی عارف و عابد و محقق بود که در اوایل حال، از سوی حاکم وقت به سرپرستی قلعه- ای به نام قلعه سپید منصوب شده بود و در عین تصدی به این امر، در آن قلعه عبادت می‌کرد و به وظایف و طاعات دینی خود بسیار متعهد بود. روزی حاکم، مجرمی را در قلعه محبوس کرد و از این پیشامد چند ماه گذشت. شیخ ابوبکر بن کالنجار شیرازی به آن فرد خاطی خبر داد که هر کس در اندوه یا درد یا بندی گرفتار باشد و هفتاد هزار بار سوره قل هو الله را بخواند، از جایی که گمان نمی‌برد برایش توفیق و خلاصی حاصل خواهد شد. آن محبوس هفتاد هزار بار سوره اخلاص را قرائت کرد و سپس شیخ را مطلع نمود. شیخ فرمود تا او را از بند رها کنند و او را منخیر کرد به هر مسیری که بخواهد برود. این خبر به حاکم رسید و به شدت خشمناک شد. شیخ فرمود: «مردی هفتاد هزار بار سوره اخلاص را به امید رهایی از بند خوانده است، اگر او را آزاد نکنند ممکن است در اعتقاد او نسبت به خداوند سستی ایجاد شود و واهمه من به این دلیل است. اگر من به دلیل این کار سرزنش شوم و مورد عقوبت قرار گیرم، برایم بهتر از آن است که در کتاب خدا و اعتقاد او سستی پیدا شود و بنده‌ای مسلمان در دین خود متزلزل شود یا مرتد گردد». حاکم آشفته شد و گفت: «عقوبت تو معزولی تو از سرپرستی قلعه است». شیخ با خرسندی بسیار، کلید قلعه را به حاکم باز گرداند و گفت: «نعمت ارزشمندی است که به من روی نموده است». سپس آن کار را رها کرد و مشغول عبادت شد و رباطی در محله اصطخر ساخت و به اجازه شیخ نجیب الدین [بزغش] خلوت گزید و در خدمت و هم صحبتی شیخ کرامات و عجایب بسیار دید و صالحان بسیار در محضر وی جمع می‌شدند تا زمانی که در سال هفتصد و دوازدهم هجری رحلت کرد (معین الدین جنید شیرازی، ۱۳۶۴: ۱۲۶-۱۲۵).

هم چنین در کتاب مذکور و ترجمه آن، درباره فرزند او جمال الدین محمد ابوبکر بن کالنجار چنین آمده است: «کان شیخاً وجیهاً بهی زکی المنجز و المجاهدات و خلوات و اوراد... او را کلمات روحانی و اشارات رحمانی بود و در اثنای حالات، رساله‌ها نوشته است و نیکبختان و سعادت‌مندان در صحبت وی به برکت استفاده رسیدند و نورهای حکمت از او گرفتند... او را در بقعه خود دفن کردند» (معین الدین جنید شیرازی، ۱۳۶۴: ۲۶).

عبدالرحمان جامی (جامی، ۱۳۷۰: ۵۴) پس از گزارش مطلب شد الازار درباره شیخ جمال الدین باکالنجار، مطالبی بدون ذکر مأخذ می‌افزاید که مضمون آن چنین است: «شیخ عبدالله بلیانی - رحمه الله تعالی - در صحبت پدرم [خواجه ضیاءالدین مسعود] رحمه الله تعالی می‌بود و من پیوسته مشغول ذکر بودم و آوازی خوش داشتم و گاه برای جمعیت خاطر خود، در اثنای ذکر چیزی از اشعار را زمزمه می‌کردم. شیخ جمال الدین به آواز من گوش می‌کرد و در اثر آن، وقت وی خوش می‌شد و من از حال او خبر نداشتم که گوشش به آواز من است. پس ساکت شدم و مشغول ذکر شدم. شیخ جمال الدین نزد من آمد و گفت: ای شیخ عبدالله چرا چنین می‌کنی؟ در اثنای ذکر گفتن چیزی می‌خوانی و ما به تو گوش می‌کنیم سپس ساکت می‌شوی و ما را نیم بسمل می‌گذاری. دیگر چنین نکن. چون از تو این آواز می‌خرند، تو هم خاطر درویشان را عزیز بدار. پدرم نیز [ضیاءالدین مسعود] چنین فرمود. من هم سخن ایشان را قبول کردم» (مرعشی، ۱۳۸۲: ۳۸۵).

در متون تاریخی فارسی، واژه باکالنجار و در متون تاریخی عربی، واژه ابوکالیجار بسیار ذکر شده است که لقب گروهی از شهریاران ایران بوده است. علامه قزوینی در باب این واژه، تحقیق مفصلی کرده که گزیده آن در حواشی برهان قاطع چنین آمده است:

«اسامی یکی دو تن از ملوک آل‌بویه است که به عینه، موسوم یا مکتبی به همین اسم بوده‌اند و این کلمه در غالب کتب تواریخ فارسی مانند وصاف و گزیده روضه الصفا و حبیب السیر و تاریخ کرمان محمد بن ابراهیم و مجالس المومنین و... به همین املا یعنی باکالنجار آمده ولی در عموم کتب تواریخ مانند تتمه الیتیمه، ذیل تجارب الامم، المنظم، معجم الادبا و معجم البلدان و... با املائی ابوکالیجار آمده است». وی سپس می‌افزاید: «گویا املائی کتاب عربی، اقرب به صواب باشد و ظاهراً کالنجار لغتی است دیلمی در کارزار. بنابراین ابوکالیجار یا باکالیجار از جنس ابوالحرب و ابوالهیجاء و از کنیه‌های معمول آن عصر بوده است» (خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۹۳). علامه دهخدا نیز در باب واژه‌های ابوکالیجار، ابوکالنجار، باکالنجار و باکالیجار سخن بسیار گفته است. در کتاب تاج المآثر نیز کالنجار، نام قلعه‌ای در هند است که در سده هفتم هجری به دست فرمانروایان ایرانی گشوده شده است (نظامی، ۱۳۸۷: ۲۰۷)؛ اما به رغم فراوانی نام باکالنجار در میان حکمرانان ایرانی، هیچ نشانی از پیوند دو عارف مذکور و آنان یافت نشده است مگر اینکه شاید سپردن امانت قلعه سپید به ابوبکر باکالنجار، نشان آن باشد که آنان نیز از تبار شاهزادگان بوده‌اند (مرعشی، ۱۳۸۲: ۳۸۷).

با آن که در مقدمه کاشف المشکلات، نام مولف ابوبکر بن کالنجار شیرازی ذکر شده اما شیخ معین الدین جنید شیرازی، مولف شد الازار، برای ابوبکر باکالنجار تالیفی ذکر نکرده به فرزند او رسایی نسبت داده است که با مجموعه حاضر سازگاری دارد. علاوه بر این قرینه، قراین دیگری نیز این گمان را پدید می‌آورد که شاید مولف کتاب کاشف المشکلات، فرزند وی یعنی شیخ جمال الدین محمد بن ابوبکر بن باکالنجار باشد. قرائن مذکور به قرار زیر است:

۱- بخشی از مقدمه کتاب (هشت برگ) ظاهراً بر اساس اوراق اصلی آفت دیده و فرسوده، بازنگاری شده و کلماتی از آن تصحیف و تحریف گردیده است به گونه‌ای که در پاره‌ای از موارد، واژگان نامفهوم و ارتباط‌های گسسته در عبارات به چشم می‌خورد و لذا احتمال دارد نام مؤلف در نسخه اصلی، محمد بن ابوبکر بن باکالنجار بوده و ناسخ اوراق جدید، از میان سطور و کلمات فرسوده تنها توانسته است بخشی از نام مولف را بخواند. همچنین این نکته که پس از ذکر نام ابوبکر بن کالنجار جمله معترضه «احسن الله احوالهم» آمده است نشان می‌دهد که در ذکر نام مؤلف، دست کم نام سه نفر یاد شده است تا دعا به صیغه جمع درباره آن صدق کند.

۲- مولف در مقدمه، از پدر خود یاد کرده که در نزد مردم شیراز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است: «بعضی با آن که می‌خواستند تا آن معنی که در پدر- قدس الله روحه العزیز- بود در این ضعیف هست یا نه...» (۲).

۳- در بخش‌های پایانی کتاب، مؤلف برای خود کشف‌هایی نقل کرده است که تاریخ برخی از آن‌ها ۷۱۱ ق است که بنابر تصریح مولف، به اوایل سلوک وی تعلق دارد و با روزگار ابوبکر باکالنجار که در سال ۷۱۲ ق درگذشته است سازگار نیست.

علی رغم صراحت در انتساب این اثر به ابوبکر بن کالنجار در مقدمه کتاب کاشف المشکلات، مجموع عوامل مذکور درستی این امر را مورد تردید قرار داده است.

### نام، تاریخ و سبب تألیف کاشف المشکلات

ابوبکر بن کالنجار در مقدمه کاشف المشکلات، ضمن عبارات مختصری که در آن به مقام عالی و عرفانی خود اشاره کرده، به شرح و چگونگی اقامت خود در شیراز پرداخته و تاریخ نگارش و نام کتاب و دلایل تألیف آن را شرح داده



است. به تصریح وی، تاریخ نگارش کاشف‌المشکلات، در سنه ثمانین و سبعمائه (۷۸۰ هجری) است:

«بدان سخنان این ضعیف ابوبکر بن کالنجار احسن الله احوالهم را که در شهر سنه ثمانین و سبعمائه هجرت، حق تعالی به رحمتی که دوستان محقق خود را کرامت فرموده است مخصوص گردانید» (۳).

مؤلف در سال ۷۷۸ هجری به شیراز آمده و در آنجا به گروه کثیری از طالبان و مشتاقان علوم مختلف به ویژه عرفان برخورد و اندک اندک، اندیشه تألیف کتاب کاشف‌المشکلات در ذهن او نقش بسته است: «تا شهر سنه ثمان و سبعین و سبعمائه هجرت که اتفاق دست داد و به خلاف تصویری که در خاطر بود، به دار الملک شیراز - حماها الله تعالی - آمد» (۲).

مؤلف پس از این اظهارات و بیان منقسمات مطالب و محتوای کتاب و اشاره‌ای کلی به فصول آن، به دلایل تألیف کتاب اشاره کرده که به قرار زیر است:

۱- گروهی از جماعتی که به او روی آورده بودند و تقاضای تألیف کتابی در باب مباحث عرفانی را داشتند، درصدد آن بودند که بدانند آیا مؤلف نیز همچون پدر خویش مقام معنوی ویژه‌ای دارد و همچون او به اسرار و اصول این نوع از معرفت مسلط است یا نه: «می‌خواستند تا آن معنی که در پدر قدس الله روحه العزیز در این ضعیف هست یا نه» (۲).

۲- تعدادی درصدد آن بودند که با مؤلف در باب عقاید و اظهارات او مجادله کنند و از او ایراد بگیرند: «بعضی با آن که می‌خواستند به طریق بود بحث و جدل پیش گیرند و مجال طعن بازدید آورند» (۳).

۳- گروهی از سالکان و مبتدیان از او تقاضای تألیف اثری را در باب عرفان داشتند تا بتوانند در طریقت به شیوه‌ای صحیح گام بردارند: «بعضی با آن که مهوسان طریقت بودند و تصور داشتند که خورده چیزی که در خاطر ایشان روی می‌نماید، بر اصالت و اظهار آن [اصرار] می‌کردند» (۴).

۴- گروهی از جماعت طالب تألیف نیز با توجه به مقام علمی و عرفانی شامخ مؤلف، در پی آن بودند که برای خود کتابی داشته باشند تا با استفاده از آن، مشکلات خود را در طریقت حل کنند و مرجعی شایسته تر از ابوبکر بن کالنجار نیافته بودند: «بعضی با آن که مشکلی چند از هر باب در خاطر ایشان بود و کسی را که حل آن کند نیافته بودند» (۴).

به تصریح مؤلف در ابتدای کتاب، اکثر این عده از حکما و مشایخ، متعلق به طریقت‌های مختلف عرفانی بودند که در پی یافتن جواب پرسش‌های خود به او مراجعه می‌کردند و طالب مصاحبت وی بودند و بر درخواست خود مبنی بر تألیف اثر به وسیله او پافشاری می‌کردند. مؤلف در ابتدا تنها به جواب‌های شفاهی بسنده می‌کرده اما پس از مدتی به خواهش یاران و برای ماندگاری اظهارات خود، این کتاب را به رشته تحریر درآورده است:

«بیشتر این طوایف، علما و حکما و یا مشایخ وصلی بودند و مداومت می‌نمودند، قناعت نمی‌کردند و از تردد و طلب سخن باز نمی‌ایستادند...مدتی به خواهش ایشان موافق گشت و از هزار گونه سوال ایشان را جواب می‌گفت، چند گاه بر این بگذشت. بعد از آن جمعی از دوستان گفتند که این سوال و جواب چون در قلم نمی‌آید کلی آن مضبوط خاطرها نمی‌شود. التماس کردند که در قلم آید تا با ایشان باز بماند» (۴).

ابوبکر بن کالنجار سپس صراحتاً از نام تألیف خود با عنوان «کاشف‌المشکلات» یاد می‌کند:

«آن را به ظاهر آیات کلام مجید و احادیث نبوی ثابت و مؤکد گردانیده است و آن را «کاشف‌المشکلات» نام نهاده است» (۵).

## محل نگهداری نسخه و مشخصات آن

نسخه خطی منحصر به فرد کاشف المشکلات که متعلق به دوره زندگی مؤلف و به خط خود او ست، در قطع رحلی با ۲۷۴ برگ (۵۳۴ صفحه) و به خط نسخ کهن و خوش و عناوین ثلث است و هشت برگ از آغاز آن بازنگاری شده است. این نسخه نفیس، زمانی جزء کتابخانه مرحوم آیت الله حاج آقا محسن عراقی بوده و اکنون در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی در قم نگهداری می‌شود (نک: فهرست نسخه‌های خطی، ش ۱۱۴۴۷، ج ۲۹، ۷۴-۷۲). در متن تالیف از مرکب سیاه و در سر فصل و عناوین از سنگرف استفاده شده و هر صفحه بالغ بر ۲۱ سطر است. کتاب فاقد حاشیه نویسی است. آغاز آن حفظ شده و پایان آن افتاده است. ابتدای آن جمله «شکر و سپاس مشکوری را که شاکر خود را در ملازمت خود به نعمتی مخصوص گردانید» است و با عبارت «نوبت دوم چون خصم کی متقاضی است باید زحمت و بار خاطر پیش باشد...» خاتمه می‌یابد. فهرستی ناخوانا از کتاب نیز به خط نستعلیق شکسته بر جای مانده و نزدیک به سی برگ از کل کتاب مغشوش است. با توجه به تحقیقات و جستجو در فهرست های نسخ خطی و کتابخانه‌ها، نسخه دیگری از این اثر وجود ندارد.

## ساختار کاشف المشکلات

در مقدمه بازنویسی شده کتاب کاشف المشکلات، این اثر به چهار قسم تقسیم شده است؛ بازنگری دقیق نسخه نشان می‌دهد نسخه شامل سه قسم عمده است که هر یک به چندین باب و هر باب به رسالات متعدد منقسم است. این رسائل حاوی آیات و احادیث ربانی و نبوی، عبارات و اصطلاحات ویژه حکما و مشایخ، بحثی چند در طب، احوال و مکاشفات و وصایایی در حق یاران و دوستان دور و نزدیک و مجموعاً افزون بر ۳۴۹ رساله است. ترکیب و ترتیب کتاب کاشف المشکلات به قرار زیر است:

### ۱- بخش آغازین

پنج صفحه از هشت صفحه اوراق نخستین کتاب که بازنگاری شده و در مقایسه با متن اصلی کتاب، گاه جملاتی مغشوش دارد، به مقدمه کتاب اختصاص یافته است. ابوبکر بن کالنجار شیرازی همچون رسم متداول در سایر کتاب‌ها، در ابتدای اثر خویش به حمد و ستایش خداوند پرداخته و عبارات او در این بخش، آراسته به صناعات ادبی است: «شکر و سپاس، مشکوری را که شاکر خود را در ملازمت خود به نعمتی مخصوص گردانید که استغنا و اقتضاء فراغت از ملک مقرب و نبی مرسل کرد و عظمت و کبریایی، خدایی را که بنده را اول آفرینش قلمی گردانید که بدان، جوهر تعینات آفرینش بر لوح ملکوت ظاهر کرد» (۱).

مؤلف سپس به مدح پیامبر و خاندان او پرداخته و آنان را به بزرگی و سروری ستوده است:

«درود فراوان که عبارت از تأثرات آن است از این صفات و از اهل این صفات بر وجود مبارک محمد رسول الله علیه الصلوه و السلام نازل باد و از وجود مبارک او - علیه السلام - بر وجودهایی که اهل اویند و به حقیقت اولند... سلم تسلیمان» (۴). وی پس از اشاره به دلایل تالیف کتاب، کتاب را به چهار بخش تقسیم کرده و بر هر بخش نام «قسم» گذاشته و منقسمات اصلی قسم را با عنوان «باب» و تقسیمات فرعی قسم را «رساله» و «ذیل» نام گذاری کرده است: «بعد از آن که مضبوط شد، بر چهار قسم موضوع گشت. قسم اول مشتمل بر دو باب، قسم دوم در معانی آیات کلام

مجید، قسم سوم در باب بیان احادیث ربانی و نبوی، قسم چهارم در رسائل مشتمل بر دو باب و ذیلی؛ باب اول در طریقه کی مختلط باشد به اصطلاح حکما و ذیلی در احوال، باب دوم در وصایا که در شأن بعضی از دوستان و یاران و درویشان دور و نزدیک رفته، ذیل در مکتوباتی که به هر کس از دوستان و یاران و درویشان نوشته، قسم رسائل سبب آن بود بر دو باب مرتب شد» (۴).

با مطالعه دقیق اثر می‌توان دریافت کتاب به سه بخش کلی تقسیم شده و با توجه به بازنگاری هشت صفحه آغازین کتاب، ذکر «چهار» بخش صحیح نیست و ظاهراً از اشتباهات کاتب بازنگار است.

## ۲- قسم اول

قسم اول از کتاب کاشف‌المشکلات از دو باب تشکیل شده است. باب نخست آن در معانی آیات کلام مجید و تفسیر آن و باب دوم در بیان احادیث ربانی و نبوی است که هر یک به چندین رساله تقسیم شده است. مولف در هر دو باب از قسم نخست کتاب، پس از ذکر آیه یا حدیث، به شیوه عرفانی آن را تفسیر کرده است.

## ۲-۱- باب اول

باب اول از قسم اول کتاب، مشتمل بر پنجاه و یک رساله است. مولف در این بخش از کتاب، آیاتی از قرآن مجید را برگزیده و به شرح و تفسیر آن مطابق با سیاق عارفان پرداخته است. در این بخش و از میان آیات منتخب، رساله اول و آخر به دو سوره فاتحه‌الکتاب و اخلاص اختصاص یافته که در آنها، هر دو سوره به طور کامل و واژه به واژه شرح شده است. در سایر رسائل باب اول، تنها به شرح و تفسیر عرفانی منتخبی از آیات بسنده شده که در اغلب موارد آیاتی برگزیده و شرح شده است که در متون عرفانی کاربرد فراوان دارند و به کرات تکرار شده اند و ذکر این آیات و شرح آن به دریافت متون عرفانی معتبر کمک خواهد کرد. از زمره مهمترین آیات منتخب در این بخش، آیاتی در باب تحدی، اسماء الله و آموختن آن به حضرت آدم، تفسیر عرفانی آیت الکرسی، چگونگی برانگیخته شدن مردگان، شکرگزاری و فواید آن، اطاعت از ولی امر، سفارش به نیکی و پاداش آن، نکوهش کفر و ظلم، تفسیر روح و حقیقت آن، آفرینش زمین و آسمان و انسان، انتساب نیک و بد به خدا یا انسان، کیفیت خلق جن، تفسیر آیاتی از سوره نور، جهنم و اهل آن، سفارش به برپایی نماز، سبقت گیرندگان در خیر، دلیل آفرینش از حرف و تفسیر حروف مقطعه است.

## ۲-۲- باب دوم

ابوبکر بن کالنجار باب دوم از قسم اول کتاب خود را به دو قسم تقسیم کرده است. بخشی از آن، شامل احادیث ربانی و قدسی و بخش دیگر، شامل احادیث نبوی است و هر بخش به چندین رساله منقسم است.

## ۲-۲-۱- احادیث قدسی

بخش اول از باب دوم، در بیان احادیث ربانی است. مولف در این بخش به برجسته ترین احادیث قدسی اشاره کرده و همچون باب اول به تفسیر عرفانی آن پرداخته است. این بخش شامل پنج رساله است که از آن جمله می‌توان به حدیث قدسی «كنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق» و حدیث «لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی» و حدیثی در باب صبر بر مبتلائات و مقدرات اشاره کرد.

## ۲-۲-۲- احادیث نبوی

بخش دوم از باب دوم به احادیث نبوی اختصاص یافته که از زمره مباحث پر کاربرد در متون عرفانی است. این

احادیث، مشتمل بر چهل و چهار رساله و شامل احادیثی است که مضامین آنها به مسائلی چون معراج پیامبر، شناخت نفس، فقر و غنا، دنیا و مذمت آن، آفرینش جهان، تقسیم بندی علم، پیشی گرفتن رحمت خدا بر غضبش، تقسیم ارزاق، فواید روزه، زیارت اهل قبور، رؤیای صادقه، پرهیز از تعجیل در امور، منقسمات علم، دعا و تأثیر آن در رفع قضای سوء، سعادت و شقاوت ازلی و ابدی، تأسی مردم به دین پیشوایان خود و سفر و منافع و مضار آن و نیکی و سفارش به آن اختصاص یافته است.

### ۳- قسمت دوم

بخش دوم کتاب، مشتمل بر دو باب است که پس از آن ذیلی نیز آمده است. باب اول به عبارات و اصطلاحات متصوفه اختصاص یافته و شامل ۱۶۱ رساله است. باب دوم نیز به دو فصل و یک ذیل تقسیم شده که بخش نخست آن، درباره اصطلاحات حکما و فلاسفه شامل ۵۲ رساله و بخش دوم آن درباره طب و شامل دوازده رساله است. پایان باب دوم نیز که با عنوان «ذیل» مشخص شده است، به مکاشفات عرفانی ابوبکر بن کالنجار اختصاص یافته که شامل بیست کشف است.

### ۳-۱- باب اول

در قرون هفتم و هشتم هجری، عرفان و تصوف از رواج و تداولی که در قرون گذشته داشت افتاده بود و بدین جهت آثار چندانی به نثر فارسی از عرفان ایران در این دوران پدیدار نشده است (بیات، ۱۳۶۳: ۸۷). در کتاب کاشف المشکلات بخشی نیز به عرفان اختصاص یافته است. با آن که مؤلف این بخش از کتاب خود را «در طریقه مجردة کی تعلق به عبارات و اصطلاح مشایخ دارد» نام نهاده است، مباحثی که صرفاً در باب اصطلاحات صوفیانه و عرفانی باشد محدود است و این باب به غیر از اصطلاحات ویژه عرفانی به سایر مباحث شرعی، کلامی و فلسفی نیز اختصاص یافته است. این باب مشتمل بر ۱۶۱ رساله است و از مهم‌ترین اصطلاحات عرفانی آن می‌توان به مباحثی چون احوال سالک، صبر و شکر، خواب و واقعه و بیداری، تسبیح و تهلیل مبتدی و منتهی، خرقه پوشیدن، درد طلب و سماع و مراتب حق‌الیقین، عین‌الیقین و علم‌الیقین اشاره کرد. سایر مضامین این باب به مسائلی چون ذات و صفات و افعال و آثار آن، اصول آفرینش، غیرت عاشقی و معشوقی، حوادث و نزولات، علم و قدرت خدا، مراتب ادراک، مراتب تقدیر، اهل اخلاص و شرک، اسماء عوالم و کیفیت احیای آن، نماز و مراتب آن، تقدیر، تأثیر خاص و عام، گور و سؤال منکر و نکیر، حقیقت قیامت و صراط و میزان و عرصات و حساب و حوض، طبقات دنیا، زادن و مردن، نفس و مراتب آن، معنی خیر و شر، ازل و ابد و حقوق والدین اختصاص یافته است.

### ۳-۲- باب دوم

باب دوم از قسم دوم کتاب مذکور به دو فصل و یک ذیل تقسیم شده است. فصل اول به تعبیر مؤلف «در طریقه‌ای کی مختلط باشد به اصطلاح حکما» و به عبارات ویژه این گروه اختصاص یافته و مشتمل بر پنجاه رساله است. بخش دوم این باب نیز درباره علم طب و مشتمل بر دوازده رساله است. در پایان این باب بخشی با نام ذیل وجود دارد که مؤلف در آن، مکاشفات خود را که بالغ بر بیست کشف است درج کرده است.

### ۳-۲-۱- در طریقه‌ای کی مختلط باشد به اصطلاح حکما

چنانچه ذکر شد، بخش مذکور بالغ بر پنجاه رساله است که در آن از مباحثی همچون جوهر و عرض، طبایع چهارگانه،

افلاک، مراتب عقل، وهم و خیال و تصور، مراتب زمین و نقطه و آفرینش، عوالم و برزخ میان آن، بیان نطق و ناطق، فصاحت، حرف و صوت و چگونگی آفرینش و دوره‌های آن یاد شده است.

### ۳-۲-۲- فصل در بحثی چند در طب

مباحث مندرج در رسائل کاشف‌المشکلات که به مباحث طب و اصطلاحات ویژه این علم اختصاص یافته نشان می‌دهد ابوبکر بن کالنجار شیرازی با علم پزشکی قدیم آشنا بوده است. او در این بخش به شرح و توضیح اصطلاحات پزشکی چون مزاج و نبض و حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و ارتباط آنها با مزاج و تاثیر آنها در بدن و سایر اصطلاحات مشابه پرداخته و در ذیل هر مبحث دانسته‌های خود را ذکر کرده و از نقل قول از سایر دانشمندان و پزشکان برجسته پرهیز کرده است. رسائل مندرج در این بخش، دوازده رساله است که به مباحثی همچون معنی روح و سر و جان و طبیعت و مزاج و نبض، بخار و غبار، عضو رئیس، نطفه، سبب تعلق مادر به فرزند، طبایع اربعه و نسبت آن با مزاج یا طبیعت و سستی گوشت انسان و سختی گوشت حیوان اختصاص یافته است.

### ۳-۲-۳- ذیل در بعضی از احوال مکاشفات

یادداشت‌های شخصی منبعی مفید برای مورخان است که به کمک آن، بخشی از زوایای مبهم و تاریک حوادث روشن می‌گردد و اطلاعاتی درباره حوادث اجتماعی حاصل می‌شود. از این گونه یادداشت‌ها از دوره پیش از مغول تقریباً چیزی به دست نیامده و در سایر دوره‌ها نیز تعداد آن اندک است (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۱۳).

در پایان قسم دوم از کتاب کاشف‌المشکلات، مولف به شرح مکاشفات خود که تعدادی از آنها همراه با تاریخ و روز آن واقعه و کشف است می‌پردازد. با توجه به اصول تصوف و مفاهیم مکاشفات این بخش و تاریخ مندرج در آن‌ها، می‌توان تخمین زد که این اتفاقات مربوط به سال‌های جوانی مولف و در بدایت راه او در سلوک است و از روی آن‌ها، بخشی از احوال اجتماعی زمان وی مکشوف است. از آن شمار است:

«در سال اول کی به شهر آمده بودم... روز زیر سروی کی هست نشسته بودم. مرا معراجی شد و حضوری چنانک این طایفه را باشد دست داد و الطاف بسیار از حضرت مرا کرامت شد» (کشف هفتم) (۴۹۵).

«شب جمعه نهم رمضان سنه ثمان و سبعمائه چنان دیدم کی خود دوم این ضعیف از پی خود اول می‌رفتی، خود دوم این ضعیف مثال ظرفی تهی خالی بوذی و مجوف و خود این ضعیف عظیم و بقوت و با شکوه و با عظمت و بشاش و بسام بوذی و از پیش خود دوم ترکیب به وی می‌رفتی» (کشف دهم) (۴۹۷).

«و نیز در اوایل ماه جمادی الآخر سنه عشر و سبعمائه، حق تعالی بر این ضعیف منکشف شد» (کشف سیزدهم) (۴۹۷).

«اتفاق وصولی به حضرت عزت دست داد. بعد از مراجعت پیغامبر علیه السلام تقریر فرمود که الخلق عالم و المولود مومن و الموضوع منکر. بعد از این چند کلمه دیگر بود و در خاطر نماند» (کشف هجدهم) (۷۹۹).

مکاشفات عارفانه ابوبکر بن کالنجار شیرازی شامل بیست کشف است که به گفته وی، مکاشفات مذکور، تنها شماری از کرامات و الطاف حق است که بر او منکشف شده و تعداد حقیقی آن‌ها افزون از صد کشف است که به دلیل آن که در عبارت نگنجیده اند و مؤلف سعی در رازداری و اخفای آن‌ها داشته و طبیعتاً به تدریج آن را فراموش کرده در این بخش ذکر نشده است: «آنچه مرا کرامت افتاده است و این وصول به حضرت عزت دست داده از صد نوبت، اما این دو

سه کی با ذکر شد سخنی از آن باز می‌توان گفتن و نمود شد و بسیار هست کی سخن از آن می‌توانست گفتن و نه گفتم و از خاطر م رفته است» (۵۰۱).

#### ۴- قسم سوم

ابوبکر بن کالنجار شیرازی این بخش از کتاب کاشف المشکلات را به وصیت و سفارش اختصاص داده و از آن، چنین یاد کرده است: «در وصایا کی در شأن بعضی از دوستان و یاران و درویشان دور و نزدیک رفته». اما در هیچ یک از این وصایا که شامل ده وصیت است نامی از شخصی خاص ذکر نشده است. فقط آخرین وصیت، خطاب به فردی با نام سید مجدالدین است «در وقتی کی تحصیل منصب قضا کرد». در خصوص فرد مذکور اشاره دیگری در متن کتاب وجود ندارد. مضمون این وصایا اغلب پرهیز از تعلق خاطر به دنیا، رعایت حقوق دیگران، ملازمت و مداومت به کسب علوم مختلف، تقید به اصول و مبانی شریعت و یاد مرگ است.

### ارزش و اهمیت کتاب کاشف المشکلات

#### الف- از دیدگاه سبک‌شناسی و ادبی

از قرن پنجم به بعد در شیوه نثر ساده فارسی تغییراتی حاصل شد. جمله‌ها طولانی تر شد، به تدریج قوالب معینی از عبارات و ترکیبات و جملات خاص معمول و مستعمل شد و بدین طریق، اندک اندک میزان استفاده از کلمات و ترکیبات عربی افزون گشت. این روش، علاوه بر انشای رسائل، در انشای عادی و نثر ساده متداول زبان هم تأثیر می‌گذاشت چنان که نثر ساده در آغاز قرن هفتم با نثر ابتدای قرن پنجم تفاوت بسیار داشت و این تحول و تغییر تدریجی، همچنان در قرن هفتم و هشتم جریان طبیعی خود را طی می‌کرد. گاه نیز در آثار مؤلفان این زمان، قطعاتی از نثر گذشتگان را می‌یابیم که بی ذکر نام صاحبان آن آثار نقل شده است (صفا، ۱۳۸۸: ۱۱۵۶-۱۱۵۵).

استعمال لغات عربی که جای واژه‌های دری را گرفته و حتی در قواعد ترکیبی و دستوری این دوران رخنه کرده بود، رکاکت لفظ و معنی، فراموش شدن بسیاری از امثله فارسی، استعمال افعال به معنی مجازی و از یاد بردن معنی حقیقی افعال، به کار بردن فعل‌ها بدون پیشوندهای قدیم، حذف بی قرینه یا باقرینه افعال در جمله‌های متعاطف، تبدیل ضمیر مفرد غایب به اسم اشاره و مطابقه صفت و موصوف بر طبق نحو عربی، از ویژگی‌های سبکی دو قرن هفتم و هشتم است؛ اما کتاب کاشف المشکلات علیرغم تألیف در این دوره و با وجود آنکه کتابی علمی و به نوعی دایره‌المعارف است و با وجود آن که از تأثیرات سبکی این قرون بر کنار نمانده است، سبکی ساده، روشن و روان دارد.

این کتاب به دلیل قرار گرفتن در دوره مذکور، به عنوان نمونه‌ای برای آشنایی با سبک نوشتاری قرن‌های هفتم و هشتم قابل بررسی است. بدین معنی که با بررسی و تحلیل ویژگی‌های زبانی، فکری و ادبی این کتاب می‌توان به استخراج واژگان، ترکیبات، کاربردهای نحوی و تعابیر و اصطلاحات متون پیشین و تأثیر آن‌ها در این کتاب پرداخت و علاوه بر آن، عناصری را بررسی کرد که مختص قرون هفتم و هشتم هجری است و سبب بازشناسی آثار این دوره از دوره‌های پیشین و پسین است. بدین ترتیب، پیوستگی‌های فکری و ادبی و زبانی آثار این دوره با دوره‌های پیش از خود نشان داده خواهد شد و همچنین چون کتاب کاشف المشکلات از زاویه ویژگی‌های متون علمی نیز قابل تعمق است، با بررسی و تطبیق آن با سایر متون هم تراز خود، امکان ارزیابی علمی سایر آثار مشابه هم میسر خواهد شد.

## ب- از دیدگاه زبانی

انشای نثر مرسل در قرن هفتم و هشتم به برخی کتاب‌های تاریخی و علمی و گاه به کتب قصص و حکایات اختصاص داشت. این شیوه نگارش در کتاب‌های مذکور اگرچه در اصل و اساس همان بود که در دوران پیشین نیز وجود داشت اما از حیث زبان با آن فاصله بسیار داشت؛ بدین معنی که به کار بردن لغات و ترکیبات عربی به ویژه در کتاب‌های علمی و بعضی کتاب‌های عرفانی، بدون هیچ قید و بندی معمول بود و مؤلفان نه تنها از اصطلاحات و تعبیرات آماده که در کتاب‌های پیش از آنان به زبان عربی آمده بود استفاده کردند بلکه گاه همان عبارات علمی عربی را با اندکی تغییر یعنی با به کار بردن روابط فارسی ترجمه می‌کردند. در این میان، انشاهای ساده و دلپذیر کم نیست. نثر کسانی چون منہاج سراج و ابوالمفاخر باخرزی، فخر بناکتی، محمد بن علی شبانکاره‌ای و به ویژه سعدی مؤید این امر است؛ اما حتی در انشاهای ساده قرن هفتم و هشتم نیز استفاده از واژگان عربی فراوان به چشم می‌خورد. این لغات در قرون مذکور با تحول بزرگی که زبان فارسی در سده ششم یافته بود، جزء این زبان شده و جای واژگان دری را گرفته بود. این تغییرات حتی در قواعد ترکیبی و دستوری فارسی هم راه یافته بود (صفا، ۱۳۸۸: ۱۱۵۵).

تردیدی نیست که تصحیح هر اثر خطی می‌تواند در شفاف‌سازی گوشه‌های مبهم تحقیقات در زمینه تحولات زبانی مفید باشد؛ به این معنی که با افزون شدن نمونه‌های مورد بررسی در هر دوره، تعیین حدود تغییرات زبانی قطعاً از دقت بیشتری برخوردار خواهد گشت چنان که با مطالعه و تصحیح کتاب کاشف‌المشکلات و مقایسه آن با متون قرون پیشین می‌توان تا حدی به میزان و کیفیت تغییرات زبانی در ابعاد مختلف صرفی و نحوی پی برد و دریافت زبان فارسی پس از حمله مغول و تأثیر همه جانبه آن بر فرهنگ، ادب و علوم ایران چه تغییراتی را پشت سر گذاشته و تا چه میزان توانسته است پیوستگی و ارتباط خود را با زبان پیش از خود حفظ کند و یا از آن تأثیر بپذیرد و یا آهنگ آن را سرعت بخشد. به نظر می‌رسد زبان کتاب کاشف‌المشکلات از تغییرات و تأثیرات زبانی هم عصر خود چندان متأثر نشده و زبان آن ساده، بی‌پیرایه، قابل فهم و به دور از تعقیدات لفظی و معنوی مانده است.

## ج- از دیدگاه فکری و محتوایی

در دو قرن هفتم و هشتم که دوران غلبه مغول است، علوم عقلی احوالی متضاد دارد. در آغاز این دوره، دانشمندان بزرگی که اغلب تربیت یافته دوره پیش هستند، تا مدتی محدود، مایه رونق بازار علومند اما در پایان این دوره، از عده عالمان بزرگ به میزان قابل توجهی کاسته می‌شود.

در این عهد، موضوع تهیه کتاب از نظر درسی بسیار مورد توجه بود و همین امر موجب آن شد تلخیص کتاب‌ها و نوشتن شرح و حاشیه بر آنها و تألیف کتاب‌های مختصر و متوسط و مفصل در علوم مختلف، اعم از شرعی و عقلی و ادبی، بین اکثر حکما و علما متداول شود. این دوره در بیشتر علوم دوره توقف، بیرون آمدن قطعی از بحث‌های طولانی و خودداری از مراجعه و استشهاد به تألیفات گوناگون علمای قدیم و روی آوردن به متون خاص برای تعلیم و تعلم بوده است. عالمان این عهد غالباً در بیشتر رشته‌ها اطلاعات داشتند و صاحب آثاری بودند و همین امر، بعضی از آنان را به تألیف کتاب‌هایی در ذکر اقسام علوم و شرح آنان واداشته است. این امر در اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم توسعه یافت و از آن پس در ایران و سایر ممالک اسلامی دنبال شد و کار عالمان را از صورت ساده علمی قدیم به صورت تازه‌ای که مورد پسند اهل زبان هم باشد درآورد (صفا، ۱۳۸۸: ۲۳۹-۲۳۵).

بخش عمده کتاب کاشف المشکلات نیز به جز مباحث عرفانی و اصطلاحات خاص عرفا و مکاشفات شخصی مؤلف در زمان سپردن مسیر طریقت و پس از آن، به مباحث مطرح علمی زمان وی اختصاص یافته است. این اثر علاوه بر اشتغال بر موضوعاتی چون توحید و وصف صفات باری تعالی، ستایش نبی اکرم و مباحث مطرح در خصوص نبوت ایشان همچون آفرینش و معراج ایشان و نیز مسائل برجسته فقهی و شرعی چون نماز و ارکان آن و معاد، به رفع مشکلات خوانندگان در زمینه‌های مختلف دانش‌ها به ویژه تفسیر آیات مهم قرآنی که در متون عرفانی کاربرد فراوان دارند و در دریافت مسائل غامض این گونه آثار می‌تواند مفید فایده باشد اختصاص یافته است. ذکر پر کاربردترین احادیث قدسی و نبوی نیز از مباحث این کتاب است. روش تفسیر مؤلف در این کتاب، اغلب روش اجتهادی است. در روش تفسیر اجتهادی، مفسر از اعتماد به تدبر و عقل توأم با تقید به روایات تفسیری استفاده می‌کند. علاوه بر آن، این نوع تفسیر نیازمند شرایط و مقدمات دیگری است که مفسر باید به قدر کفایت از آن‌ها اطلاع داشته باشد؛ دانستن ادبیات عرب در سطح بالا، آگاه بودن از نکات و دقایق فصاحت و بلاغت زبان، اطلاع از کیفیت تنزیل، اسباب نزول و شأن نزول آیات، ناسخ و منسوخ، مجمل و مبین، مطلق و مقید، عام و خاص و علم حدیث از آن جمله است (عمید زنجانی، ۱۳۷۳: ۳۳۱). ابوبکر بن کالنجار شیرازی از این نظر، مفسری عالم است که آیات و احادیثی را که در کتاب خود ذکر کرده است، به روش مذکور شرح کرده است. سایر مباحث مرتبط با علوم متداول عصر مؤلف همچون کلام، فلسفه و طب و دشوارترین مسائل در خصوص دریافت این دانش‌ها نیز از مندرجات کتاب است. این کتاب، مجموعه‌ای گرانبها از اطلاعات گوناگون است که برای کسب بصیرت و معرفت سودمند است و از جهت انتقال اطلاعات متنوع ادبی به خواننده نیز درخور تأمل است.

### ویژگی‌های سبکی کتاب کاشف المشکلات

کتاب کاشف المشکلات در زمره متون متعلق به قرن هشتم هجری است که از نظر تاریخی، مصادف با غلبه و استیلای مغول است. سبک نثر در دوره مغول و به ویژه سبک قرن هفتم، به شدت از سبک نثر آخر دوره سلجوقی و دوره خوارزمشاهی متأثر است (صفا، ۱۳۷۳: ۱۴). به دلیل بروز فتنه غزان و مرگ سنجر سلجوقی و در پی آن ویرانی شهرهایی چون خراسان، بلخ، مرو و نیشابور که مهد علم و تمدن و ادب بودند، کانون‌های سبک قدیم یکی پس از دیگری به هم خورد و مراکز ادب که پشت در پشت، علوم و شیوه نگارش و طرز تدریس و آداب نویسندگی را از یکدیگر فرا می‌گرفتند از میان رفتند. در نتیجه ترویج سلجوقیان، ادبیات عرب در میان فارسی‌زبانان رواج یافت و سبک تازه‌ای در شعر و نثر پدید آمد. در شعر، سبک عراقی و در نثر، شیوه نثر فنی و متکلفانه بنیاد گذاشته شد (بهار، ۱۳۸۰: ۳۹۵). پس از آن دوران، یعنی در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، ضعف ادبی، فتور و بی‌توجهی به نثر پدیدار شد و مقدمات فساد ادبیات، عدم تعمق در ادای لغات و عبارات، از یاد رفتن دستور و رکاکت لفظ و معنی آشکار شد. در این دوران، بزرگانی چون خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، حمدالله مستوفی مؤلف تاریخ گزیده، قاضی عبدالله بیضاوی مؤلف نظام التواریخ و ابوسلیمان داوود بناکتی مؤلف روضه اولی الالباب، با آن که بنا بر عادت قرون هفت و هشت، نثر فارسی را از تصنیفات و تکلفات به سمت سادگی و سهولت سوق دادند اما باز آثار و شواهدی از نثر مصنوع در کتب مذکور دیده می‌شود: لیکن کتاب کاشف المشکلات علاوه بر آن که از جهت ادبی و ابعاد آن قابل تعمق و بررسی است، به دلیل اشتغال بر دانش‌های متداول عصر نویسنده، کتابی علمی است و سبک آن از سبک رایج زمان خود متأثر و بر



سادگی و روانی استوار است.

با آن که هر اثر سبکی شخصی دارد و مبین شخصیت منحصر به فرد سازنده آن است اما در ادبیات، صاحب سبک، کسی است که آثار او صورتی خاص و ابتکاری داشته باشد. از این نظر، ابوبکر بن کالنجار شیرازی تشخص سبکی ندارد و صرفاً دنباله روی سبک عهد خویش است.

در این قسمت نمونه‌هایی از مختصات فکری، ادبی و زبانی کتاب کاشف‌المشکلات بررسی خواهد شد.

### الف - سطح فکری

دانشمندان قرن هشتم هجری غالباً در بیشتر رشته‌های علمی اطلاعات داشتند و صاحب آثاری بودند و همین امر، بعضی از آنان را به تألیف کتاب‌هایی در ذکر اقسام علوم و شرح آن‌ها واداشته است. این امر سابقه ممتدی در تاریخ علوم اسلامی دارد و در آغاز کار، بیشتر مبتنی بر احصای علوم عقلی بوده است. در اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم، با تألیف کتاب‌هایی از قبیل جامع‌العلوم فخرالدین رازی این کار توسعه بیشتری یافت و از آن پس در ایران و کشورهای دیگر اسلامی دنبال شد (صفا، ۱۳۸۸: ۲۳۹).

کتاب کاشف‌المشکلات نیز که مؤلف آن صاحب اندیشه‌های عرفانی و در سلوک ثابت قدم و صاحب نظر بوده است، علاوه بر اشمال بر محتویات علمی و نظریات نویسنده در باب مسائل علمی به ستایش باری تعالی، نکوهش دنیا، توجه به معاد و حسن عاقبت، اطاعت از پیامبر و صاحبان امر، تقید به نیکی و تعهد به رفتار پسندیده، ممارست و مداومت در کسب علم و دانش، سفارش به صبر و توکل، تعهد به نماز و تسبیح و ذکر، دعا و فواید آن، مخالفت با نفس، پند و اندرز و بیان سلطه تقدیر پرداخته و این مفاهیم، ساختار فکری آن را تشکیل داده است.

### ب - سطح ادبی

کاشف‌المشکلات کتابی است که در باب دانش‌های متداول زمان تدوین شده است. بدین جهت جنبه آموزشی آن بر بعد ادبی آن رجحان دارد اما در عین حال، از آرایه‌های لفظی و معنوی بر کنار نمانده است.

ابوبکر بن کالنجار شیرازی در مقدمه کتاب اشاره کرده که به دلایل زیر، اصراری بر استفاده از آرایه‌های لفظی و معنوی نداشته است:

۱- وی از ابتدا رغبتی به فراگیری علوم ظاهری از این قبیل نداشته و به همین دلیل، کتاب او نیز از آراستگی الفاظ به دور است: «این ضعیف در تحصیل علوم ظاهر از غربت و غیر آن به کم و بیش شروعی ننموده است و بدین واسطه در عبارات و الفاظ آن آراستگی و تکلیفی نیست» (۷).

۲- کتاب او تنها برای اطلاع و آگاهی از مسائل علمی و رفع اشکال در این باب است: «این سخنان به طریق اخبار از مراتب و درجات ازین ضعیف آمده است نه طریق تکلیف» (۷).

۳- مؤلف برای آراستگی ظاهر الفاظ نکوشیده زیرا مایل نبوده است که تسلط او به علوم و متون و نیز طی طریق او در سلوک آشکار شود: «موجب تقریر و تحریر این سخنان، ابرام طرف غربت و اظهار معنی خود نبوده، اگر چه اهل حق را اظهار کردن حال خود عیب نباشد و در حال ایشان خللی نیارورد به حد امکان در اخفای حال خود کوشیده‌ام و در این باب خود خواهش و تمنا نبوده است» (۸).

۴- هدف نویسنده از تألیف این کتاب شرح مراحل و منازل عرفان است و اگر سخن خود را کوتاه کرده به دلیل پرهیز از سرزنش نادانان بوده است: «دیگر آن که تمامت آن مبتنی است بر شرح سلوک و مراتب آن بی‌شایبه فضول. اگر جای

سخن به مخلص نرسانیده است... احتراز از طعن مفسران و جهال بود» (۸).  
نمونه‌هایی از آرایه های ادبی کاشف المشکلات چنین است:

## ۱- جناس

۱-۱- زاید: - «شکر و سپاس مشکوری را که شاکر خود را در ملازمت خود به نعمتی مخصوص گردانید» (۲).

- «به وجود قسم غیب غایب بود و مستغنی از علت عرض خود» (۱۴).

۱-۲- اشتقاق: - «مدحت معبودی را که بنده خود را در تحت قلم منقاد و عابد گردانید» (۲).

- «به علم لدنی و روح و راحت و تمتع و حضور و خشوع موصوف شدند» (۲۱).

۱-۳- خط: - «مرا با وجود آن فضولی که غیر وجود آن چیز است مجال ندارد که به من ماند و... غیر آن به من محال می‌یافت» (۶).

- «کسانی که چیزی از سکر این شراب درنیافته‌اند و در خانه سراب و طبیعت و تعین جمادی خود مانده‌اند» (۹).

۱-۴- لاحق: «از بام تا شام بدان مشغول می‌گشتم به جز خستگی هیچ حاصل دیگر نبود» (۶).

- «هیچ کوشش و جوشش و شورش مستی که از آثار خمر است در وی نبود» (۱۳۷).

## ۲- هم حرفی

- «از کفه تحت به کفه فوق رفع داد» (۲).

- «بنده خود را از محنت ذل و ضلالت به اسباب وضع و رسم برهانید» (۱).

## ۳- تنسیق الصفات -

«صفت سکون و آرام و ظلمات و دوام و بقا و بی التفاتی به اسباب در دل بازدید آید» (۵۰۴).

- «علم و قدرت حضرتی از او منقطع شد و ملعون و محسوس و مردود گشت و داخل لهُو و لعب و سراب و جیفه و عبث شد» (۸۸).

## ۴- تلمیح

- «و آن که نار بود خاک شد» (۳۰۱).

- «این کار از ما نیاید و چون این کار از ما نیاید ما این امانت بر خود نگیریم» (۲۳).

## ۵- اقتباس

- «آن نفسی واحد است کی در ضمن آن زوجیتی هست کی در ظاهر دو فرع از آن بر مثال دو شاخ درخت کی از یک ساق روانه شود» (۳۰).

- «انسان سایه و عکس طین آمد پس انسان سلاله طین است» (۵۳).

## ۶- مراعات نظیر

- «بنده خود را در اعتدال خانه فطرت میزان وار بر فوق صراط ثابت و راسخ گردانید و از کفه تحت به کفه فوق رفع داد» (۲).

- «وجود این حیات کی شعاع نور علم او را از حرارت قدرت سرد کرده باشد چنانست کی شعله شمعی یا چراغی روشنایی بدهد» (۶۱).

## ۷- سجع

- ۷-۱- **متوازی:** - «استغناء و اقتضاء فراغت از ملک مقرب و نبی مرسل کرد» (۲).  
- «یعنی نزدیک به صرف مشاهده و معاینه باشد پس نسبت احسان به انسان بدین معنی نیک مناسب باشد» (۱۸۸).  
۷-۲- **متوازن:** - «میزان وار بر فوق صراط ثابت و راسخ گردانید» (۲).  
- «اصول آن و فروع و فضول آن صورت نبندد» (۱۴۹).  
۷-۳- **مطرف:** - «الحمدالله که این مشغل عوض آن شغل شد» (۶).  
- «دم و قدم ایشان در صورت و سیرت از روز طفلی ایشان زیادت نباشد» (۱۵۵).

## ج - سطح زبانی

با آن که زمان تألیف کتاب کاشف‌المشکلات قرن هشتم هجری است و تألیفات و تصنیفات این قرن نیز چون سایر دوره‌های سبکی ادبی ویژگی‌هایی خاص دارد اما در این کتاب، نشانه‌های زبانی و سبکی دوره‌های قبل نیز مشهود است. اختصار و ایجاز، رعایت الفاظ فارسی و ترک لغات دشوار و استفاده از افعال قدیمی و ساختارهای صرفی کهن از این جمله است. بسامد بالای واژگان علمی و تخصصی که اغلب عربی است، کاربرد اصطلاحات عرفانی، کلامی، فلسفی و پزشکی اعلام قرآنی و احادیث و آیات فراوان، از دیگر ویژگی‌های این کتاب است. بارزترین ویژگی‌های زبانی و نحوی کتاب کاشف‌المشکلات در دسته‌های زیر قابل مشاهده است:

### ۱- جمله بندی

#### ۱-۱- تقدم و تأخر فعل

- تقدم فعل بر جمله شیوه‌ای عربی است اما نویسنده گاه به دلایلی چون اهمیت دادن به مفاد فعل و توجه به فعل، فعل را پیش از سایر ارکان جمله ذکر کرده است:
- «دیدم آینده را با صورتی عظیم خوب و عظیم با اهمیت و با عظمت و در غایت مغلوب حالی» (۵۰۰).  
- «و تواند رسانید به اهل آن کی قهر نفس خود تحمل تواند کرد» (۶۶).  
**گاه** این تقدم فعل همراه با مسند است که این ترتیب جمله بندی نیز نشانگر اهمیت فعل و مسند است:
- «حرام است دوست داشتن هر جمادی و حیوان». (۵۰۲).  
- «واجب است بر کل خلایق در عالم محسوسات ترک ظاهر و باطن» (۵۰۲).  
- «منقطع نشود از طرف بنده قسم تفاوت» (۶۵).  
**گاه** فعل در میانه جمله قرار گرفته و تقدم و تأخر اجزای جمله به هم خورده است:
- «اکنون پیغمبر اسلام خبر می دهد در مقابله جماعتی» (۱۰).  
- «و این معنی ضابطی کلی است در یک عالم» (۷۱).  
- «آن را فایده خوانند ظهور آن چیز اصلی را» (۲۶۳).

#### ۱-۲- کاربرد جمله معترضه

کاربرد جمله معترضه پس از فعل و در پایان جمله:

- «صفت رب است تعالی و تقدس» (۷).

- «چنان که پیغمبر فرمود علیه السلام» (۵۰۳).

- «در این جای مراد ذوی العقول است یعنی اهل بسایط» (۴۹۱).

### ۱-۳- سادگی، کوتاهی و اختصار جملات

- «مسجدی از دور بدیدم، میل خاطریم به آنجا رفت، مرا ببردند به آنجا و در آن مسجد رفتم و خدای را در آن مسجد بدیدم» (۴۹۶).

- «اصل عالم تعینات عالم بقاست ایشان را باقی تر نگویند از بهر آنک اصل عالم بقا است» (۴۹۱).

- «و چون این همه رنج و غصه کشید و او را عاقبتی نباشد کی بدان عالم شوذ یا قادر شوذ یا مجموع حال شوذ» (۲۶۳).

### ۲- افعال

حذف فعل به قرینه از قرن ششم معمول بوده است اما رسم جاری بر آن بوده که فعل را در جمله نخستین اثبات کنند و در سایر جملات حذف نمایند. در این کتاب، در حذف افعال به قرینه هرج و مرجی که در این قرن آغاز شده است مشهود نیست.

#### ۲-۱- حذف فعل به قرینه

- «کی در آفرینش که اول آن مخلوقاتست، دوم آن مولوداتست و سیم آن موضوعات، این عالم فطره در میان این دو عالم افتاده» (۳۶).

- «آن‌ها که شخص را از نماز مشغول می‌دارند سه است یکی افعال و اقوال شخص و دیگر حوادث کی به وی وارد شود و دیگر تعلقات نفسانی» (۲۵۹).

#### ۲-۲- حذف چند فعل به قرینه

- «بدان ای عزیز کی شروع کردن در افعال به دو طریق است: یکی هوا و طبیعت و یکی ترتیب و طریقت» (۵۱۵).

- «و آنچه ما فوق آنست از غایت لطافت و عظمت، نه محسوس است و نه معقول و نه معلوم» (۴۳).

- «گفتند کی تو نیز گفت کی من نیز» (۱۶۷).

#### ۲-۳- حذف نشانه های مفعول

- «کی دیدن و شنیدن و یافتن اسرار و دقایق آن کار معلوم کند» (۵۱۵).

- «به رمقی که از حیات سلوک دارد قدرت و قوت حرکت معنوی نگه دارد» (۲۵۵).

#### ۲-۴- حذف شناسه

حذف شناسه فعل اول شخص بدون قرینه و استفاده از سوم شخص به جای اول شخص مفرد:

- «مدتی به خواهش ایشان موافق گشت و از هزار گونه سؤال ایشان را جواب می‌گفت» (۳).

- «ایشان را بنا بر این مقدمه، رخصت تحریر و اجازت ضبط آن داد» (۴).

#### ۲-۵- وجه وصفی فعل

نویسنده گاه افعال خبری و نقلی به صیغه وصفی، چنانکه امروز مرسوم است، به کار برده است:

- «و نفس تحیر دالست بر آنکه وجود حقیقی معلوم کرده است تا صفت تحیر در وی بازدید آمده و آن نیست الا سرایت عالم ملازمت» (۲۹۷).

- «و آن را به ظاهریات کلام مجید و احادیث نبوی ثابت و مؤکد گردانیده تا بر گزاف حمل نکند» (۵).

## ۲-۶- استعمال فعل «بود»

مؤلف فعل بودن را به تمام صیغه‌ها استعمال کرده است و گاه به ندرت به جای «بُود» به صیغه مضارع، «هست» می‌آورد. قداما «هست» را در مورد فعل و حتی در مورد خبر کمتر استعمال می‌کرده اند:

- «بدانکه غیریتی کی در زبان خاص و عام هست کی گویند فلان چیز غیر خداست» (۱۹۲).

- «اما چون آثار و سرایت صفات و افعال و افعال افعال قدیم با آن هست» (۱۹۲).

- «بل کی در نفس ایشان خرده ثقل خلقی که نفس ایشانست هست» (۵۷).

- «اهل این عالم اهل رجاءند امید به خلاص و رستگاری ایشان هست و اهل ایمان باشند کی سرایت اصل در عالم ایشان هست» (۵۱۱).

## ۲-۷- استفاده از «ی» مجهول در فعل‌های شرطی، تمنایی، فعل‌های استمراری و رویا

افعال استمراری که در قدیم با یای مجهول آورده می‌شد، در این کتاب بیشتر مانند امروز با «می» و در ابتدای فعل استعمال شده و گاه به همان شیوه قدیم به کار رفته و گاهی نیز با «می» و هم با «ی» مجهول استفاده شده است: (۷۱).

- «آن اسباب را کی بیش از این آن را می‌پرستیدند و الفت با آن می‌گرفتند» (۴۹۶).

- «نه آنان که خشم کردمی» (۹).

- «اگر معجز پیامبران ماقبل وفا می‌کردی» (۱۲).

- «اشارت به اندرون خانه دگر کردندی» (۴۹۳).

- «به انگشت به روی این ضعیف اشارت می‌فرمودی» (۴۹۴).

## «ی» بیان رؤیا:

- «در عالم خواب ایشان گفتی کی مرا آن خوش می‌آید کی نعاسی به من روی می‌نماید و در غنودن فرو می‌روم» (۴۹۹).

- «در میانه شب بود نوری بر مثال شمعی... روی این ضعیف درآمدی و چون به این ضعیف رسیذی بزرگ می‌شدی» (۴۹۴).

## ۲-۸- استفاده از مصدر به جای فعل

- «معتدل چیزی را گوید کی نسبت هیچ رنگ و طبع بر آن نتوان کردن» (۳۶).

- «کلام او مبنا بر آن نتوان نهادن» (۱۱).

- «هنوز حال این بدن هم معلوم نمی‌توان کردن» (۴۸۴).

## ۲-۹- استفاده از «باء تأکید»

باء تأکید بر سر مصدر و فعل‌های ماضی و نفی و...، در این کتاب بسیار اندک به کار رفته و از این جهت به نثر امروز شبیه‌تر است تا به نثر قدیم.

- «میل خاطریم به آنجا رفت، مرا ببرند به آنجا و خدای را در آن مسجد بدیدم» (۴۹۶).

- «تا حزن در وجود ایشان مجال بنيابد» (۴۹۶).

برای منفی کردن فعل نیز به جای آوردن «ن» بر سر افعال از واژه «نه» استفاده شده است:

- «آنچه بر قول ملائیک نهادیم آنست که اهل ملکوت نیز می‌گویند که نه کلام ماست» (۱۲).
- «از بهر آنک مریدی کی بر وی روی می‌نماید نه جز وی است» (۴۹۶).

## ۲-۱۰- تعدد افعال

تعدد و تراکم افعال از ویژگی‌های سبکی کتاب کاشف المشکلات است:

- «چنانک به غایت در خود می‌پیچید و می‌افتاد و برمی‌خاست، با جواب آخر رسید، قبول کرده تواضع کرد» (۵۰۳).
- «روی خود را پیش این ضعیف در خاک می‌مالید و تصدیق می‌کرد و می‌رفت» (۵۰۱).

## ۲-۱۱- استعمال افعال قدیمی

نویسنده گاه از افعال قدیمی در کتاب خود استفاده کرده است:

- «از خود و ملامت خود نیندیشند» (۱۲).
- «وجود مبارک او را علیه السلام خالی و پرداخته کردند» (۱۴).
- «بعد از طبایع اربعه فضولات جمادی هیأت و اشخاص به انواع از آن بازدید آمد» (۵۰۱).

## ۳- ضمائر

۳-۱- متقدمان، ضمیر جمع ذوی العقول را مفرد می‌آوردند؛ ابوبکر بن کالنجار نیز این ضمیر را گاهی مفرد و گاه جمع آورده است:

- «همچنان که آسمان و زمین و اجسام ملازمانند ناری و خاکی که ظاهراً آدم و باطناً ابلیس است ملازمانند» (۵۰۹).
- «از بهر آنک مایه‌ای کی خدای، خلق را بیند و داند و خلق خدای را بیند و داند یک چیز است» (۳۳).

## ۳-۲- ضمیر «او» برای غیر ذی روح

- «بدانک هر چیز از خون و گوشت بدن کی در جایی نهند کی بخار آن عود باز وی کند، هیأت اصل خود ننماید» (۳۰۱).

- «از طرف تحت میزان حساب و عقاب هر دو هست اما سرعت در او نیست» (۴۰).

## ۳-۳- کاربرد فعل جمع یا مفرد برای «هرکس»

- «سپس هر کس کی سخن از بالاتر از مرتبه‌ای کی در آن باشد بگوید، اگر به هوش باشد به طریق نقل و روایت باشد» (۲۶۸).

- «سپس هر کس از اهل این مقامات عالم باشند به آنچه در آن باشند الا به طریق سرایت ما فوق» (۲۹۷).

- «که هر کس که قول او پیشی بر فعل او گرفت تعجیل کرد و این تعجیل نباشد الا از قول شیطان» (۱۶۳).

## ۳-۴- ضمیر اشاره «این» برای تحقیر و توهین و گاه برای تقلیل

برای تحقیر و توهین:

- «اگر چنان بود کی او را تمکین نکند به لقمه و خرقة‌ای راضی شود و بزرگ‌ترین فایده در سپردن این طریقه آن باشد

کی چون از این طرف فایده و طعمه‌ای نمی‌یابد روی باز طرف اولیت خود کنند» (۵۰۴).

- «اگر چنان بودی کی این علم حقیقی و اصلی بودی عمل بر آن محتاج نبودی» (۱۶۵).

برای تقلیل:

- «این ملال، عاقبت مضاعف شود» (۵۱۳).

- «یک قسم دیگر در قول آنست کی بحث و قیل و قال و چگونگی این راه بیش از حد مشکلی که او را باشد کند» (۱۶۳).

۳-۵- استفاده از ضمیر «شمان» به جای شما

- «چگونه شمان کافر نمایید یا کافر بمیرید یا انکار خدای و آخرت کنید حال آنست کی بر شمان چنین حالی گذشته باشد» (۳۳).

- «مرجع و معاد و رزق اصلی شمان آن است کی مقدم است بر شمان و اجل شمان در اول شمان مسمی کرده‌اند» (۱۵۸).

#### ۴- قیود و حروف

پر کاربردترین حروف اضافه مورد استفاده در کتاب کاشف‌المشکلات، اندر، ایدون، از بهر آن که، باز و با است.

#### ۴-۱- حروف اضافه

باز به معنی «به سوی» و «به»:

- «و هر وقت کی این علت ملال از نفس وی بیرون رفت مراجعت باز خانه اقامت کند» (۵۱۳).

- «و آن حضور است باز خدای عز و جل» (۵۱۳).

- «سرایت نگذارد کی ایشان، باز عالم اجرام کثیف و ظلمات و طبقات آن افتد» (۵۱۱).

#### ۴-۲- حروف ربط

۴-۲-۱- تکرار حرف ربط «که»

- «زیرا که ما که ملائکه‌ایم اگر خبر دهیم از عالم خود بیش نتوانیم داد و آن کس که کاری کند که نهایت آن نداند آن کار را تعلیم نتواند کرد» (۵۲).

- «کی هر گاه کی خمر خورد این خمار دست دهد بل کی گاه گاهی این معنی می‌تواند بود» (۱۱۴).

۴-۲-۲- حرف ربط اگر به معنی یا:

- «چنان که سخن یکی از ایشان بر سخن دیگری باشد اگر فایده دهد و اگر ندهد» (۹).

- «اگر از اهل معنی و اگر از غیر آن، حواله آن باز غلبات احوال ایشان کنم» (۱۱۴).

#### ۴-۳- قید

استفاده از قید «هر آینه» برای تأکید و قطعیت:

- «آن کس که کاری کند که نهایت آن نداند هر آینه آن کار آن را تعلیم نتواند کرد» (۱۲).

- «هر آینه به بهتر از خود زاده باشد» (۱۴۸).

#### ۴-۴- استفاده از ادات تأکید مفعول

- «وسرگردانی در زندگانی و حیوه شخص بزرگ ترین بی‌حاصلی و بزرگ ترین عذابی است مر شخص را» (۵۰۷).

- «در حدیث پیغامبر علیه السلام در باب خوش آمدن حق تعالی مر توبه بنده را، اشاره به آن شخص فرمود» (۱۱۴).

#### ۵- اسم

۵-۱- با آن که کتاب کاشف‌المشکلات کتابی علمی است و نوعی دایره‌المعارف از دانش‌های زمان مؤلف است و با آن که عالمان قرون گذشته به زبان عربی مسلط بوده‌اند و بخش عمده‌ای از واژگان تألیفات آنان را لغات عربی تشکیل می‌داده

است اما بسامد کلمات عربی در این کتاب چشمگیر نیست. واژگان عربی کتاب چون علی الجملة، طوع، انقیاد، کلفت، رجا، قرب، تولی، تعین، منقاد، طوعاً و کرهاً، فضولات و... اغلب تخصصی و مرتبط با علوم مطرح در این کتاب است.

#### ۲-۵- کاربرد کهن اسم مانند بازدید به معنی پدید

- «او را رب بازدید آمد» (۷).

- «کی در نفس آن شخص بازدید شده بود» (۱۱۶).

#### ۳-۵- واژگان ممال

- «هم از معجز پیغمبر ما علیه السلام بود که به امیرالمؤمنین عمر فرمود که ورقی از توریت در دست داشت» (۱۲).

- «هر سلیح کی قصد هلاک او می‌کند می‌داند» (۱۳۶).

#### ۴-۵- توالی واژگان مترادف به شکل ترکیب اضافی یا معطوف

- «رغبتی که آن صفت طوع انقیاد است در خود امروز تصور می‌کنم و استیلاء غلبه و حکم نافذ که تعلق به سلطنت پادشاهی دارد در حق تو امروز می‌بینم» (۸).

- «از شغل و مشغله‌ای کی لازمه آن است مفرد و مجرد نمی‌تواند شد، نه طلب آخرت و عاقبت خود بی‌التفاتی بدان نمی‌باید کرد و محقر و مختصر نمی‌باید دانست» (۲۶۴).

- «و تدارک و جبران اعضا می‌کند تا میان دل و وی حجابی و پرده‌ای نباشد و در وقت وی سستی و ضعفی نبود» (۱۳۲).

۵-۵- رعایت مطابقه صفت و موصوف در کتاب مذکور کم است. با وجود این، مولف هر کجا ترکیبی معروف و مصطلح در زبان عربی آورده، تاء تأنیث را در صفت رعایت کرده و هر جا از خود ترکیبی آورده، تطابق صفت و موصوف را رعایت نکرده است مانند طریقه مجرده، طبایع مختلفه، اشیاء بارده، اشیاء حاره، ادویه حریفه، حروف مقطعات و داعیه خاص.

#### ۶- رسم الخط کتاب

شماری از ویژگی‌های رسم الخط کتاب کاشف المشکلات به قرار زیر است:

۶-۱- حرف اضافه «ب» اغلب به اسم بعد از خود متصل است:

- «زیرا کی تحصیل آن در اول، بکَلِّ و رنج میسر شود» (۵۰۴).

- «بِحَلِّ مهم نرسید» (۲۷۶).

- «بِضُرُورَتِ آن چیز کی یافته باشد مرکبی باشد همچون او» (۲۷۵).

- «آنچِ بیرون بخاراست هیچ فایده ندارد نه بِقَلِيلِ و نه بِکَثِيرِ» (۲۶۳).

۶-۲- «کی» به جای «که» موصول:

- «حق تعالی اول آفرینش کی بازدید کرد نور بود» (۳۰۱).

- «به خلاف ایشان این جهانی کی از نفس شخص است کی اگر صد سال و هزار سال شخص روی می‌نماید شخص از آن عالم کی باشد یک مرتبه بالاتر نروذ» (۲۷۳).

۶-۳- برای منفی کردن جمله به جای آوردن «ن» بر سر افعال از واژه «نه» استفاده کرده است:

- «چون خواجه نه در خانه باشد» (۵۲۰).



- «آن ادراک نه از خدای وی باشد یعنی نه اصلی باشد» (۲۷۳).
- ۶-۴- چنانک و همچنانک به جای چنان که و همچنان که:
- «تا همچنانک شبیهی دیگر کی فرمود همچون جهاد جوی باشد» (۱۳۷).
- «چنانک در ما بعد فرمود الذی خلق الموت و الحیوه» (۱۷۲).
- ۶-۵- استعمال «آنچ» به جای «آنچه»
- «آنچ تعلق به کلمات دارد معنی لفظی ندارد» (۱۱۴).
- «آنچ آرزو و خواهش طبیعی نفس اوست راندن» (۱۳۷).
- ۶-۶- استعمال حرف «ک» به جای «گ» (با یک سرکش).
- «پس چون خوشه انکور عالم بهشت کی ملکوت در دنیا نمی‌گنجد» (۱۴۶).
- «دیگر می‌فرماید کی لا دین لمن لا عهد له» (۱۵۰).
- ۶-۷- استفاده از حرف «ب» به جای «پ».
- «چون دو بوشش آن را حاصل شد» (۱۷۸).
- «این ساعت بشت به آن طرف داشته بود» (۱۷۸).
- ۶-۸- کاربرد «ذ» به جای «د» به شیوه کهن
- «این همه فواید کی از قول و فعل وی به خلق رسید و می‌رسید نرسیدی» (۱۸۰).
- «کی بدان صاحب وقت شده» (۴۸).
- ۶-۹- «را» نشانه مفعول بر سر اسم چسبیده به مفعول:
- «و خدایرا به یگانگی اثبات کرد» (۱۶۴).
- «و از آن جهت ایمانرا به امانت داری موقوف کرده باشد» (۱۷۰).
- ۶-۱۰- استعمال حرف «ج» به جای «چ»:
- «چون از عالم علوی کی عالم ملکوت و حضرت عزتست باز آمد» (۱۶۴).
- «چون طالب علم مراتبی جند بالا رفت» (۱۶۸).
- ۶-۱۱- الف ممدود گاهی بدون مد به کار رفته است:
- «انکس کی در زمین است اهل تأثیرات ایشان است» (۱۶۸).
- «اشارت بر انست کی اهل الله بران غالب است» (۱۵۷).
- ۶-۱۲- می استمراری به دو صورت جدا و متصل و گاه با فاصله‌ای بسیار اندک:
- «منع از خود می‌کند یعنی الطف آنرا جذب میکند» (۱۷۲).
- «اگر ظلمت نور آمیز می‌گویی... کی هنگام خود چون نزول میکند» (۱۷۴).
- نقطه‌های واژه‌ها نیز که در بسیاری از موارد به رشته تحریر درنیامده است، در زمره ویژگی‌های رسم الخط این نسخه است. مانند: بهست (بهشت)، می سود (می‌شود)، باسد (باشد)، بس (پس)، ضمیر اشاره این بدون نقطه، حوص (حوض) و... و حرف «ی» که غالباً بدون نقطه است.

## نتیجه

کاشف المشکلات نسخه‌ای منحصر به فرد، به خط مؤلف و بازمانده از قرون هفتم و هشتم هجری است. مسائل متنوع و غامض علمی با نثری ساده و روشن و دور از پیچیدگی، اهمیت بررسی این نسخه خطی را افزون ساخته است. ابوبکر بن کالنجار شیرازی، مؤلف این کتاب، در عصر خود از وجاهت علمی ویژه‌ای برخوردار بوده است. این امر در فصول متعدد کتاب که مؤلف به خواش فضایی زمان خود در برابر پرسش‌های آنان، پاسخی درخور و مستند داده است مشهود است.

علاوه بر مقام علمی، مقام معنوی و تقرب روحانی وی نیز در فصلی که در آن به شرح مکاشفات خویش پرداخته و در بخشی که به احوال مشایخ متصوفه و اصطلاحات خاص طریقت اختصاص یافته بارز و مشخص است. بنا بر تطبیق میان هشت صفحه بازنویسی شده نخست نسخه با سایر اوراق آن و مطالعه شرح احوال ابوبکر بن کالنجار و فرزندش و واکاوی تواریخ مستند مندرج در متن، به نظر می‌رسد استناد این اثر به فرزند وی ارجح باشد. احتوای کتاب کاشف المشکلات بر مسائل متنوع مطرح زمان مؤلف همچون تفسیر آیات و احادیث، اصطلاحات ویژه متصوفه، حکمت، طب و... این اثر را به شکل دایره‌المعارفی علمی درآورده است. کاشف المشکلات به دلیل پرهیز از استعمال واژگان و اصطلاحات عربی، استفاده از جملات ساده، آسان یاب و کوتاه، فاصله گرفتن از زبان غامض و دیریاب علمی زمان خود و دوری از لفاظی و تکلف و صناعات، سبکی ویژه دارد. به لحاظ رسم الخط نیز، این کتاب با اندکی تفاوت، دنباله روی متون هم عصر خویش است.

## منابع

- ۱- ابوبکر بن کالنجار شیرازی، کاشف المشکلات (نسخه خطی).
- ۲- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۰). تاریخ تطور نثر فارسی، تهران: امیر کبیر.
- ۳- بیات، عزیزالله. (۱۳۶۳). شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران از آغاز تا سلسله صفویه، تهران: امیرکبیر.
- ۴- جامی، نورالدین عبدالرحمان. (۱۳۷۰). نفحات الانس، تصحیح محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
- ۵- جنید شیرازی معین الدین. (۱۳۲۸). شد الازار فی حظ الاوزار عن زور المزار، تهران: مجلس.
- ۶- خلف تبریزی، محمد بن حسین. (۱۳۶۲). برهان قاطع، تهران: ابن سینا.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر.
- ۸- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۸). کلیات سبک شناسی، تهران: میترا، چاپ سوم از ویرایش دوم.
- ۹- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۳). مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر فارسی، تهران: ققنوس.
- ۱۰- ----- (۱۳۸۸). تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس.
- ۱۱- عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۷۳). مبانی و روش‌های تفسیر قرآن، تهران: سازمان چاپ و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۲- مایل هروی، نجیب. (۱۳۶۹). نقد و تصحیح متون، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- ۱۳- مرعشی، محمود. (۱۳۸۲). «کشف کاشف المشکلات»، نسخه شناسی و کتاب شناسی، س ۵، ش ۱۵، ۳۸۶-۳۸۱.
- ۱۴- ----- (۱۳۷۶). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم: نشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ۱۵- نظامی، تاج الدین حسین. (۱۳۸۷). تاج المآثر، هندوستان: مرکز تحقیقات فارسی.

## بررسی انتقادی واژه «خضرا» در تاریخ بیهقی

نعیم مراونه\* - محمود رضایی دشت‌ارژنه\*\*

### چکیده

تاریخ بیهقی یکی از شاهکارهای نثر فارسی است که ابوالفضل بیهقی توانسته است در آن، ضمن پردازش بی‌پیرایه بخش مهمی از تاریخ این مرز و بوم، نثری سخته و استوار را به نمایش گذارد. بررسی تاریخ بیهقی گویای آن است که این اثر ارزشمند با وجود اهمیت وافر ادبی - تاریخی، مورد بی‌مهری‌های فراوانی، چه از جانب نسخه‌نویسان و چه از جانب مصححان قرار گرفته است؛ به طوری که تا کنون نه نسخه معتبری برای استناد به آن در دست است و نه چاپ‌های منقح آن خالی از اشکال؛ اگرچه تصحیح حاذقانه استاد علی‌اکبر فیاض، اندکی از این بی‌مهری‌ها را کاسته است و تا حد زیادی خلاء موجود را پر کرده است اما هنوز تا رسیدن به نسخه‌ای درخور و قابل اعتماد، راه درازی در پیش است؛ به گونه‌ای که هنوز بسیاری از اماکن جغرافیایی و حتی نام برخی از شخصیت‌های این کتاب بر ما پوشیده است. در این جستار نگارندگان با توجه به قرائن موجود درون‌متنی و برون‌متنی و بررسی آثاری چون تاریخ طبری، تاریخ الفی، تاریخ سیستان، تجارب الامم، دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران و اخبار سلاجقه روم و... و نیز آثار بسیاری از شاعران - از جمله عنصری که شاعر دربار غزنوی بوده است - به این دریافت رسیده‌اند که بر خلاف دیدگاه شارحان و مصححان تاریخ بیهقی، واژه «خضرا» در معنای چمن و سبزه‌زار نیست بلکه نوعی سکو، صفه، پیشخوان، مکانی خاص یا ایوانی بلند بوده است که پادشاه بر فراز آن به شادخواری و تماشا و نظاره یا انجام مراسمی ویژه می‌پرداخته است.

### واژه‌های کلیدی

تاریخ بیهقی، خضرا، سبزه و چمن، عمارت

### ۱- مقدمه

تاریخ بیهقی، یکی از شاهکارهای نثر فارسی است که ابوالفضل بیهقی در طی اقامتش در دیوان رسالت محمود غزنوی،

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز maravenen@yahoo.com

\*\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز m.rezaei355@scu.ac.ir

با هنرمندی تمام پرداخته است و به خوبی وقایع آن دوران را به تصویر کشیده است. «ابوالفضل بیهقی (۴۷۰-۳۸۵) شاگرد بونصر مشکان و دبیر سلطان محمود و پسرش مسعود، در اواخر عهد غزنویان به زندان افتاد و در دوره خانه‌نشینی، کتابی در مقامات محمودی و مسعودی نگاشت که به تاریخ بیهقی معروف [و] از شاهکارهای نثر فارسی است» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۴۸).

چنین برمی‌آید که این اثر بشکوه، نام واحدی نداشته است چنان که سعید نفیسی در این‌باره معتقد است: «حاج خلیفه در کشف‌الظنون، آن را به نام جامع‌التواریخ ابوالفضل بیهقی ثبت کرده و جای دیگر، جامع فی تاریخ سبکتگین ابوالفضل بیهقی نام برده است. ابوالحسن بیهقی در تاریخ بیهق یک جا آن را تاریخ آل محمود و جای دیگر تاریخ ناصری نام نهاده است (نفیسی، ۱۳۴۲: ۵).

تاریخ بیهقی نیز چون دیگر آثار به یغمارفته این مرز و بوم، از گزند زمان در امان نمانده است؛ چنان که ذبیح الله صفا در این راستا معتقد است که: «در شرح سلطنت آل سبکتگین نوشته شده بود و به سی مجلد بالغ می‌شد و در آن از تشکیل دولت غزنوی تا اوایل ایام سلطان ابراهیم بن مسعود سخن رفته بود و اکنون قسمتی از آن درباره سلطنت مسعود بن محمود غزنوی و تاریخ خوارزم از زوال دولت آل مأمون و افتادن آن ولایت به دست سلطان محمود و حکومت آلتون‌تاش حاجب در آن سامان تا غلبه سلاجقه، در دست است» (صفا، ۱۳۷۷: ۳۳۷).

بیهقی علاوه بر تاریخ بیهقی، صاحب تألیفات دیگری نیز بوده است، چنانکه هم‌شهری او، ابوالحسن علی بن زید بیهقی گفته است: «از تصانیف او زینه‌الکتاب است و در آن فن مثل آن کتاب نیست و تاریخ ناصری از اول ایام سبکتگین تا اول ایام سلطان ابراهیم روز به روز تاریخ ایشان را بیان کرده است، و آن همانا سی مجلد مصنف زیادت باشد» (بهنیار، ۱۳۱۷: ۱۷۵). نفیسی نیز در این‌باره می‌نویسد: «شکی نیست که ابوالفضل بیهقی را به جز کتاب جامع‌التاریخ یا جامع فی تاریخ آل سبکتگین، کتاب دیگری بوده است که آن را مقامات یا مقامات محمودی نام گذاشته و در میان مورخان دیگر، به نام مقامات بونصر مشکان معروف است» (نفیسی، ۱۳۴۲: ۹۴). نفیسی در مجموع، آنچه از آثار بیهقی به دست ما رسیده، به چهار دسته تقسیم کرده است: «نخست تاریخ ناصری که در سلطنت سبکتگین نوشته شده؛ دوم تاریخ یمینی که در سلطنت محمود بن سبکتگین نوشته شده؛ سوم قسمت‌های آخر کتاب که پس از تاریخ مسعودی به دست ما رسیده و در سلطنت جانشینان مسعود بن محمود بوده؛ چهارم کتاب مقامات بونصر مشکان» (نفیسی، ۱۳۴۲: ۱۰).

تاریخ بیهقی نخستین بار در سال ۱۸۶۲ م. به کوشش خاورشناسان انگلیسی در کلکته و بار دیگر در سال ۱۳۰۷-۱۳۰۵ هـ. ق. با تصحیح و حواشی سید احمد ادیب پیشاوری در تهران به چاپ رسید و سپس سعید نفیسی آن را در سال‌های ۱۳۳۳-۱۳۱۹ شمسی، در سه جلد منتشر کرد اما تصحیح منقح و انتقادی این کتاب در سال ۱۳۲۴ به کوشش قاسم غنی و علی‌اکبر فیاض شکل گرفت و در سال ۱۳۵۰ به وسیله فیاض مجدداً تصحیح گردید اما با این‌که ادیب پیشاوری، نفیسی، فیاض، سید احمد حسینی کازرونی و کاظم دزفولیان اعلام تاریخی و جغرافیایی آن را غالباً توضیح داده‌اند، باز هم بسیاری از اعلام آن مبهم و نیازمند تحقیق کامل‌تر است؛ چنانکه فیاض در همین راستا معتقد است: «در این انبوه نسخه‌ها، تا حدی که من اطلاع دارم یک نسخه که بتوان صفت خوب و قابل اعتماد بر آن اطلاق کرد، یعنی یک نسخه قدیمی و یا بی‌غلط یا اقلأ کم‌غلط که بتوان آن را به تنهایی اصل و اساس کتاب بیهقی قرار داد، وجود ندارد» (فیاض، ۱۳۸۸: ۳۹۷). محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی نیز از نبود نسخه‌های قابل اعتماد و ذوقی بودن

تصحیح مصححان سخن گفته‌اند: « فیاض و نفیسی که نسخه‌های موثقی در اختیار نداشته‌اند، دلباخته تصحیحات ذوقی ادیب شده و در بسیاری موارد ضبطها و تصحیحات وی را بر نسخه‌های کم اعتبار خود ترجیح داده و به متن تاریخ بیهقی وارد کرده‌اند» (یاحقی و سیدی، ۱۳۸۸: نود و چهار). گذشته از موارد مربوط به نسخ، جالب است بدانیم که پژوهشگران حتی بر سر نام « بیهق» اختلاف نظر دارند و برخی برآنند که این واژه معرب «بیهگ» است (مهدوی دامغانی، ۱۳۸۸: ۵۱۹). نگارندگان در این جستار کوشیده‌اند تا با تکیه بر قراین درون متنی و برون متنی، پرده از معنای واژه «خضرا» بردارند و نشان دهند که آنچه شارحان محترم درباره معنی این واژه ارائه کرده‌اند، نادرست است.

## ۲- پیشینه تحقیق

به جز خلیل خطیب رهبر که در مقاله‌ای با عنوان «طرح و توضیح چند مشکل از تاریخ بیهقی»، خضرا را به اشتباه به معنای سبزه و گل و چمن باغ دانسته است (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۸: ۱۴۶)، تاکنون پژوهش مستقلی درباره این واژه انجام نشده است.

## ۳- دیدگاه شارحان و مصححان تاریخ بیهقی درباره واژه «خضرا»

در کتاب تاریخ بیهقی به تصحیح علی اکبر فیاض، هیچ اظهار نظری درباره این واژه نشده است و فقط به ذکر نسخه بدل‌ها پرداخته شده است. در نسخه غنی و فیاض با تردید و فقط یک جا، به نقل از فرهنگ لغت گفته شده است که خضرا در معنی آشکوب فوقانی نیز آمده است (غنی و فیاض، ۱۳۶۲: ۷۱) که البته هیچ تأکیدی بر درست بودن این معنا نکرده‌اند و تنها گفته شده که معنای لغوی خضرا در فرهنگ لغت چنین آمده است و هیچ اجتهادی درباره واژه مذکور نداشته‌اند و در هیچ جای دیگر کتاب نیز درباره آن نظری داده نشده است.

سعید نفیسی به جای خضرا، «حصار» را ذکر کرده است (نفیسی، بی‌تا: ۷۲). محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی در تصحیح تاریخ بیهقی، نسخه بدل SDBA را ذکر کرده‌اند که در آن به جای خضرا، «حصار» آمده است (یاحقی و سیدی، ۱۳۸۸: ۶۱).

منوچهر دانش‌پژوه و خلیل خطیب‌رهبر، هر دو خضرا را جای پر گل و سبزه دانسته‌اند؛ (دانش‌پژوه، ۱۳۷۶: ۳۶۱ و خطیب رهبر، ۱۳۸۹: ۱۳۰). خطیب رهبر در مقاله‌ای با عنوان: «طرح و توضیح چند مشکل از تاریخ بیهقی» درباره خضرا نوشته است: «خضرا جای گل و سبزه و گل و شاید همان باشد که به فارسی چمن‌باغ گفته می‌شد» (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۸: ۱۴۶).

همان‌گونه که اشاره شد، در نسخ مختلف، این واژه یا به شکلی دیگر آمده (مانند: نفیسی، بی‌تا: ۷۲) یا شرح نشده یا گل و سبزه دانسته شده (دانش‌پژوه، ۱۳۷۶: ۳۶۱ و خطیب‌رهبر، ۱۳۸۸: ۱۴۶) و یا در گزیده‌ها، بخش‌های دارای آن واژه گزینش نشده است (یاحقی و سیدی، ۱۳۷۷: ۷۶) از این رو نگارندگان برآنند تا با استناد به شواهد و قراین مستدل، معنای دیگرگونه این واژه را بازنمایند.

## ۴- بحث و بررسی

در این جستار ابتدا موارد کاربرد واژه خضرا را در تاریخ بیهقی ارائه می‌دهیم، سپس برای درک درست معنای واژه مورد

بحث، هم معانی آن از فرهنگ‌های لغت استخراج می‌کنیم و هم شواهد آن در آثار دیگر شاعران و نویسندگان بررسی می‌کنیم و به فرجام به تحلیل یافته‌ها می‌پردازیم.

#### ۴-۱- خضرا در تاریخ بیهقی

خضرا و خضراء چهارده بار در تاریخ بیهقی به کار رفته است که با توجه به نوع کاربرد این واژه، به نظر می‌رسد که بر خلاف دیدگاه همه شارحان و مصححان تاریخ بیهقی، در معنای چمن و سبزه‌زار نیست بلکه نوعی سکو، صدف، پیشخوان یا ایوانی بلند بوده است که به‌ویژه در اعیاد مهم، پادشاه بر فراز آن می‌رفته است و به شادخواری و شکار یا انجام مناسک ویژه عید می‌پرداخته است:

۱. «یک روز بر آن خضراء بلندتر شراب می‌خوردیم» (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۰).
۲. «پیش آمد با خلعت: قبا سیاه و کلاه دو شاخ و کمر زر و به خضرا رفت و رسم خدمت به جا آورد.» (فیاض، ۱۳۸۱: ۱۹۷).
۳. «امیر بر خضرا رفت و خواجه به طارم دیوان بنشست خالی و استاد را بخواند» (فیاض، ۱۳۸۱: ۲۱۰).
۴. «آمد بر خضراء برابر طارم دیوان رسالت نشست» (فیاض، ۱۳۸۱: ۲۹۲).
۵. «امیر صفه‌ای فرموده بود بر دیگر جانب باغ، برابر خضراء، صفه‌ای سخت بلند و پهنا در خورد بالا مشرف به باغ و در پیش حوضی بزرگ، و صحن فراخ و صحن فراخ چنان که لشکر دو رویه بایستادی» (فیاض، ۱۳۸۱: ۴۳۸).
۶. «دیگر روز بر خضراء میدان آمد و بنشست» (فیاض، ۱۳۸۱: ۵۳۷).
۷. «روز یکشنبه نهم ذی‌الحجه و دوم از آن عید کردند و امیر رضی الله عنه بدان خضرا آمد و رسم قربان به جای آورده شد» (فیاض، ۱۳۸۱: ۶۷۵).
۸. «امیر بر خضرا بنشست و تیر می‌انداخت» (فیاض، ۱۳۸۱: ۶۵۷).
۹. «پس امیر بنشست و بر آن خضرا آمد بر میدان و دشت شابهار و نماز عید بکرده آمد» (فیاض، ۱۳۸۱: ۶۸۹).
۱۰. «روز چهارشنبه چهارم این ماه، امیر تا نزدیک نماز پیشین نشسته بود در صفه بزرگ کوشک نو و هر کاری رانده و پس برخاسته بر خضرا شده؛ استادم آغاز کرد که از دیوان بازگردد» (فیاض، ۱۳۸۱: ۷۱۷).
۱۱. «روز سه‌شنبه امیر بدان قصر خضرا آمد که برابر میدان دشت شابهار و بنشست و این لشکر تعبیه کرده بر وی بگذشت سخت آراسته و با ساز و اسبی نیک. و آلتونتش حاجب با مقدمان بر آن خضرا آمدند» (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۷۱).
۱۲. «عید اضحی فراز آمد؛ امیر مثال داد که هیچ تکلفی نباید کرد به حدیث غلامان و پیاده و حشم و خوان و بر خضرا [ء] از بر میدان آمد و نماز عید کردند و رسم قربان به جای آوردند» (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۷۸).
۱۳. «بر خضراء میدان زیرین بنشست و آن بنا و میدان امروز دیگرگون شده است» (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۹۰).
۱۴. «برفتم تا باغ پیروزی بدان خضراء که بودند؛ هر یکی کرباس خَلَق پوشیده و همگان مدهوش و دل‌شده؛ پیغام بدادم و بر زمین افتادند و سخت شاد شدند» (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۹۴).

#### ۴-۲- خضرا در فرهنگ‌های لغت و کتب جغرافیا

لغت‌نامه دهخدا: (۱) آسمان (۲) نام اسب سالم بن عدی (۳) نام اسب عدی بن جبلة بن عرکی (۴) نام اسب قطبه قینی بن

زید (منتهی الارب)؛ ۱) نام شهری است به اندلس به مغرب اسپانیا که به آب محاط نیست و آن را جزیره خضرا نیز می‌گویند. ۲) جزیره‌ای بزرگ در بلاد زنگ (ناظم الطباء)؛ نام عمارتی است به همدان (آندراج).

فرهنگ معین: ۱) مونث اخضر، در فارسی توجهی در استعمال آن به مذکر و مونث ندارند:

بسان مرغزار سبز رنگ اندر شده گردش به یک ساعت ملون کرد روی گنبد خضرا

(فرخی)

۲) سبزه. ۳) آسمان. ۴) آشکوب فوقانی عمارت. ج. خضر (XOZI).

معجم البلدان: ۱) نام دژی است در یمن در کوه وصاب از ناحیه زبید ۲) نام جایی است در یمامه که حاوی

نخلستان‌هاست ۳) نام زمینی متعلق به بنی عطارد (به نقل از لغت‌نامه دهخدا).

در کتاب جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو آمده است: «ابوالفضل بیهقی در تاریخ سلطان محمود آورده

است که سلطان محمود، باغی بزرگ به تکلف بساخت؛ چنان‌که دور آن باغ یک فرسنگ بود؛ انواع میوه‌ها در آن‌جا در

رسید؛ چنان‌که نارنج و ترنج در آن‌جا بار آورد و عمارت خوب فرمود» (خوافی، ۱۳۷۰: ۴۳).

المنجد فی اللغة: ج خضراوات، مونث اخضر، قبه الخضراء: السماء.

#### ۴-۳- خضرا در آثار شاعران و نویسندگان

واژه خضرا در گستره آثار ادبی بیشتر در سه معنا به کار رفته و از این‌رو، آثار شعرا و نویسندگان را از نظر نوع کاربرد

این واژه می‌توان به سه دسته تقسیم کرد که فهرست‌وار به آن‌ها اشاره می‌شود:

#### الف- در معنای آسمان سبز

قصاید خاقانی:

«بیر طناب هوس پیش از آن‌که ایامت چهار میخ کند زیر خیمه خضرا»

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۸)

دیوان سنایی غزنوی:

«ترا بس ناخوشست آواز لیکن اندر این گنبد خوش آوازت همی دارد صدای گنبد خضرا»

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸: ۵۵)

قصاید ناصر خسرو:

«چو نه گنبد همی گویی به برهان و قیاس آخر چه گویی چیست از بیرون این نه گنبد خضرا»

(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۳)

دیوان ازرقی:

«بهر نزهتگه آن شه ز کواکب هر شب سر به سر رسته درین گلشن خضرا نرگس»

(صفا، ۱۳۷۷: ۲ / ۴۳۶)

دیوان جمال الدین اصفهانی:

«نمود مرکز غبرا سوی عدم حرکت چو یافت قبه خضرا نورد دور سکون»

(صفا، ۱۳۷۷: ۲ / ۷۳۱)

### دیوان عطار نیشابوری:

« همچو پروانه به نظاره او شمع سپهر  
پر زنان خویش برین گلشن خضرا فکند»  
(عطار، ۱۳۷۵: ۸۵)

### مخزن‌الاسرار:

« خاک به فرمان تو دارد سکون  
قبه خضرا تو کنی بیستون»  
(نظامی، ۱۳۶۸: ۵۱۷)

- مرزبان‌نامه: « مرا در این نواحی به مرغزاری وطن است که عکس حضرت آن بر گنبد خضراء فلک می‌زند» (وراوینی، ۱۳۶۶: ۱۷۹).
- حبیب‌السیر: « به یمن اهتمام آن سرور عالی‌مقام ارکان مبانی ملت بیضا مانند ایوان سپهر خضراء سمت ارتفاع و استحکام گیرد» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۱۱).
- فتوحات شاهی: « آن مقدار مغانم و غنایم از نقود و رخوت و بهایم به دست نهب غازیان درآمد که متصرفات ایشان از حوض غبراء به اوج قبه خضراء برآمد» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۱۷۲).
- مهمان‌نامه بخارا: « نسر طایر این چرخ سایه آستانش را آشیان سازد و اکیل قبه خضراء فلک بر درگاه بارگاهش به نثاره، تاج از فرق اندازد» (خنجی، ۱۳۸۴: ۲۹۱).
- اکبرنامه تاریخ گورکانیان هند: « این اول نقاره فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی ظلّ‌اللهی بود که بر سطح قمه غبر او زیر قبه سپهر خضرا نواخته شد» (مبارک، ۱۳۸۵: ۳۳۷).
- تاریخ احمدشاهی: « حکم به افراختن علم ظفر پرچم کرده مقرر فرمودند که عمله پیشخانه سعادت‌آشیانه، سرادقات همایون را از شهر بیرون برده، در دو فرسخی هرات آسمان‌سا و همدوش فلک خضرا سازند» (الحسینی بن ابراهیم جامی، ۱۳۸۶: ۵۸۴).
- تاریخ جهانگشای جوینی: « زهره زهرا به مطالعه آن مجلس با نوا بر سقف گنبد خضرا نظاره‌گر گشته» (جوینی، ۱۳۸۵: ۱ / ۲۰۳).
- تاریخ جهان‌آرای عباسی: « پوشیده نماند که این قلعه گردون آسا که مشتمل بر هفت قلعه وسیع‌الفضا است در دامن کوه لکی که از غایت رفعت و اعتلا با گنبد خضرا لاف مساهمت می‌زند، واقع شده» (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۴۹۶).
- تاریخ ذوالقرنین: «در اواخر شهر ذی‌قعدة الحرام، مقر خلافت کبری از یمن ورود صاحبقران توانا، طعنه‌زن گنبد خضرا آمد» (خاوری، ۱۳۸۰: ۱۷۷).
- تاریخ راقم: « اختر برج پادشاهی از مطلع هدایت تأییدات یزدانی پرتو ظهور انداخت، صدای صیت شوکت موکبت او در گنبد خضرا پیچید» (راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۹۰).
- خلاصه‌التواریخ: « به اراده مرید دانا در عرصه سپهر خضرا به سبب رحلت مهر عالم‌آرا انوار فیض نماند» (الحسینی القمی، ۱۳۸۳: ۱ / ۹).
- دره نادره: « قبه خضرا در آراستگی طیره بخش چتر طاوس بود، و بسیط غبرا غیرت افزای حجله عروس»



(استرآبادی، ۱۳۸۴: ۲۶۴).

- راحة الصدور و آية السرور: «که برافراخت قبه خضرا که درو ساخت کله غبرا» (راوندی، ۱۳۶۴: ۵).
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات: «از هر دو جانب ریات جنگ و وغابر افراخته غلغله جوش و غوغا (در) سقف گنبد خضرا انداخت» (زمجی اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲ / ۳۹).
- زبدة التواریخ: «زهرة زهرا به مطالعه آن مجلس بانوا از سقف گنبد خضرا نظاره‌گر گشته و مشتری و قمر از غیرت پریشان آفتاب پیکر بسان سوگواران در میان خاکستر نشسته» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳ / ۴۵۱).
- ظفرنامه: «سر به اوج قبه خضرا کشیده و در دامنش خندقی به عرض سی گز به آب رسانیده، چنان که اگر اجرای کشتی بر آن آب خواستندی متمشی گشتی» (مستوفی قزوینی، ۱۳۸۰: ۲ / ۱۰۵۸).
- مسخر البلاد: «و آن حضرت هم از آن منزل لوای فیروزی اتمما بر اوج فلک خضرا افراشت» (قطغان، ۱۳۸۵: ۲۶۴).
- المعجم فی آثار ملوک العجم: «رسولان از لطف آن خوبان و ناز آن محبوبان که هریک چون زهره زهرا از قبه خضرا می‌تافتند» (حسینی قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۷۳).

#### ب- در معنای سبزه یا رنگ سبز

مثنوی معنوی:

«خوی شاهان در رعیت جا کند  
چرخ اخضر خاک را خضرا کند»  
(مولوی، ۱۳۷۱: ۱۴۰)

غزلیات سعدی:

«ارغوان ریخته بر دکه خضرای چمن  
همچنان است که بر تخته دیبا دینار»  
(سعدی، ۱۳۷۲: ۷۱۹)

شرف‌نامه:

«به فرمان او خضر خضرا حرام  
به آهنگ پیشینه برداشت گام»  
(نظامی، ۱۳۶۸: ۵۱۷)

مآثر الملوک:

«بر نخل گل ز آتش موسی است شعله‌ای  
بر دوش سرو خلعت خضرا پیمبر است»  
(خواند میر، ۱۳۷۲: ۲۸۶)

- مجمع الانساب: «برابر سوره وَ الدَّارِیَاتِ ذُرُوءًا. فَأَلْحَامِلَاتٍ وِقْرًا، آن کذاب لعین این سورت نهاده بود که: «فالمندرات درعا و الجمادات خضرا و الداریات مجرا» (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۲۶۴).
- تاریخ الامم و الملوک، تاریخ الطبری: «خرج المختار برایه خضراء، و خرج عبد الله برایه حمراء، و علیه ثياب حمر» (طبری، ۱۳۸۷: ۵ / ۳۸۱).
- تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء: «سراویله خضراء و تاجه ایضا أخضر فی ذهب، و فی یمناه رمح و فی یسراه ترس و هو راکب أسدا» (الاصفهانی، بی تا: ۳۹).

- فارسنامه ناصری: «من ییلغن حمامات ببطحاء ممتعات بسلسال و **خضراء**» (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱/ ۶۰).
- تاریخ یمینی: «زرد آفتاب در میان سبزه‌زار **خضراء** شکفیدن گیرد و ورق‌های سوسن سپیده دم در باغچه هوا پیدا شود» (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۴۷۸).

### ج- در معنای نوعی عمارت، صفة، ایوان یا پیشخوان

دیوان عنصری: عنصری که شاعر دربار غزنوی و هم‌عهد ابوالفضل بیهقی است و طبعاً به دلیل هم‌زمانی با بیهقی، معنای این واژه در دیوانش، می‌تواند بسیار با اهمیت باشد، این واژه را نه در معنای رنگ سبز و یا آسمان بلکه در معنای بنا و ساختمان به کار برده است:

«تا همی خضرای او بر گنبد خضرا شود      تا همی ایوان او بر مرکز کیوان شود»

(عنصری، ۱۳۴۱: ۴)

خسرو و شیرین: نظامی واژه خضرا را آشکارا در معنای نوعی عمارت یا کوشک به کار برده است که از آنجا که شاعر معاصر بیهقی است، کاربرد این واژه در معنای عمارت بسیار درخور توجه می‌نماید:

«و گر تنگ آید از مشکوی خضرا      چو خضر آهنگ سازد سوی صحرا»

(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۹۵)

- تاریخ طبری: «گوید: اینان ابو جعفر منصور را پرستیدند، بالای **قصر خضرا** رفتند و خویشتن را بیفکندند، گویی پرواز می‌کنند. جمعشان با سلاح میان مردم آمدند و به ابو جعفر بانگ می‌زدند: تویی، تویی. گوید: از یکی از مشایخ ما آورده‌اند که وی جمعی از راوندیان را دیده بود که خویشتن را از **خضرا** به زیر می‌انداختند. گویی پرواز می‌کردند و همین که به زمین می‌رسیدند درهم می‌شکستند و جانشان به در می‌رفت» (طبری، ۱۳۸۷: ۱۱/ ۵۰۱۷).

- تاریخ الفی: «از جمله وقایع این سال آنکه در شب پانزدهم ماه شعبان میانه غلامان المستنصر بالله، که در دمشق بودند و به عبید فاطمه مشهور بودند و میانه جمعی از عباسیه جنگ واقع شد و کثرت محاربه و مجادله ایشان، آتش به دار الإماره افتاد که مشهور به **خضرا** بود. و چون **خضرا** نزدیک بود به جامع دمشق، که به جامع بنی امیه اشتهار دارد، آتش از **خضرا** به جامع سرایت نمود و تمامی سقف آن مسجد، که به زینت آن در ربع مسکون عمارتی نبود، بسوخت و از محاسن آن جامع اثری نماند» (تتوی، ۱۳۸۲: ۴/ ۲۳۷۷).

- تاریخ سیستان: «اندر عدل چنان بود که بر **خضراء کوشک** یعقوب نشستی تنها تا هر که را شغلی بودی به پای **خضرا** رفتی [و] سخن خویش با او بگفتی و اندر وقت تمام کردی چنانک از شریعت واجب کردی» (تاریخ سیستان: ۱۳۶۶: ۲۶۵).

- تاریخ سیستان: «اندر غایت بر آن جمله بود و تفحص کار و تجسس، که روزی بر آن **خضرا** نشسته بود مردی بدید بسر کوی سینک نشسته و از دور سر بر زانو نهاده، اندیشه کرد که آن مرد را غمی است، اندر وقت حاجبی را بفرستاد که آن مرد را پیش من آر، بیاورد، گفت حال خویش بر گوی، گفت ار ملک فرماید تا خالی کنند، فرمود تا مردمان برفتند. گفت ای ملک حال من صعب‌تر از آنست که بر توامم گفت، سرهنگی از آن ملک هر شب یا هر دو شب بر دختر من فرود آید از بام، بی‌خواست من و از دختر، و نا جوانمردی همی کند و مرا با او طاقت نیست. گفت لا حول و لا قوه الا بالله چرا مرا نگفتی، برو به خانه شو چو او بیاید اینجا آی به پای **خضرا** مردی با سپر و شمشیر بینی با تو

بیاید و انصاف تو بستاند» (تاریخ سیستان: ۱۳۶۶: ۲۶۵).

- تاریخ سیستان: «منجیق‌ها بر نهاد و کورها بیستن فرو گرفت [و] اندر پارگین بر هر روی برابر ارک منجیقی عروس بر نهاد و بینداخت، و پاره از **خضراء ارگ** فرود افکندند، محمود گفت به فال نیک آمد» (تاریخ سیستان: ۱۳۶۶: ۳۵۷).

- تجارب الامم: «صاحب تکمله می‌افزاید: علی بن عیسی و «نفری» به در خانه خود به مردم رسیدگی می‌کردند. قبه خضرا فرو ریخت که گنبد منصور بود و به قبه شعرا نیز شهرت داشت. کوفی [وزیر] هارون یهودی کههد بن شیرزاد را بیچاره کرد» (ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۳۵ / ۶).

- دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی:

- «و همچنین مسجدی دیگر جدید البنا احداث نموده‌اند نظیر همین مسجد به نام جناب شریعت مآب مرجع الانام سید الاسلام آقا سید عبد القاهر بحرینی سلمه الله تعالی که از اجله علمای اخبار می‌باشند بنا شده که در نزهت و صفا و طراوت چهل چراغها و نزهت دیوارکوب بهشت برین را داغ بر دل و جنات عدن را منفعل نموده:

از غایت نزهت و خوبی و دلکشی      پنداشتم که جنت عدن است در خوشی  
بر سقف‌های گنبد خضرا و عکس او      گل‌های گونه‌گونه ز حمرا و آتشی

و همچنین مساجد دیگر از قدیم و جدید از اهل تشیع و اهل تسنن بنا شده» (افشار، ۱۳۸۰: ۳ / ۴۴۳).

- تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران: «گفت: ای امیر المؤمنین ریشم را کنند به خدا یک مو نمانده یزید دستور داد او را در «**خضراء**» باز دارند... نزد یزید فرستاد و از او درخواست کرد که محبس را تغییر دهد که محلی غیر از **خضراء** باشد و لو اینکه بدتر و تنگتر باشد. یزید از حماقت او تعجب کرد» (جرزی، ۱۳۷۱: ۱۴ / ۲۰۹).

- اخبار سلاجقه روم: «معین الدین سلیمان پروانه که از امیران زمان بود، او را به هشتاد هزار درهم نقد مساعدت کرد و پنجاه هزار دیگر به حوالت بدو بخشید و بدین ترتیب تربت مبارک که آن را قبه **خضرا** گویند بنا شد و علی‌الرسم پیوسته چند مثنوی‌خوان و قاری بر سر قبر مولانا بودند» (مشکور، ۱۳۷۴: ۱۲۳).

## ۵- تحلیل یافته‌ها

با توجه به کاربرد واژه خضرا در بسیاری از متون یاد شده در معنای نوعی عمارت، به نظر می‌رسد که این واژه در تاریخ بیهقی نیز با توجه به قراین درون متنی و برون متنی، برخلاف دیدگاه رایج، به معنای سبزه‌زار و چمن نیست بلکه نوعی سکو، صفه، پیشخوان یا ایوانی بلند بوده است که پادشاه بر فراز آن به شادخواری می‌پرداخته است؛ چنانکه با ژرف‌نگری در شواهد زیر معنای واژه مورد بحث، هرچه بیشتر روشن می‌شود:

۵-۱- در فرهنگ معین، خضرا در معنای **طبقه فوقانی ساختمان** به کار رفته و در فرهنگ آندراج آمده است که خضرا نام **عمارتی در همدان** بوده است و در معجم البلدان نام دژ در یمن دانسته شده است که موارد یاد شده، سابقه کاربرد این واژه را در معنای بنا و نوعی عمارت نشان می‌دهد.

۵-۲- از آنجا که در بسیاری از آثار ادبی چون قصاید خاقانی، دیوان سنایی غزنوی، قصاید ناصر خسرو، دیوان ازرقی، دیوان جمال الدین اصفهانی، دیوان عطار نیشابوری، مخزن الاسرار، مرزبان‌نامه، حبیب السیر، فتوحات شاهی، مهمان‌نامه

بخارا، اکبرنامه، تاریخ گورکانیان هند، تاریخ احمدشاهی، تاریخ جهانگشای جوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، تاریخ ذوالقرنین، تاریخ راقم، خلاصه التواریخ، دره نادره، راحة الصدور و آية السرور، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، زبده التواریخ، المعجم فی آثار ملوک العجم و ظفرنامه، واژه خضرا در معنای آسمان سبز به کار رفته است، چه بسا یکی از وجوه تسمیه خضرا در تاریخ بیهقی در معنای نوعی ایوان یا پیشخوان و صفه، بلندای این عمارت بوده است که آن را آسمان‌وش پدیدار می‌ساخته است و شاید هم به دلیل سبزی آسمان، این عمارت را نیز به رنگ سبز می‌ساخته‌اند و یا در بین سبزه و بوستان آن را بنیان می‌نهادند که به خضرا معروف گشته است.

۳-۵- عنصری که هم معاصر بیهقی و هم شاعر دربار سلطان محمود بوده است و بالطبع با بناهای حکومت غزنوی آشنا بوده است، این واژه را آشکارا در معنای عمارتی بلند به کار برده است؛ چنان که در قصیده مدح سلطان محمود می‌گوید:

چشن نو در باغ نو نو دولت و شادی بود	هر دو نو مر دولت نو را همی ارکان بود
این بهشت بر زمین شاها تو را فرخنده باد	تا به بخت فرخی با این بنا بنیان شود
تا همی خضرای او بر گنبد خضرا شود	ساکنش نیز از رضای تو همی رضوان شود
آسمان راضی بباشد گر بخوانیمش بهشت	تا همی ایوان او بر مرکز کیوان شود

(عنصری، ۱۳۴۱: ۵۴-۵۵)

که با تأمل در این ابیات روشن می‌شود که اولاً واژه خضرا چونان تاریخ بیهقی در معنای یک بنا و عمارت به کار رفته است:

از دیگرسو عنصری آرزو می‌کند که خضرای شاه به بلندای آسمان گردد که در صورت چمن و سبزه‌زار بودن خضرا، آرزوی بلند بودن آن به بلندای آسمان، آرزویی محال و شگفت می‌نماید؛ به‌ویژه که در بیت مورد بحث، شاعر آرایه موازنه و قرینه‌سازی را به کار برده است و خضرا و ایوان را در یک سو، در برابر گنبد آسمان و کیوان قرار داده است و طبعاً هم‌سازی خضرا با ایوان نشان از دلالت آن بر بنا و عمارتی بلند تواند بود نه سبزه و چمنزار:

تا همی خضرای <sup>۱</sup> او بر گنبد خضرا <sup>۲</sup> شود	تا همی ایوان <sup>۱</sup> او بر مرکز کیوان <sup>۲</sup> شود
------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------

نکته دیگری که از ابیات عنصری استنتاج می‌شود، این است که گویا خضرا عمارتی بوده که جهت مراسم ویژه‌ای مانند اعیاد ساخته شده بود و بیت عنصری و شواهدی از تاریخ بیهقی دال بر این مدعا تواند بود:

چشن نو در باغ نو نو دولت و شادی بود	هر دو نو مر دولت نو را همی ارکان بود
-------------------------------------	--------------------------------------

(عنصری، ۱۳۴۱: ۵۴)

- «روز یکشنبه نهم ذی‌الحجه و دوم از آن عید کردند و امیر رضی الله عنه بدان خضرا آمد و رسم قربان بجای آورده شد» (فیاض، ۱۳۸۱: ۶۷۵).

- «پس امیر بنشست و بر آن خضرا آمد بر میدان و دشت شابه‌ار و نماز عید بکرده آمد» (فیاض، ۱۳۸۱: ۶۸۹).

- «عید اضحی فراز آمد؛ امیر مثال داد که هیچ تکلفی نباید کرد به حدیث غلامان و پیاده و حشم و خوان و بر خضرا از بر میدان آمد و نماز عید کردند و رسم قربان به جای آوردند» (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۷۸).

۴-۵- علاوه بر دیوان عنصری، با توجه به اینکه در آثار دیگری چون خسرو و شیرین، تاریخ طبری، تاریخ الفی، تاریخ سیستان، تجارب الامم، اخبار سلاجقه روم، دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران اخبار سلاجقه روم، واژه خضرا آشکارا در معنای کوشک یا نوعی عمارت یا صفه و پیشخوان به کار رفته است، اگر در تاریخ بیهقی نیز این واژه در معنای بنا و نوعی عمارت به کار رفته باشد، امری شگرف و ناساز نیست.

۵-۵- در تاریخ بیهقی گاه بعد از خضرا، قرآینی درون‌متنی به کار رفته که آشکارا عمارت و بنا بودن خضرا را نشان می‌دهد؛ چنان که در عبارت زیر لفظ «بنا» بعد از خضرا مؤید عمارت بودن آن است:

« بر خضراء میدان زیرین بنشست و آن بنا و میدان امروز دیگرگون شده است» (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۹۰).

۶-۵- در بیشتر موارد، با توجه به حرف اضافه «بر» پیش از واژه خضرا، به نظر می‌رسد که خضرا نه به معنای سبزه و چمنزار، بلکه در معنای ایوان، صفه یا پیشخوانی بلند به کار رفته است که پادشاه برای تماشا و تفرج بر آن می‌نشسته یا می‌ایستاده است:

«امیر بر خضرا رفت و خواجه به طارم دیوان بنشست خالی و استادم را بخواند» (فیاض، ۱۳۸۱: ۲۱۰).

«آمد بر خضراء برابر طارم دیوان رسالت نشست» (فیاض، ۱۳۸۱: ۲۹۲).

«دیگر روز بر خضراء میدان آمد و بنشست» (فیاض، ۱۳۸۱: ۵۳۷).

«و امیر بر خضرا بنشست و تیر می‌انداخت» (فیاض، ۱۳۸۱: ۶۵۷).

«پس امیر بنشست و بر آن خضرا آمد بر میدان و دشت شابهار و نماز عید بکرده آمد» (فیاض، ۱۳۸۱: ۶۸۹).

«پس برخاسته بر خضرا شده؛ استادم آغاز کرد که از دیوان بازگردد» (فیاض، ۱۳۸۱: ۷۱۷).

«آلتونتاش حاجب با مقدمان بر آن خضرا آمدند» (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۷۱).

«بر خضراء میدان زیرین بنشست و آن بنا و میدان امروز دیگرگون شده است» (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۹۰).

البته یادکرد این نکته ضروری است که با توجه به اینکه خضرا در چند مورد از شواهد تاریخ بیهقی با کلمه میدان همراه شده است (فیاض ۱۳۸۱: ۸۹۰ و ۶۸۹ و ۵۳۷) و معمولا در میدان، ساختمان و بنایی ساخته نمی‌شود، خضرا نمی‌تواند عمارت و ساختمان رفیع و مستقلی را در معنای مرسوم خود داشته باشد، چه اگر ساختمان ساخته شود، دیگر به فضای باقی مانده نمی‌توان میدان اطلاق کرد لذا خضرا باید سکو و صفه، پیشخوان، ایوانی بلند یا منظر و جایگاهی برای نظاره و تماشا و... در وسط یا کنار میدان بوده باشد نه ساختمان؛ جایی که بیشتر خود سلطان بر آن می‌نشسته یا می‌ایستاده است. دلیل محکم‌تر این فرض این است که چنان که در بند ۴-۵ به آن اشاره شد، در شواهد بسیاری، پیش از واژه خضرا از حرف «بر» استفاده شده، نه «در» و «به» به معنای درون و داخل و از این رو بدیهی است اگر خضرا بنا و عمارتی مستقل می‌بود، حرف اضافه «بر» پیش از آن نمی‌آمد چرا که بالا رفتن بر ساختمانی رفیع منطقی به نظر نمی‌رسد.

۷-۵- در نسخه DBA و نسخه‌های مصحح نفیسی و یاحقی و سیدی، در جمله: «یک روز بر آن خضراء بلندتر شراب می‌خوردیم»، به جای واژه خضرا «حصار» ذکر شده که می‌تواند دلیلی بر مکان بودن خضرا باشد (رک: فیاض، ۱۳۸۱: ۸۰).

۸-۵- می‌توان از برخی قرائن، چنین برداشت کرد که خضرا، یک عمارت واحد نبوده است بلکه چندین عمارت یا صفه و پیشخوان خضرا نام وجود داشته است:

۵-۸-۱- «یک روز بر آن **خضراء بلندتر** شراب می خوردیم» (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۰). صفت تفضیلی «بلندتر» می‌تواند حاکی از وجود چند خضرا باشد که با اندازه‌های مختلف ساخته شده بودند.

۵-۸-۲- «آمد بر **خضراء برابر طارم** دیوان رسالت نشست.» (فیاض، ۱۳۸۱: ۲۹۲). در عبارت یاد شده، با گفتن «خضراء برابر طارم» گویا آن را مشخص‌تر نموده تا با خضرای دیگر اشتباه نشود.

۵-۸-۳- «روز سه‌شنبه امیر بدان قصر (نسخه ظ: **خضرا**) آمد که برابر میدان دشت شابه‌ار بود و بنشست و این لشکر تعبیه کرده بر وی بگذشت سخت آراسته و با ساز و اسبی نیک. و آلتوتاش حاجب با مقدمان بر آن **خضرا** آمدند» (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۷۱). در عبارت یاد شده نیز اگر نسخه «ظ» صحیح باشد، می‌توان نتیجه گرفت که خضرا را از خضراهای دیگر مشخص نموده است. شایان یادآوری است که نظر فیاض بر این است که واژه «قصر» با سبک بیهقی سازگار نیست که این نظر احتمال صحت نسخه «ظ» را شدت می‌بخشد (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۷۱).

۵-۸-۴- «بر **خضراء** میدان زیرین بنشست و آن بنا و میدان امروز دیگرگون شده است» (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۹۰) در این عبارت، سخن از خضرای خاص است که در میدان زیرین است.

۵-۹- از آنجا که واژه **خضرا** چنان که در پیش اشاره شد، در آثار بسیاری از شاعران، کنایه از آسمان سبز است، به احتمال زیاد در تاریخ بیهقی به صورت صفت جانشین موصوف به کار رفته است. نظامی نیز در خسرو و شیرین، این واژه را به عنوان صفتی برای قصر و مشکو به کار برده است:

چو خضر آهنگ سازد سوی صحرا      و گرتنگ آید از مشکوی خضرا

(نظامی، ۱۳۷۸: ۷۳)

۵-۱۰- آن‌گونه که از متن تاریخ بیهقی بر می‌آید، خضرا عمارتی در میان باغی با صفا بوده است: «برفتم تا باغ پیروزی بدان **خضراء** که بودند» (فیاض، ۱۳۸۱: ۸۹۴). نیز می‌توان از کاربرد واژه **خضرا** در معنای بهشت در آثار برخی از شاعران چنین نتیجه گرفت که خضرای تاریخ بیهقی نیز عمارتی بسیار باصفا و مزین به گل و سبزه بوده است.

### نتیجه

با توجه به نوع کاربرد **خضرا** و قراین درون‌متنی در تاریخ بیهقی مانند «بر **خضراء** میدان زیرین بنشست و آن بنا و میدان امروز دیگرگون شده است» که آشکارا مؤید عمارت و بنا بودن **خضرا** هستند و نیز با توجه به کاربرد صریح این واژه در معنای ایوان و صفا در آثاری چون خسرو و شیرین، تاریخ طبری، تاریخ الفی، تاریخ سیستان، تجارب الامم، دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران و اخبار سلاجقه روم، به نظر می‌رسد که برخلاف دیدگان شارحان و مصححان تاریخ بیهقی، واژه **خضرا** در تاریخ بیهقی در معنای سبزه و چمنزار به کار نرفته است بلکه نوعی سکو، صفا، پیشخوان یا ایوانی بلند بوده است که پادشاه بر فراز آن به شادخواری و تماشا و نظاره می‌پرداخته است. از دیگر سو از آنجا که واژه **خضرا** در آثار بسیاری از شاعران، کنایه از آسمان سبز است، می‌تواند بود که در تاریخ بیهقی به صورت صفت جانشین موصوف به کار رفته باشد و یا ساختمانی به رنگ سبز بوده باشد و یا در میان باغ و بوستانی بنیان نهاده شده باشد که به **خضرا** معروف شده است و واپسین نکته اینکه با توجه به قراین موجود در تاریخ بیهقی، می‌توان چنین برداشت کرد که **خضرا**، یک عمارت واحد نبوده است بلکه چندین عمارت یا صفا و پیشخوان **خضرا** نام وجود داشته است.

## منابع

- ۱- ابن مسکویه، احمد بن علی. (۱۳۶۹). تجارب الامم، ترجمه ابو القاسم امامی و علی نقی منزوی، تهران: سروش.
- ۲- الحسینی القمی، قاضی احمد شرف الدین. (۱۳۸۳). خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۳- الحسینی بن ابراهیم جامی، محمود. (۱۳۸۶). تاریخ احمدشاهی، تصحیح محمد سرور مولایی، تهران: عرفان.
- ۴- الراوندی، محمد بن علی. (۱۳۶۴). راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۵- استرآبادی، میرزا مهدی خان. (۱۳۸۴). دره نادره تاریخ عصر نادرشاه، تصحیح سید جعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۶- الاصفهانی، حمزة بن الحسن. (بی تا). تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء علیهم الصلاه و السلام، بیروت: منشورات دار مکتبة الحیة.
- ۷- افشار، ایرج. (۱۳۸۰). دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ۸- امامی، نصرالله. (۱۳۷۸). دیوان اشعار رودکی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ دوم.
- ۹- امینی هروی، صدر الدین ابراهیم. (۱۳۸۳). فتوحات شاهمی، تصحیح محمد رضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۰- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید. (۱۳۱۷). تاریخ بیهقی، تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار، تهران: بی نا، چاپ دوم.
- ۱۱- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۱). تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، تهران: علم.
- ۱۲- ----- (۱۳۸۹). تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، چاپ چهاردهم.
- ۱۳- ----- (بی تا). تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: فروغی.
- ۱۴- ----- (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تعلیقات محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران: سخن، چاپ دوم.
- ۱۵- ----- (۱۳۷۶). تاریخ بیهقی بر اساس نسخه غنی - فیاض و نسخه ادیب پیشاوری و نسخه دکتر فیاض، توضیحات، تعلیقات و فهرس از منوچهر دانش پژوه، تهران: هیرمند.
- ۱۶- ----- (بی تا). تاریخ مسعودی، معروف به تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه سنایی.
- ۱۷- تاریخ سیستان. (۱۳۶۶). به تصحیح ملک الشعراى بهار، تهران: پدیده خاور.
- ۱۸- تنوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی. (۱۳۸۲). تاریخ الفی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۹- تنباکویی، مریم. (۱۳۸۸). لغت نامه تاریخ بیهقی، قم: آل طه.
- ۲۰- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح. (۱۳۷۴). تاریخ یمینی، تصحیح جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۱- جزری، ابن اثیر. (۱۳۷۱). تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی، ابو القاسم حالت، تهران: علمی.
- ۲۲- جوینی، عطا ملک. (۱۳۸۵). تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب، چاپ چهارم.

- ۲۳- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله. (۱۳۸۰). *زبدة التواریخ*، تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۴- حسینی قزوینی، شرف الدین فضل الله. (۱۳۸۳). *المعجم فی آثار ملوک العجم*، تصحیح احمد فتوحی نسب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۲۵- حسینی فسایی، میرزا حسن. (۱۳۸۲). *فارسانامه ناصری*، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیر کبیر، چاپ سوم.
- ۲۶- حبیبی، عبدالحی. (۱۳۸۸). «تحقیق برخی از اماکن تاریخ بیهقی»، به کوشش محمد جعفر یاحقی، *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ چهارم، صص: ۴۶۵-۴۵۷.
- ۲۷- حسینی کازرونی، احمد. (۱۳۷۴). *پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیای تاریخ بیهقی با ذکر حوادث زمان نویسنده*، تهران: مؤسسه فرهنگی آیات.
- ۲۸- خاقانی شروانی. (۱۳۸۸). *دیوان خاقانی*، به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران: انتشارات زوار، چاپ نهم.
- ۲۹- خاوری، میرزا فضل الله شیرازی. (۱۳۸۰). *تاریخ ذو القرنین*، تصحیح ناصر افشار فر، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳۰- خطیب‌رهبر، خلیل. (۱۳۸۸). «طرح و توضیح چند مشکل از تاریخ بیهقی»، به کوشش محمد جعفر یاحقی، *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ چهارم، صص: ۱۵۲-۱۳۹.
- ۳۱- خنجی، فضل الله بن روزبهان. (۱۳۸۴). *مهمان نامه بخارا*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۲- خوafi، شهاب‌الدین عبدالله. (۱۳۷۰). *جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو*، تصحیح و تعلیق غلامرضا ورهرام، تهران: اطلاعات.
- ۳۳- خواند میر، غیاث الدین بن هماد الدین. (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب السیر*، تهران: خیام، چاپ چهارم.
- ۳۴- ----- (۱۳۷۲). *مآثر الملوک*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: رسا.
- ۳۵- ذنبلی، عبد الرزاق بیک. (۲۰۰۵). *المآثر السلطانیة*، تصحیح عبد الحفیظ یعقوب حجاب، ترجمه محمد سید ابو زید، قاهره: المجلس الاعلی للثقافة.
- ۳۶- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). *لغت نامه*، تهران، دانشگاه تهران: چاپ دوم.
- ۳۷- راقم سمرقندی، میر سید شریف. (۱۳۸۰). *تاریخ راقم*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ۳۸- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۰). *انواع نثر فارسی*، تهران: سمت.
- ۳۹- زمچی اسفزاری، معین‌الدین محمد. (۱۳۳۸). *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴۰- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۶۸). *بوستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- ۴۱- ----- (۱۳۷۲). *کلیات*، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- ۴۲- ----- (۱۳۶۸). *گلستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.



- ۴۳- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود. (۱۳۷۴). *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۴۴- ----- (۱۳۸۸). *دیوان*، با مقدمه و حواشی و فهرست به سعی و اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران: سنایی، چاپ هفتم.
- ۴۵- شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد. (۱۳۸۱). *مجمع الأنساب*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیر کبیر، چاپ اول.
- ۴۶- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). *سبک شناسی نثر*، تهران: میترا، چاپ دوازدهم.
- ۴۷- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۷). *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: ققنوس، چاپ شانزدهم.
- ۴۸- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۷۵). *دیوان*، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴۹- عنصری، حسن. (۱۳۴۱). *دیوان*، با مقدمه و حواشی و تعلیقات به اهتمام دکتر یحیی قریب، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- ۵۰- غلام سرور، همایون. (۱۳۸۸). «چند نکته تازه درباره تاریخ بیهقی»، به کوشش محمد جعفر یاحقی، *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ چهارم، صص: ۵۸۴-۵۷۱.
- ۵۱- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۷ق). *تاریخ الامم و الملوک*، تاریخ الطبری، به تصحیح محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی، چاپ دوم.
- ۵۲- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). *شاهنامه*، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- ۵۳- فیاض، علی اکبر. (۱۳۸۸). «نسخه‌های خطی تاریخ بیهقی»، به کوشش محمد جعفر یاحقی، *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ چهارم، صص: ۴۰۵-۳۹۷.
- ۵۴- قزوینی، میرزا محمد طاهر وحید. (۱۳۸۳). *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، تصحیح سید سعید میر محمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۵۵- قطغان، محمد یار بن عرب. (۱۳۸۵). *مسخر البلاد*، تصحیح نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب.
- ۵۶- مبارک، ابو الفضل. (۱۳۸۵). *اکبرنامه تاریخ گورکانیان هند*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۵۷- مستوفی قزوینی، حمد الله. (۱۳۸۰). *ظفرنامه قسم الاسلامیه*، تصحیح مهدی مدائنی و پروین باقری و منصور شریف زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۵۸- مشکور، محمدجواد. (۱۳۷۴). *اخبار سلاجقه روم*، به انضمام *مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی*، تهران: کتاب فروشی تهران.
- ۵۹- معلوف، لوئیس. (۱۳۷۶). *المنجد فی اللغه*، قم: بلاغت.
- ۶۰- معین، محمد. (۱۳۷۹). *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر، چاپ شانزدهم.
- ۶۱- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۱). *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: امیرکبیر، چاپ یازدهم.
- ۶۲- مهدوی دامغانی، محمود. (۱۳۸۸). «*جغرافیای تاریخی بیهق*»، به کوشش محمد جعفر یاحقی، *یادنامه ابوالفضل*

بیتهقی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ چهارم.

۶۳- ناصر خسرو. (۱۳۷۸). دیوان، تصحیح مینوی و محقق، تهران: دانشگاه تهران، چاپ هفتم.

۶۴- نفیسی، سعید. (۱۳۴۲). در پیرامون تاریخ بیتهقی، ج اول، تهران: کتاب‌فروشی فروغی.

۶۵- نصرالله منشی، ابوالمعالی. (۱۳۷۳). کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران.

۶۶- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۷۸). خسرو و شیرین، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: سوره.

۶۷- ----- (۱۳۶۸). شرف‌نامه، تصحیح و تعلیق بهروز ثروتیان، تهران: توس.

۶۸- ----- (۱۳۷۶). مخزن الاسرار، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید

حمیدیان، تهران: قطره.

۶۹- ----- (۱۳۸۸). هفت‌پیکر، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران: قطره، چاپ

هشتم.

۷۰- وراوینی، سعد الدین. (۱۳۶۷). مرزبان‌نامه، به تصحیح محمد روشن، تهران: نو، چاپ دوم.

۷۱- ----- (۱۳۶۶). مرزبان‌نامه، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علی‌شاه.

۷۲- یاحقی، محمدجعفر و مهدی سیدی. (۱۳۷۷). دیبای خسروانی، تهران: جامی، چاپ سوم.

## تصاویر کعبه و ترک ادب شرعی در شعر خاقانی

محسن ذوالفقاری\* - سیده زهرا موسوی\*\*

سید کیهان شهدائی\*\*\*

### چکیده

خاقانی شروانی ملقب به «افضل‌الدین» از شعرای متشرع سده ششم هجری است. وجود مضامین علمی چون مضامین طب، نجوم، فلسفه، کلام، عرفان و اندیشه‌های مذهبی در سخن او سبب شده است تا او را «حکیم» نیز بخوانند. باورهای دینی و اندیشه‌های مبتنی بر شرع از مهمترین درونمایه‌های شعر خاقانی است که عموماً در قالب تصاویر بدیع و شاعرانه، ساخته و پرداخته شده است.

محور اصلی پژوهش حاضر، بررسی تجلی کعبه در دیوان خاقانی از منظر نقد تصویر پردازی است؛ موضوعی که در کتاب‌های بلاغی گذشته، چندان مورد توجه نبوده و تنها تجلی منفی مفاهیم دینی در آثار ادبی تحت عنوان «ترک ادب شرعی» در قالب تعاریف و شواهدی مجمل، ذکر شده ولی بحث مفصلی در مورد شریعت و تصویر و روابط متقابل آنها نیامده است. بدین ترتیب مسأله «تصویر» و «شریعت» و «کعبه» و تعامل این سه واژه با همدیگر و چگونگی کاربرد و رویکردهای آن در دیوان خاقانی، محور اصلی پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد.

این نوشتار روشن می‌سازد که نگرش خاقانی به کعبه و تجلی این نگرش در اشعار وی، به رغم بسامد فراوان، آن گونه که انتظار می‌رود همگون با اصول عقاید و آموزه‌های اسلامی نیست و شاعر، نگرش خویش را در بسیاری از موارد، مداحانه، به حب حطام دنیا آلوده و از آن اصول تخطی کرده است.

### واژه‌های کلیدی

شریعت، تصویر، کعبه، خاقانی، مدیحه سرایی

\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک M-Zolfaghary@araku.ac.ir

\*\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک z-mosavi@araku.ac.ir

\*\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک (نویسنده مسؤل) skeyhanshohadaie@gmail.com

## مقدمه

اندیشه‌ها و افکاری که در آینه آثار هنرمندان تجلی می‌یابد، نموداری از طرز فکر و باورهای یک ملت است چنان که امروزه محققان، با بررسی آثار هنری به جا مانده از روزگاران گذشته، به ویژه آثار ادبی، می‌توانند به کنه و عمق عقاید و افکار اقوام و ملل جهان پی ببرند. تجلی اندیشه اسلامی در سخن شاعران ایران بعد از اسلام نیز چنین است، چنان که از آغازین روزهای حضور اسلام در میان شعرای فارسی زبان، شاهد تأثیرپذیری آنها از اندیشه‌های دینی بوده‌ایم. گرچه در آغاز، قرآن در قالب الفاظ و گزاره‌ها آشکارا در شعر فارسی نمود و بروزی نداشته و صرفاً به صورت مشابهت‌های مضمونی در اندیشه و باور شعرا خودنمایی کرده است لیکن هرچه پیشتر می‌رویم، سیر این تحول از هر حیث، در لفظ و معنای شعر فارسی، بیشتر مشاهده می‌شود.

مراد از «شریعت» در پژوهش حاضر، هم قوانین و اصول دینی است و هم آنچه حکما و عرفا به طور خاص گفته‌اند؛ یعنی آن دسته از امور دینی که «حضرت عزت عز شأنه جهت بندگان به لسان پیغمبر تبیین فرمود از اقوال و اعمال و احکام...» (سجادی، ۱۳۶۶: ۱۰۵۳) و یا «همان کیش و آیین پرستش و آنچه انسان بدان پای‌بند گردد» (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۱۰۷۲).

مراد از «تصویر» همان تعبیری است که درباره «ایماژ» به طور عام مطرح است. ایماژ «ساده‌ترین شکل آن تصویری است که به کمک کلمات ساخته شده است؛ یک توصیف یا صفت یا یک استعاره و...» و «بر روی هم، مجموعه آنچه که در بلاغت اسلامی مطرح می‌کنند با تصرفاتی...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۹ و ذوالفقاری و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۱۹) در اصطلاح شعر و بحث از صنایع معنوی آن، خیال به مجموعه تصرفات بیانی و مجازی اطلاق می‌شود و آنچه در حوزه علم بیان قرار دارد، خیال به شمار می‌آید<sup>۱</sup> (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۱).

تصاویر خیالی، محصول ذهن خلاق و کوشای شاعرند که به وسیله کوشش ذهنی او و از برگرفته‌های وی از پیرامون خویش پدید می‌آیند:

«از حیث زبان‌شناسی، تخیل و تصویرگری، کوششی است که ذهن خلاق شاعر مبذول می‌دارد تا میان اجزای طبیعت، پیوندی نو و بدیع بیافریند یعنی شاعر، آنچه را دیگران با هوش خود دریافت می‌کنند، از پیرامون خویش بر می‌گیرد و بعد آن را طی یک فعل و انفعال روانی، بازسازی و بازآفرینی می‌کند. این بازآفرینی به واسطه تصرفات بیانی گوناگون چون تشبیه، استعاره، مجاز و نماد و کاربرد صفت انجام می‌شود»<sup>۲</sup> (براهنی، ۱۳۴۷: ۲۴۳)؛ بنابراین، منظور از تصویر در این پژوهش، ترکیبی از هر دوی این تعابیر است.

هدف و انگیزه اصلی نگارش تحقیق حاضر، تبیین «شریعت و تصویر کعبه» در شعر خاقانی و ارتباط و تعامل این دو از منظر تصویرپردازی است.

در پژوهش حاضر سعی شده است به سؤالات زیر پاسخ داده شود:

الف- جایگاه کعبه در دیوان خاقانی چگونه است؟

ب- عناصر تصویرساز در مقوله «شریعت و تصویر کعبه» در شعر خاقانی کدام است؟

ج- تعامل میان عناصر تصویرساز و مسائل شرعی در این باب چگونه است؟

بدین ترتیب با بررسی و نقد رویکردهای مربوط به تصویر در شریعت و تصویر در شعر خاقانی، درجات هنجارگریزی خاقانی از مفاهیم و اصول دینی و نگاه و نگرش وی نسبت به مقوله کعبه از دیدگاه دینی تبیین می‌شود. برای دست‌یابی به این مهم، درجات گریز خاقانی از معاییر شرعی، از نظرگاه قرآن و سنت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

## پیشینه پژوهش

در باب «شریعت و تصویر» تحقیق مستقلی صورت نگرفته است؛ کتاب‌های بلاغی نیز از «ترک ادب شرعی» به ندرت و بسیار مختصر و آن هم در قالب تعریف از این ترکیب، سخن گفته‌اند و به بحث «تصویر» و ساختار آن در مسائل شرعی موجود در دیوان شعرا نپرداخته‌اند.

این کتاب‌ها در تبیین رویکردهایی چون غلو، اغراق، مبالغه، مبالغه مقبول، غلو فاحش، تشبیه و بحث‌هایی چون بیان حال مشبه، تقریر حال مشبه، بیان مقدار حال مشبه، مدح و تحسین مشبه، تشبیه قلب، تشبیه تفضیل، اقتباس از آیات و احادیث و جز آن گاه کلی سخن گفته‌اند و گاه با نگاه به ادب شرعی با بیانی موجز بدان نگرسته‌اند و تفصیل و نقدی در کلامشان دیده نمی‌شود. در دسته‌بندی و تحلیل آرای اهل بلاغت، با دو دسته نظر مواجهیم دسته اول، آثاری چون انوار البلاغه، معیار البلاغه، هنجار، گفتار، دقایق الشعر، مدارج البلاغه، بدیع القرآن، ترجمان البلاغه و جواهر البلاغه است که به بحث‌های نظری مختصر همراه با کلی‌گویی پرداخته‌اند و<sup>۳</sup> بالصراحه، نظر و انتقادشان را درباره این رویکرد بلاغی به‌ویژه در مواقعی که مبتنی بر شرع است، مطرح نمی‌کنند (رک: مازندرانی، ۱۳۷۶: ۳۳۹-۳۳۸؛ تقوی، ۱۳۶۲: ۲۵۱؛ رادویانی، ۱۳۶۲: ۱۲۵-۱۲۱؛ هاشمی، ۱۳۷۸: ۲۹۲-۲۸۵؛ تاج الحلاوی، ۱۳۴۲: ۴۲؛ هدایت، ۱۳۵۵: ۳۰ و ابن ابی الاصبغ، ۱۳۶۶: ۱۵۶-۱۵۳).

دسته دوم، آثاری چون ابداع‌البدایع، بدایع‌الافکار و معالم‌البلاغه است که ضمن تشریح بعضی از صنایع ادبی مذکور، به نقد هم پرداخته‌اند. صاحب ابداع‌البدایع در ذیل «غلو» آن را به دو دسته تقسیم می‌کند: غلو مقبول و غلو مردود. سپس شاهدی از دیوان خاقانی می‌آورد و می‌گوید: «ناخوشترین مبالغات آن است که منجر به توهین چیزهای محترم مذهبی شود» و از قول صاحب حدائق‌المعجم نیز می‌نویسد: «عدول از صواب چهار نوع است: یکی آن که در بعضی اوصاف مدح و هجا چندان غلو کنند که به حد استحاله عقلی رسد یا ترک اولی شرعی را مستلزم آید (گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۸۲-۲۸۱). تعبیر ابداع‌البدایع در بحث «اغراق» نیز بر همین منوال است. در بدایع‌الافکار نیز در بحث «غلو فاحش» آمده است: «چنان باشد که شاعر در اقسام مدح و هجا یا در اغراق اوصاف اشیاء، مبالغه به حدی رساند که مرتکب محظوری شرعی شود» (واعظی کاشفی، ۱۳۶۹: ۱۷۱).

در تحقیقات جدید نیز گاه به بحث «مبالغه در توصیف مشبه» با زیر ساخت عناصر دینی و اساطیری پرداخته شده است. (فتوحی، ۱۳۸۶: ۲۸۱-۲۸۰) به طور کلی در باب پیشینه تحقیق حاضر می‌توان گفت بحث «شریعت و تصویر» در ادب گذشته با اشاراتی مختصر و کلی در باب «ترک ادب شرعی» آمده و نقد دقایق رویکردهای آن مد نظر نبوده است. لذا ضرورت مطالعه و تحقیق در این باب، احساس می‌شود چنان که می‌توان به بررسی این مسأله پرداخت که شاعری چون خاقانی با وجود باورها و اعتقادات مذهبی‌اش، در چه مواردی از هنجارها می‌گریزد، از عناصر مذهبی مانند کعبه در کجا و برای چه کسانی و با چه تصاویری استفاده می‌کند؛ بدین گونه، تحقیق حاضر ضمن تشریح هنجارشکنی‌های خاقانی در کاربرد شریعت و عناصر مذهبی، به رویکردهای تصویرساز در این مقوله می‌پردازد» (ذوالفقاری و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۱).

## روش پژوهش

روش کار مبتنی بر استخراج شواهد به صورت فیش، دسته‌بندی موضوعی فیش‌ها و سپس بررسی آنها براساس بخش

بندی فصول بوده است یعنی ابتدا، بررسی تصاویر از دیدگاه اندیشه (تصاویر ارزشی مثبت و منفی)؛ سپس بررسی شواهد از دیدگاه نقد و بازنمایی نقش عناصر بیانی در تصاویر کعبه و پس از آن استنتاج نهایی صورت گرفته است.

شیوه ارجاع در این متن به صورت کمانک است که در برگزیده شماره صفحه مورد نظر از دیوان خاقانی است. و هر جا صرفاً شماره صفحه ذکر شده است منظور صفحه‌ای از دیوان خاقانی است و برای پرهیز از تکرار، باقی اطلاعات ماخذ ذکر شده است.

مناط کار در این پژوهش، دیوان خاقانی شروانی به تصحیح سیدضیاءالدین سجادی است و روش بررسی کتابخانه‌ای و بر اساس جامعه آماری است.

### شریعت و تصویر و رویکرد به کعبه در سخن خاقانی

با نگاهی گذرا به دیوان خاقانی به راحتی می‌توان بسامد بالای ابیات و نیز قصایدی را که به رویکردهای دینی و به ویژه به توصیف مناسک حج و اوصاف کعبه معظمه پرداخته اند دریافت، از جمله، قصاید نهزه‌الارواح و نزهه‌الاشباح، قصیده حرزالحجاز، قصیده کنزالرکاز، قصیده باکوره الاسحار و مذکوره الاسحار (خاقانی، ۱۳۷۸: ۲۲۱-۲۱۵ و ۱۰۴-۱۰۰؛ ۹۵-۹۸)، که همگی، در وصف کعبه و توصیف مناسک حج هستند تا آنجا که این بسامد بالا و رویکرد منحصر به فرد، در میان شاعران ادب پارسی از خاقانی، چهره‌ای شاخص ساخته است.

با توجه به این بسامد بالا، باور و تصویری که در ذهن خواننده دیوان شاعر پدید می‌آید این است که با توجه به تقید شرعی وانمایی شده خاقانی و با عنایت به سطح بالای دانش دینی وی - که در نگاه نخست به اشعار او به ذهن متبادر می‌شود - بایسته است که ارکان اندیشه دینی مانند اشخاص و اماکن مقدس اسلامی از جمله کعبه معظمه، در اشعار وی تصویری مثبت و شایسته یافته باشند.

به عبارت دیگر خاقانی در اشعار خویش چنان می‌نماید که در علوم دین مردی تمام است و می‌توان بهره‌وری فراوان او از آموزه‌ها، اصطلاحات و مفاهیم دینی را گواهی بر این مدعا دانست اما بررسی تجلیات شخصیت‌ها و مفاهیم دینی در سخن خاقانی این تصور و این مدعا را باطل می‌کند زیرا وی اگرچه از مفاهیم دینی بسیار استفاده کرده اما این گونه کاربردها را تنها می‌توان سود جستن از مفاهیم برای ابراز بندگی به ممدوحانی چون شروانشاهان، خاصه خاقان اکبر منوچهر شروانشاه و خاقان کبیر جلال‌الدین ابوالمظفر پسر منوچهر و بزرگانی چون اتابک مظفرالدین قزل ارسلان، علاءالدین اتسز، نصره‌الدین اسپهبد اعظم لیلواشیر و بسیاری دیگر دانست. کاربردهایی که از منظر اسلامی نه تنها معیوب به حساب می‌آید بلکه گاه به گونه‌ای است که حتی از کسی که مقدمات اسلامی را خوانده و دانسته باشد نیز بسیار بعید به نظر می‌رسد و کفرآمیز و بی‌ادبانه است.

برای روشن شدن این ادعا می‌توان به قرآن کریم و احادیث و سنت پیامبر و یا سخنان و اقوال اهل بیت (ع) و صحابه مراجعه کرد تا دریافت که انحراف معیار اندیشه شاعرانی چنین، در اموری چون نگاه به شخصیت‌ها و آئین‌ها و اماکن مقدس دینی تا چه اندازه بوده است.

البته ناگفته نماند که بسامد تصاویر حقیقی و یا تصاویر مثبت نیز در دیوان شاعر، قابل توجه است اما آنچه از ارزش این تصاویر می‌کاهد، بسامد بالای تصاویر موهن و حتی کفرآمیزی است که خاقانی در طلب حطام دنیا پرداخته و به وسیله آنها، ناخواسته، از ارزش تصاویر و اندیشه‌های مثبت شاعرانه خویش کاسته است.

## توصیف و تحلیل تصویر کعبه از دیدگاه اندیشه

تصاویری که خاقانی از کعبه پرداخته است، به دو دسته کلی تصاویر دارای ارزش مثبت و تصاویر دارای ارزش منفی تقسیم می‌شود. منظور از تصاویر مثبت، آن دسته از تصویرهاست که از دیدگاه ارزشی، یعنی معیارهای شریعت، مورد قبول و تایید باشند؛ به عبارت روشن‌تر، اگر چکیده اندیشه شاعر و مطلوب ذهنی او از ایات و یا تصاویر موجود در آنها را از دیدگاه قواعد و معاییر شریعت بررسی شود، تناقض و تباین یا عدول و فروگذاشتی در هنجارها به نظر نرسد و تصاویر کعبه، مطابق آن پرداخته شده باشد. منظور از تصاویر منفی نیز آن دسته از تصاویرند که ویژگی مذکور را نداشته باشند.

## الف- تصاویر دارای ارزش مثبت

تصاویر مثبت کعبه را می‌توان تحت عناوین کلی و جامعی طبقه بندی کرد؛ مثلاً، تصاویری که مرکزیت و روی آوردگاه بودن کعبه را نشان می‌دهند یا تصاویری که برای اثبات مطلبی حکمی، در آنها از نقش کعبه استفاده شده و مواردی از این دست که برای احتراز از اطاله کلام، به طور ضمنی بدانها اشاره می‌شود.

کعبه در دیوان خاقانی، چونان مرکز و قطبی است که عالم کون، به دور آن در گردش است و روغن خانه ای است که شب و روز، چون گاو خراس، به دور آن در حال گردشند:

کعبه روغن خانه ای دان روز و شب گاو خراس  
گاو پیسه گرد روغن خانه گردان آمده  
(۳۷۱)

و یا شمع است که روشنان گیتی، پروانه وار به دور آن طواف می‌کنند:

کعبه شمع و روشنان پروانه و گیتی لگن  
برلگن پروانه را بین مست جولان آمده  
(۳۷۱)

مرکزیت بیت الله در اندیشه شاعر چنان است که تمام بنی آدم را در حال طوف به دور آن تصور می‌کند:

کعبه هم قطب است و گردون راست چون دستاس زال  
صورت دستاس را بر قطب دوران آمده  
(۳۷۱)

کعبه که قطب هداست معتکف است از سکون

خود نبود هیچ قطب منقلب از انقلاب  
(۴۱)

یا در تصویری دیگر، ناف زمین و سبب خوشبویی آن، کعبه دانسته شده است:

ناف زمی است کعبه مگر ناف مشک شد  
کاندر سموم کرد اثر مشک اذفرش  
(۲۱۶)

کعبه، از نظر شاعر، چون درگاه بهشت است روی آوردگاهی است که نه تنها برای بنی آدم که برای تمام موجودات، قرار داده شده است؛ مطافی است که آسمان، هفت دور به دور آن می‌چرخد (۹۴) و آبی گسترده فلک، شقه دیبای تن آن و حتی سایه ای برای جامه آن است (۹۸ و ۹۵).

آسمان در مقابل کعبه، چونان کبوتری است که امن و آسودگی خویش را از آن می‌گیرد؛ کبود کبوتری که بر

درگاهش معلق می زند، واژگونه از آن آویخته است و جرات پریدن از بامش را ندارد:

آسمان در حرم کعبه کبوتر وار است      که به امنش ز در کعبه مسما بینند  
 آسمان کوز کبودی به کبوتر ماند      بر در کعبه معلق زن و دروا بینند  
 این کبوتر که نیارد ز بر کعبه پرید      طیرانش نه به بالا که به پهنا بینند  
 (۹۸)

از تصویر کعبه گاهی برای بیان نظریات حکمی و آموزه های آن، استفاده شده و شاعر، با تلمیح به داستان هایی چون حمله سپاهیان ابرهه به بیت الله و یا آمدن قطار خوک در آن، کوشیده تا نظریات حکمی خویش را در باب خداشناسی، کفر و دین، توحید و یا احتراز از حرص و آز تبیین کند؛ مثلاً، می گوید اگر انسان در مسیر خداشناسی گام نهد و هنوز هستی و کفر و دین را در نظر داشته باشد، چنان است که گویی بتکده را بیت الحرم پنداشته است:

تات ز هستی هنوز یاد بود کفر و دین      بتکده را شرط نیست بیت حرم داشتن  
 (۳۱۶)

از نظر شاعر، اگر کسی راه دل را رصدگاه شیطان کرده باشد، مانند این است که بیت الله را قدمگاه پیل ساخته باشد. به عبارت دیگر، دل مانند بیت الله، محل تجلی خداوند است و شایسته نیست، پایمال هوس ها باشد:

چند رصدگاه دیو بر در دل داشتن      چند قدمگاه پیل بیت حرم داشتن  
 (۳۱۵)

شاعر در شاهد دیگری، دست یابی به مقام نفی کلی (لا)، گذر از آن و نیل به مقام اثبات (الا) را به وصول به منا مانند کرده است که به ناگزیر، باید پس از آن، کعبه را هم زیارت کرد:

چون رسیدی بر در لا صدر الا جوی از آنک      کعبه را هم دید باید چون رسیدی در منا  
 (۲)

پرهیز از حرص و آز و پناه بردن به تقوا از شح نفس، مفهوم دیگری است که در دیوان بسیار مورد توجه قرار گرفته و گاه شاعر برای توضیح آن، از تصویر کعبه سود جسته است چنان که دل به دست آز دادن را چنان، دریده شدن دیبای بام کعبه به دست مکیان برای پوشاندن کف کنشت یا فرش کردن آن می داند؛ تقابل دیبای بام و فرش کنشت یعنی بالا بودن این و پستی آن، ابزار بیان این تصویر است:

به دست آز مده دل که بهر فرش کنشت      ز بام کعبه ندرند مکیان، دیبا  
 (۷)

یا در شاهدی دیگر، دل به دست آز دادن به زیارت بیت الله در حال جنابت، مانند شده است و شاعر با استفاده از مفهوم ترک ادب طواف، زشتی تسلیم دل به دستان حرص و شره مادی را نمایان می سازد (۲۲۰).

ترک تعلقات دنیوی نیز درونمایه ای آشنا در دیوان خاقانی است و شاعر از تصویر کعبه نیز برای بیان این مهم سود جسته است؛ چنان که در مقایسه ای، متعلق شدن دل به دنیا را مانند پوشاندن خلعت بیت الله بر تن دیر می داند و بدین وسیله، آن را می نکوهد:

در ایرمان سرای جهان نیست جای دل      دیر از کجا و خلعت بیت الله از کجا؟  
 (۱۵)



در این دسته تصاویر، بیشتر پاکی و تقدس کعبه در مدنظر است و در نمودن این پاکی و نشان دادن تباین آن با پلشتی ها، گاه، ناپاکی امور مادی و ملموس، با پاکی امور معنوی درآمیخته اند، مثلاً در این شاهد، وجود انسان، یعنی کلیت زندگی در دنیا و همراه داشتن تعلقات آن با خویشتن در دل یا به عبارت عرفا، خویشتن را در میانه دیدن، به ناپاکی ملموس حیض مانند شده، و تباین و تقابل آن با پاکی معنوی کعبه نموده شده است:

با آب و جاه کعبه وجود تو حیض توست      هم ز آب چاه کعبه فروشوی یکسرش  
(۲۲۰)

خاقانی گاه برای بیان توحید خداوند و نمایاندن جنبه های گوناگون آن نیز از تصویر کعبه سود جسته است و مفاهیمی چون وحدت و یگانگی خداوند در عرصه ملک و پادشاهی بی رقیب ذات وی در تصاویر کعبه به چشم می آید؛ مثلاً در شاهی، خداوند را به سلطان سلاطین، مانند می کند و کعبه را دارملک و مرکز فرمانروایی ذات الهی می داند؛ حکومتی که شحنه ای چون رسول الله (ص) و منشور و فرمانی چون قرآن دارد و به عبارت دیگر، مفهوم لزوم پیروی از قرآن و سنت را ضمناً بیان می دارد:

ذات حق سلطان سلطانان و کعبه دارملک      مصطفی را شحنه و منشور، قرآن دیده اند  
(۹۵)

یا در تصویری دیگر، کعبه را از دیدگاه مردمانی که در میدانگه عرفات هستند، حجره خاص خداوندی می نامد:

کعبه را نام به میدانگه خاص عرفات      حجره خاص جهان داور دارا شنوند  
(۱۰۲)

جمع آمدن مردمان روزه دار و یا حجاج بیت الله در کنار کعبه نیز به سفره گستردن کعبه برای فاقه زدگان مانند شده است؛ از نظر خاقانی، ارزش این سفره بسیار بالاست چنان که پیامبری چون سلیمان (ع) از سر نیاز، مور آن و فرشته مقرب الهی، جبرئیل، مگس ران آن است و یا سفره ای است که ماه، نان سیمین و خورشید نمکدان زرین آن است (۳۶۸).

به طور خلاصه می توان گفت خاقانی در پردازش تصاویر مثبت از کعبه، به مفاهیمی چون مرکزیت و محوریت کعبه و روی آوردگاه بودن آن برای خلاق، پاکی و قداست معنوی آن و تشریح مناسک حج توجه داشته و از عناصر آشنایی مانند عناصر طبیعی، اجرام سماوی، شخصیت های مذهبی، مناسک و عبادات، مناسبت های مأنوس میان مردمان و از تلمیح به داستان های تاریخی بهره گرفته و تصویری از کعبه باز نموده که با معاییر شریعت، سازگار است.

### ب- تصاویر دارای ارزش منفی

چنان که ذکر آن رفت، با توجه به بسامد فراوان تجلیات کعبه در دیوان خاقانی و ارادت وی نسبت به بیت الله که با تورقی گذرا در دیوان او به چشم می آید، چنین انتظار می رود که کعبه شایسته ای در دیوان وی یافته باشد اما بررسی دقیق و همه جانبه شواهد از دیدگاه محتوایی و آماری، نشان می دهد که در نگاهی کلی، تصویر کعبه در سخن خاقانی منفی است. چنان که گاه شاعر به وجود دو کعبه قائل شده و کعبه ممدوح را بر کعبه بیت الله برتری داده، گاه بارگاه ممدوح و یا خود او را به کعبه مانند کرده و گاه مفهوم انتزاعی کعبه جان یا کعبه دل را ساخته و آن را بر کعبه گل که از آن، بیت الله منظور است، برتری داده است.

مهم ترین دلیل پدید آمدن چنین تصاویری در دیوان خاقانی و در دواوین دیگر شاعران مداح، حب مال و مقام

دنیاپی و عدم تلقی و برداشتی درست، عمیق و علمی از مفاهیم و اندیشه های دینی در وجود شاعر است. می توان تصاویر منفی کعبه را در دیوان خاقانی به دو دسته تقسیم کرد؛ نخست، آن دسته از تصاویر که از دیدگاه ارزشی، کسی یا چیزی را بر بیت الله برتری داده اند که در میان آنها، تصاویری با محتوای کفر صریح یافت می شود؛ دوم، تصاویری که در آنها مجرد تشبیه است و تفضیل و برتری خاصی مشاهده نمی شود. ابتدا به بازنمایی چکیده اندیشه خاقانی در تصاویر منفی غیر تفضیلی، می پردازیم:

### ۱- تصاویر منفی غیر تفضیلی

در این دسته از تصاویر کعبه معظمه به چیزهایی مانند می شود که شایسته شان والای آن نیست و هدف شاعر از آفرینش چنین تصویرهایی، ابراز ارادت به پیشگاه ممدوحانی چون شروانشاه اخستان بن منوچهر، ملکه صفوه‌الدین، همسر وی و ملکه عصمه‌الدین خواهر او و یا ممدوحانی در درجات پایین تر مانند اتابک قزل ارسلان ایلدگز و جمال الدین موصلی است.

در برخی از این تصویرها، شاعر، آستانه شاه را به کعبه تشبیه می کند چنان که در بیتی، هستی را به حجرالاسود و حرم شاه را به کعبه مانند می کند، به عبارت دیگر، تمام هستی را طفیل وجود بارگاه ممدوح و آستانه او را مرکز هستی معرفی می کند:

هستی حجرالاسود و کعبه حرم شاه      تا کعبه به جای است بر آن کعبه به جایی  
(۴۳۷)

یا حضرت و آستانه ممدوح را مانند کعبه می داند که چهار پایه تختش، چهار ارکان تازه و دیگرگون است:

کعبه است حضرت او کز چارپای تختش      بیرون ز چار ارکان، ارکان تازه بینی  
(۴۳۲)

در شاهی دیگر، قدم را از این هم فراتر می گذارد و ممدوح را به صورت ضمنی به خداوند متعال مانند می کند و بارگاهش را به دارملک خداوندی یعنی کعبه. این بارگاه را بنده ای نیز هست و آن بنده، خاقانی است که بارگاهش را قبله ساخته است:

بارگاهش کعبه ملک است و من      قبله گاه از آستان خواهم گزید  
(۱۷۰)

ممدوحان زن نیز در این تصاویر از جایگاه ویژه ای برخوردارند چنان که ملکه صفوه‌الدین از آنجا که مجاور حجاب است، صفت نهان کعبه را دارد (از دیدگاه نهان بودن در حجاب، مانند کعبه است):

چندان که مجاور حجابی      داری صفت نهان کعبه  
(۴۰۴)

در تصویرهایی که شاعر، ملکه عصمه‌الدین را مورد ستایش قرار داده، شدت انحراف از معاینه ارزشی شریعت فراوان تر است چنان که در تصویری، ملکه را پاسبان کعبه می داند که دزدان از سایه اش می گریزند:

ظلم از در تو رمید چون دیو      از سایه پاسبان کعبه  
(۴۰۴)

و یا شاهانی را که در پناه قدر اویند، چونان مرغانی می‌داند که در پناه کعبه جای گرفته اند:

شاهان همه در پناه قدرت      چون مرغان در امان کعبه  
(۴۰۳)

در تعدادی از تصاویر این دسته، گنبد‌های قبور و بارگاه‌ها، بزم ممدوحان، سراپرده‌ها و حرم‌های آنان و مواردی از این دست نیز به کعبه تشبیه شده است چنان‌که از نظر شاعر، قبر امام محمد بن یحیی، به کعبه می‌ماند با این تفضیل که این کعبه (گنبد قبر متوفی) حاجت روای خاکیان است:

از گنبد فلک ندی آمد به گوش او      کای گنبد تو کعبه حاجت روای خاک  
(۲۳۸)

صحن بارگاه اتابک مظفر قزل ارسلان ایلدگز نیز چونان کعبه ای است که کبوتر خانه باغ رضوان است و کعبه چون مجاوری گرد آن بارگاه به طواف مشغول است:

کعبه ملک است صحن بارگاهش کز شرف      باغ رضوان را کبوترخانه ایدر ساختند  
بلکه تا این کعبه رضوان را کبوترخانه شد      چون کبوتر کعبه را گردش مجاور ساختند  
(۱۱۴)

در برخی تصاویر نیز زشتی توصیف در ظاهر بیت نیست بلکه در کنه و ژرفای معنایی آن است و توجه و دقت به کنه تشبیهی تصاویر، زشتی آنها را آشکار می‌سازد چنان‌که شاعر می‌گوید همان طور که روا نیست روضه دارالسلام آخور خر باشد و روا نیست که جل سگ را خلعت بیت الله کنند، حکومت خراسان هم که از آن ممدوح است نباید در کف دیگران باشد:

ملک خراسان تراست در کف اغیار غصب      موسی ملک تویی گرگ شبان غنم  
...آخور خر کس نکرد روضه دارالسلام      کس جل سگ هم نساخت خلعت بیت الحرم  
(۲۶۲)

دسته دیگری از تصاویر منفی غیر تفضیلی، تصویرهایی است که کعبه در آنها به چیزی پایین تر از شأن آن مانند شده اما درجه منفی بودن آنها را می‌توان اندک تر دانست؛ در این دسته، کعبه مشبه به مواردی چون دل، وجود ممدوح، یا سرزمینی قرار گرفته است چنان‌که در شاهدی، وجود ممدوحی به نام جمال الدین موصلی مانند کعبه دانسته شده است:

شکر جمال گوی که معمار کعبه اوست      یارب چو کعبه دار عزیز و معمرش  
(۲۲۰)

گاه نیز حرم شاه مانند صحن ارم و خود او مانند کعبه ای دانسته شده که در آن آرام گرفته است (خاقانی، ۱۳۷۸: ۱۷۶) و بالاخره، شاعر در تصاویری، سرزمین‌هایی چون خراسان و دربند را به کعبه مانند کرده است:

دلم کعبه است و تن حلقه چگونه حلقه ای کآن را      زبس دندانان گر بینی، دهان زمزمش خوانی  
(۴۱۰)

بهر قربان چنین کعبه عجب نیست که من      عید را صورت قربان به خراسان یابم  
(۲۹۵)

## ۲- تصاویر منفی تفضیلی

منظور از تصاویر منفی تفضیلی تصاویری است که در آن‌ها شاعر، کسی یا چیزی را بر کعبه، برتری داده است. ممدوحان خاقانی در تمام این تصاویر، محور و مرکزی هستند که تصویر حول آن پدید آمده است؛ خوشامد و رضایت آنان از مداح خویش، مهم‌ترین هدف شاعر است چنان که در این دسته از تصاویر، گویی خواننده با خاقانی دیگری روبروست که با شخصیتی که از او در قصاید ویژه ستایش بزرگان دین و یا شرح مناسکی چون حج دریافته است به کلی متفاوت است. در این تصاویر، گاه کعبه به خاک پای ممدوح حسادت می‌کند و زمزم تشنه آبدست اوست:

حاسد خاک پای او کعبه تشنه آبدست او زمزم  
(۹۲۰)

گاهی کعبه چنان کوچک و کم ارزش شمرده می‌شود که ممدوح به عنوان احسان کننده به خضر (ع) و ولی نعمت کعبه معرفی می‌گردد:

خضر از زبان کعبه پیام آورید و گفت احسانش رد مکن که ولی نعمت من است  
(۸۲۹)

کعبه گاه چنان حقیر شمرده می‌شود که شاعر دلیل داشتن تمایل خاطر به بیت الله و شناخت آن را مجاورت خویش و شاید هم کعبه در حرم اخستان بن منوچهر می‌داند:

خاطر خاقانی از آن کعبه شناس شد که او در حرم خدایگان کرده به جان مجاوری  
(۴۲۸)

در تصویر دیگری، برداشت دوم (یعنی مجاور پنداشتن کعبه در حرم خدایگان) به شدت تقویت می‌شود؛ چنان که از نظر شاعر، اگر کعبه را اجازت و رخصت آمدن به شروان باشد، می‌آید و مجاور حرم شروانشاه می‌شود:

گر ز حجاز کعبه را رخصت آمدن بود در حرم خدایگان کعبه کند مجاوری  
(۴۲۲)

در این شاهد تکرار کعبه - که خود مفید تاکید تواند بود- نشانگر عمق ارادت شاعر به ممدوح خویش نیز هست.

گاه شاعر، ممدوح را چنان می‌نماید که گویی، کعبه، چونان آستانه درگاه او (اخستان بن منوچهر) است:

خسرو کعبه آستان ملک طراز آستین کرده طراز آستین از ردی پیمبری  
(۴۲۱)

اما شاعر گاه پا را از این هم فراتر می‌نهد و چنان وانمود می‌کند که گویی کعبه آن‌گونه که هست، شایسته رسیدن به خدمت ممدوح (ملکه صفوه‌الدین) نیست بلکه ملکه، چنان مرتبه ای دارد که هنگام طواف، کعبه، خویشتن را چون عروسی می‌آراید و آنگاه مفهوم عشق را درمی‌یابد:

تو هفت طوف کرده و کعبه عروس وار هر هفت کرده پیش تو و عشق دان شده  
(۴۰۰)

تشخیص یا استعاره مکنیه که در این تصاویر بسامد بالایی یافته، ابزاری است که شاعر به وسیله آن می‌کوشد تا مداحی خویش را در پیشگاه ولی نعمتانش به اثبات رساند مثلاً می‌گوید؛ اگر کعبه چونان خاقانی زبان ور شود؛ آنچه که بیان می‌کند، وصف ملکه عصمه‌الدین، خواهر منوچهر، خواهد بود (تفضیل ممدوح و خود شاعر بر کعبه):

گر کعبه چو من شدی زبان ور      وصف تو بدی بیان کعبه  
(۴۰۴)

گستاخی و ترک ادب شاعر باز هم افزون تر شده تا جایی که در تصویری، لب ناودان کعبه را چون خاقانی تشنه ابر رحمت ممدوح (ملکه عصمه‌الدین) می‌پندارد:

ای تشنه ابر رحمت تو      چون من لب ناودان کعبه  
(۴۰۴)

تصاویر منفی تفضیلی خاقانی در این حوزه چنان فراوان است که در حوصله این مقال نمی‌گنجد لذا زین پس، تنها به بازنمایی تصاویر مهم تر و تحلیلی مختصر از هر یک اکتفا می‌شود. به عنوان مثال، شاعر در تصویری، دست ملکه عصمه‌الدین را ابری پنداشته که بر کعبه سایه انداخته است (۴۰۳) یا در تصویر دیگری، همان طور که مردمان جانیشان را بر کعبه می‌افشانند، کعبه جانش را بر صدر ملکه عصمه‌الدین فدا می‌کند:

بر کعبه کنند جان فشان خلق      بر صدر تو جان فشان کعبه  
(۴۰۳)

کعبه از نظر شاعر مدیحه سرا چنان فرودست است که حتی شایسته سخن گفتن با ممدوح ملکه عصمه‌الدین نیز نیست بلکه ممدوح چنان بلند مرتبه است که کعبه به درگاهش و نه به خود آن، پیام می‌دهد و آن را کعبه جان و جان خویش می‌خواند:

کعبه به درت پیام داده است      کای کعبه جان و جان کعبه  
(۴۰۳)

این تخفیف ارزش‌ها در تصاویر چنان به اوج می‌رسد که شاعر، درگاه ممدوح ملکه عصمه‌الدین را چونان کعبه‌ای به تصویر می‌کشد که بیت الله بنده و عبد آن است و یا کمترین خادمان بزم ممدوح را از مجاوران کعبه، بهتر و برتر می‌داند (۴۰۳)؛ مرتبه ملکه از نظر شاعر، چنان افزون است که کعبه، شقه سبز خویش را به خاقانی رشوه می‌دهد تا مکه را بر صفاهان، برتری ندهد:

کعبه مرا رشوه داد شقه سبزش      تا نهنم مکه را و رای صفاهان  
(۳۵۶)

در این تصاویر، شاعر، حج ابراهیمی را نیز آماج حملات خویش قرار می‌دهد چنان که می‌گوید حج کعبه در عمر یک بار فرض است اما باید هر هفته به دور حضرت کعبه وار ممدوح حج کرد (۳۳۷). از دیدگاه شاعر، خود کعبه نیز قبله و روی آوردگاهی دارد که بدان رو می‌کند؛ خراسان، از دیدگاه او کعبه کعبه است و کعبه، مجمره گردان آن است:

نزد من کعبه کعبه است خراسان کز شوق      کعبه را مجمره گردان به خراسان یابم  
(۲۹۵)

تخفیف ارزش بیت الله، در نظر شاعر، چنان است که کعبه را بر درگاه و دستان ممدوح (سلطان غیاث‌الدین محمد بن محمود بن ملک‌شاه) بوسه زنان می‌بیند و حجرالاسود را موضع این بوسیدن و ملتزم را جای دعای کعبه به جان ممدوح می‌پندارد (۲۶۴).

در این تصاویر، حتی خداوند و عرش کبریایی اش نیز از خدنگ زهرآگین مداحی های شاعر در امان نمی ماند چنان که عرش را به جای تخت، زیر پای شاه تصور کرده و کعبه را نیز چنان می پندارد که جای شاه را قبله خویش ساخته است:

عرش نگر به جای تخت آمده پای شاه را  
کعبه نگر به قبله در ساخته جای شاه را  
(۹۰۲)

شاعر بر آن است که خود کعبه نیز قبله، مطاف و مشعری دارد و آن آستان ممدوح است که حج ملوک، عمره بخت، کعبه کعبه و مشعر آن است:

حج ملوک و عمره بخت است و عید دهر  
بر درگهی که کعبه کعبه است و مشعرش  
(۲۲)

شاعر در تصویری مبتنی بر استعاره مکنیه، مدعی است که سال گذشته هنگامی که مجاور کعبه بوده، سلام شاه را بدان رسانده و کعبه نیز از جای خود جنبیده و شقه دیبای اخضر خویش را بر شاعر نثار کرده است:

من پار نزد کعبه رساندم سلام شاه  
ایام عید نحر بود که بودم مجاورش  
کعبه ز جای خویش بجنید روز عید  
بر من فشانند شقه دیبای اخضرش  
(۲۲۶)

حضرت و آستانه شروانشاه نیز چونان کعبه ای است که در آن جبرئیل امین، مجاورانش را دست آب می دهد:

در کعبه حضرت تو جبرئیل  
دست آب دهد مجاوران را  
(۳۳)

تفضیل در این تصویر، از دو جنبه قابل بررسی است یکی برتری آستان ممدوح بر کعبه و دیگر برتری مجاوران حرم شاه بر معتکفان حرم الهی.

از این خوان نعمت بی دریغ، تغزل نیز بی بهره نمانده چنان که از نظر شاعر، عارض و زلف و لب ترکان ختایی، در عین ماندگی، بر کعبه و حجرالاسود و زمزم برتری دارد:

کعبه چه کنی با حجرالاسود و زمزم  
ها عارض و زلف و لب ترکان ختایی  
(۴۳۵)

یا در شاهدی دیگر، ملکه صفوه الدین چونان کعبه نموده می شود از آن لحاظ که مجاور حجاب است اگر چه از این نظر که او را کس ندیده است بر کعبه برتری دارد (۷۱).

چنان که مشاهده شد، تصاویر منفی که خاقانی از کعبه آفریده است، چهره بسیار نازیبایی از ذهن و اندیشه شاعر باز می نماید، تصاویری که غالباً با آنچه در نگاهی کلی از دیوان او برداشت می شود، بسیار متفاوت است و در آنها، شاعر با حرص و شریه هر چه تمام تر، زوایای ذهن مدیحه سرای خویش را به خوانندگان می نماید.

### ۳- تصویر دو کعبه

گاه خاقانی بارگاه یا دیگر متعلقات ممدوح را نه تنها به کعبه مانند می کند بلکه آن را همپایه کعبه می داند و از آنها با عنوان کعبه دیگر یا کعبه دوم نام می برد. چنان که در شاهدی، ممدوح ملکه صفوه الدین، یکی از دو کعبه یعنی کعبه عجم است که در مقابل بیت الله که کعبه عرب است و هر دوی اینها قبله انس و جانند:

تو کعبه عجم شده او کعبه عرب  
او و تو هر دو قبله انسی و جان شده  
(۴۰۱)

اما وجه برتری ملکه بر قبله خاک، این است که کعبه (بارگاه ملکه صفوه‌الدین یا وجود او) را خداوند از نور ایزد پدید آورده در حالی که آن کعبه (بیت الله) از سنگ خاره و توسط پور آزر، در وجود آمده است:

آنم که با دو کعبه مرا حق خدمت است  
آری بر این دو کعبه توان جان نثار کرد  
این کعبه نور ایزد و آن سنگ خاره بود  
آن کعبه پور آزر و این کردگار کرد  
(۱۵۲)

وجه تفضیل دیگر، آن است که این کعبه را خداوند، ظفر بر یمین نهاده در حالی که آن کعبه را ابراهیم خلیل (ع) حجر بر یسار ساخته است:

این کعبه را خدای ظفر بر یمین نهاد  
و آن کعبه را خلیل حجر بر یسار کرد  
(۱۵۲)

تقابل حجر در یسار و ظفر در یمین، شاهی روشن بر تفضیل تواند بود.

این کعبه، (بارگاه ملکه صفوه‌الدین) ناف عالم است که از طیب ساحتش، آفاق وصف مشک تثار می‌کند (۱۵۲) و وجه تباین دیگر، آن است که بر در و بام بیت الله، کبوتر پر می‌زند اما بر بام کعبه بارگاه ممدوح، همای بخت در پرواز است:

آن کعبه را کبوتر پرنده در حرم  
این کعبه را به جای کبوتر همای بخت  
کاخر ز بام کعبه نیارد گذار کرد  
اندر حرم مجاورت این دیار کرد  
(۱۵۲)

کعبه دیگر، ملک سیف‌الدین ارسلان دارای دریند است که شاعر می‌پندارد دوستی او و کعبه (بیت الله) مایه تاجداری اوست و این دوستی، سبب سختی‌های فراوان است:

تا تاجدار گشتم از دوستی دو کعبه  
چرخ یگانه دشمن نعلم کند دوپیکر  
این کعبتین بی نقش آورد سر به کعبم  
تا بر دو کعبه گشتم چون کعب مدح گستر  
(۱۸۷)  
(۱۸۸)

از نظر خاقانی اگر قبله دو تا باشد اشکالی ندارد چرا که پادشاه در شهر شماخی قبله دیگری بنا نهاده است؛ کعبه دیگری که تا ابد قبله مجد و ثنا خواهد بود:

گر دو شود قبله مان بس عجیبی نی از آنک  
او به شماخی نهاد کعبه دیگر بنا  
(۳۸)

#### ۴- تصویر کعبه جان

کعبه جان که خاقانی به طور وسیعی از آن سود جسته است. مفهومی انتزاعی و غیرواقعی است و در نگاه اول، تعبیری لطیف از بیت الله الحرام و یا توصیفی زیبا از آن به نظر می‌آید. اما با تتبع بیشتر، روشن می‌شود که شاعر از این تعبیر، مفهومی جدا از کعبه را در مد نظر دارد و در بسیاری موارد، آن را بر کعبه بیت الله نیز برتری داده است.

قول به دو کعبه و کعبه گل نامیدن بیت الله و برتری دادن مفهوم انتزاعی و خیالی کعبه جان بر آن، در مقالات خواجه عبدالله انصاری نیز دیده می‌شود:

«بدان که خدای تعالی در ظاهر کعبه ای بنا کرده که از سنگ و گل است و در باطن، کعبه ای ساخته که از جان و دل است. آن کعبه، ساخته ابراهیم خلیل است و این کعبه، بنا کرده رب جلیل است؛ آن کعبه، منظور نظر مؤمنان است و این کعبه، نظرگاه خداوند رحمان است...»

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل  
یک کعبه صورت است و یک کعبه دل  
تا بتوانی زیارت دل ها کن  
کافزون هزار کعبه باشد یک دل  
(خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۸: ۸۹)

هرچند خاقانی را نمی‌توان مانند مولوی یا عطار و سنائی، عارف مشرب دانست اما گاه بوی عقاید متصوفه از آثار وی به مشام می‌آید و این خود، ویژگی مهم سبک بینابین است.

در اشعار خاقانی مفهوم انتزاعی کعبه جان، بر بیت الله، برتری و اولویت دارد و از دید وی، بیت الله، کعبه تن است و آن مفهوم ذهنی، کعبه جان:

عاشقان اول طواف کعبه جان کرده اند  
پس طواف کعبه تن، فرض فرمان دیده اند  
(۹۰)

در شاهدی دیگر، بیت الله کعبه سنگی است و کعبه جان بر آن برتری دارد لذا خاصگان، دیدن کعبه تن را طفیل دیدن کعبه جان می‌دانند:

کعبه سنگین مثال کعبه جان کرده اند  
خاصگان این را طفیل دیدن آن کرده اند  
(۸۹)

مفهوم کعبه جان، بر بیت اله برتری‌هایی نیز دارد چنان‌که تمام کبوترانی که از حریم کعبه جان می‌آیند، به زیر پره‌های خود نامه توفیق، پنهان دارند (در حالی که هر حج‌گزاری که از بیت الله باز می‌گردد، الزاماً توفیق قبولی عبادت نیافته است):

هر کبوتر کز حریم کعبه جان آمده  
زیر پرش نامه توفیق پنهان دیده اند  
(۸۹)

وجه برتری دیگر آن است که ساکنان سدره المنتهی (بهشتیان) در برابر کعبه جان به سجود می‌افتند و مانند عقل عاشقان، سرمست و حیرانند (در حالی که برای کعبه خاکی، چنین نمی‌کنند):

در سجود کعبه جان ساکنان سدره را  
همچو عقل عاشقان سرمست و حیران دیده اند  
(۸۹)

اجزای آسمان و حتی خود چرخ گردون نیز بر این برتری واقفند چنان‌که چرخ زرین کاسه بر سر راه کعبه جان به در یوزه مشغول است:

در طریق کعبه جان چرخ زرین کاسه را  
از پی در یوزه جان کاسه گردان دیده اند  
(۸۹)

افزون بر این، کعبه جان فراسوی جهان ماده قرار دارد و با کعبه‌ای که در جهان نفس و دهقانی طبع قرار دارد، بسیار متفاوت است و لذا بر آن برتری دارد:



کعبه جان زآنسوی نه شهر جوی و هفت ده  
کاین دو جا را نفس امیر و طبع دهقان دیده اند  
(۸۹)

خاکیان دانند راه کعبه جان کوفتن  
کاین ره دشوار مشتی خاکی آسان دیده اند  
(۸۹)

دیدن کعبه جان، شروطنی نیز دارد و هر کس را دست ندهد (در حالی که هر کسی می تواند بیت الله را ببیند!) کعبه جان را تنها کسانی می بینند که شب روند لذا در صبح صادق آن را به مثابه محرمان کعبه به عریانی مشاهده می کنند:

شب روان در صبح صادق کعبه جان دیده اند  
صبح را چون محرمان کعبه عریان دیده اند  
(۸۹)

مرتبه این روی آوردگاه خیالی در اندیشه شاعر چنان بلند است که ساکنان عرش در طواف آن؛ چونان حلی دلبران، در رقص و افغانند:

در طواف کعبه جان ساکنان عرش را  
چون حلی دلبران در رقص و افغان دیده اند  
(۸۹)

در این تصویر، شاعر ساکنان عرش یعنی فرشتگان مقرب الهی را در حالت رقص و افغان تصویر کرده است، کاری که به تصریح قرآن کریم هنگام حج بیت الله از اعراب جاهلی پیش از اسلام سر می زده است: ما کان صلاتهم عند البیت الا مکاء و تصدیه فذوقوا العذاب بما کتتم تکفرون (الانفال/۳۵)

### ساختار عناصر بیانی در تصاویر کعبه

#### الف- تشبیهات

از میان قریب به یکصد و هفتاد شاهد مربوط به تصاویر کعبه، حدود یکصد تصویر مبتنی بر تشبیه است و از این میان تصاویر مثبت چهل و یک و تصاویر منفی ۶۰ فقره است؛ به عبارت دیگر، ۵۸/۸۳ درصد تصاویر، مبتنی بر تشبیه است که ۲۳/۵۳ درصد از آنها دارای بار ارزشی مثبت و ۳۵/۸۹ درصد دارای بار ارزشی منفی است.

در تصاویر مبتنی بر تشبیه مثبت، عمدتاً کعبه یا متعلقات آن، در مقام مشبه قرار دارد و شاعر از تشبیه برای توصیف و تصویر سازی سود جسته است. از جمله اموری که کعبه بدانها تشبیه شده است می توان از موارد زیر یاد کرد:

#### مشبه به های مثبت

خوان، هشت بهشت (۳۶۹ و ۳۶۸)، خوان عیسی (۳۶۹) دل (۴۱۶) گنج (۳۷۱)، شمع (۳۷۱)، روغن خانه (۳۷۱)، قطب (۳۷)، قطب هدی (۴۱)، صدف بحر ظلمانی (۳۷۱)، مریم (۳۷۱)، عودالصلیب (۳۷۰)، دکان شفا (۳۷۰)، صراف (۳۷۰) و...

#### تصاویر منفی (که در آنها کعبه مشبه به است)

شاهد (۴۱۶)، علم شاه (۴۳۷)، حضرت ممدوح (۴۳۲)، صدر شهنشه (۴۲۲)، دل (۴۱۰) و (۱۶۱) ملکه صفوه‌الدین (۴۰۴) بارگاه ملکه عصمه‌الدین (۴۰۳)، حرم ممدوح (۴۳۱ و ۴۲۸ و ۴۰۳) درگه اعلائی ممدوح (۳۳۷ و ۱۷۰) و....

### تشبیهات تمثیل

تشبیهات تمثیلی در تصاویر کعبه بسیار اندک است (۶/۲۲ درصد) و عمدتاً در تصاویر منفی یافت می‌شود که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- دل به دست آز دادن مانند این است که مکیان دیبای تن کعبه را برای فرش کنشت بردند (۷).
- رصدگاه دیو بر ره دل داشتن (نفوذ شیطان در دل) مانند این است که بیت الحرام را قدمگاه پیل کنند (۳۱۵).
- اگر در راه خداشناسی هنوز مفهوم کفر و دین را در نظر داشته باشیم مانند این است که بیت الحرام را بتکده کرده باشیم (۳۱۶).
- رسیدن به درگاه لا باید با جستن صدر الا همراه باشد درست مانند این که در حج پس از رسیدن به منا باید به سوی کعبه شتافت (۲).
- همان طور که جنت آبریزی ندارد، کعبه هم مستراحی ندارد (۹۱۱).
- کسی که هدفش از بریدن بادیه رسیدن به بیت الحرام باشد، هرگز به حله و احیا نظری ندارد (کعبه تمثیلی از وجود ممدوح است) (۱۴۰).
- همان طور که کسی روضه دارالسلام را آخور خر نمی‌کند، هیچ کس جل سگ را خلعت بیت الحرام نمی‌سازد (۲۶۲).
- وقوع هر نوع ستمی در حرم ممدوح مانند این است که پای سگ به نردبان کعبه رسیده باشد (۴۰۴).
- دل به دنیا سپردن و حب دنیا در دل راه دادن، مانند پای نهادن در بیت الله الحرام با سپاه پیل است (۱ و ۲۲).

### تحلیل و بررسی تشبیهات

چنان که ملاحظه می‌شود، در تصاویر مثبت معمولاً کعبه مشبه به امور مثبت و قابل قبول است و در تصاویر منفی، کعبه در جایگاه مشبه به قرار گرفته و مشبه‌های آن از دیدگاه ارزشی، دون شان کعبه به شمار می‌آیند. از لحاظ ساختاری در بیشترین تشبیهات، ۸۰ درصد هر دو طرف تشبیه، مفردند (تشبیه مفرد به مفرد) اما در قریب به بیست درصد از تصاویر، تشبیه مفرد به مرکب یا مرکب به مفرد دیده می‌شود. هفتاد درصد از مشبه به‌های تصاویر مثبت را مشبه به‌های حسی و سی درصد باقی را مشبه به‌های عقلی تشکیل می‌دهند. دراکثریت قریب به اتفاق تصاویر، تشبیهات بلیغ هستند و تشبیه تمثیل در میان تصاویر، بسیار اندک (حدود ۶/۲۲ درصد) یافت می‌شود. در میان تصاویر کعبه، تشبیه مضمیر نیز با درصدی نسبتاً اندک یافت می‌شود (۱۳ درصد) و این تعداد بیشتر در تصاویر منفی دیده می‌شود.

با توجه به این تفاسیل، می‌توان گفت خاقانی در تصویر کعبه بیشتر شاعر تشبیه است چرا که عنصر تشبیه در میان عناصر بیانی، بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده است.

### ب - استعاره‌ها

تصاویر مبتنی بر استعاره در تصاویر مربوط به کعبه، نسبتاً اندک هستند (۱۲/۴۳ درصد) از این تعداد تصاویر، قریب به ۹۹ درصد استعاره مکنیه یا تشخیص و مابقی، استعاره مصرحه است.

در این گونه تصاویر که بیشترین آنها بار ارزشی منفی دارند، شاعر کعبه را به عنوان مشبه یا مشبه‌به به کار گرفته و به

امور مختلفی مانند ساخته است.

### تصاویر مبتنی بر استعاره مکنیه

- کعبه خادمی را ماند که جای شاه را قبله ساخته است (۹۰۲)
- کعبه به زیر دستی ماند که بر دستان ممدوح بوسه می زند و بر درگاهش دعا می کند (۲۶۴)
- کعبه به بنده ای ماند که بر صدر شاه جان می افشاند (۴۰۳)
- بیت الله را اگر زبان باشد، در وصف ممدوح به سخن در می آید (۴۰۴)
- کعبه چونان مجاور حرم خدایگان است (۴۲۲)
- کعبه به زیر دستی ماند که ممدوح را ولی نعمت خویش می داند (۸۲۹)
- کعبه چونان بنده ای است که به خاک پای ممدوح حسادت می کند (۹۲۰)

### تصاویر مبتنی بر استعاره مصرحه

کعبه، مربع خانه نور نامیده شده است:

این مربع خانه نور از خروش صادقان  
چون مسدس خوان زنبوران پر افغان آمده  
(۳۶۹)

### ج- کنایه‌ها

- در تصاویر مربوط به کعبه مشرفه، تصاویر مبتنی بر کنایه، بسامد بسیار اندکی دارند و تعداد آنها از چند درصد (۶/۳ درصد) تجاوز نمی کند. از جمله این تصاویر می توان موارد زیر را نام برد:
- پاک شدن حرم از هبل، کنایه از خروج فلسفه از دین (۱۷۲).
  - هبل نهادن در حرم، کنایه از داخل کردن دوباره فلسفه به اندیشه دینی (۱۷۲).
  - آخور خر را روضه دارالسلام کردن و جل سگ را خلعت بیت الحرام ساختن، کنایه از نشان دادن شخصی ناشایسته به جای شاه سلطان غیاث الدین محمد بن محمود بن ملک‌شاه (۲۶۲).
  - چشم دل به حله و احیا برافکندن برای آن کس که غرضش از بادیه بیت الحرم باشد، کنایه از بی توجهی به وجود ممدوح (۱۴۰).
  - وجوب دیدن کعبه پس از رسیدن به منا، کنایه از این که باید هنگام رسیدن به مفهوم نفی (لا اله) به مفهوم اثبات نیز دست یافت (۲).
  - بتکده را بیت حرم داشتن، کنایه از نقش خودی در دل داشتن (۳۱۶).
  - قدمگاه پیل بیت حرم داشتن، کنایه از شیطان را اجازت رصد و رهزنی بر دل دادن (۳۱۵).
  - دریدن مکیان دیبای کعبه را برای فرش کنشت، کنایه از دل به دست آرز و طمع دنیا دادن (۷).
  - پای پیل می بر کعبه عقل آمدن، کنایه است از خراب شدن عقل توسط شراب یا مستی (۱۰۶).
  - شفا آوردن نسیم کعبه الا الله، کنایه از شفا یافتن دل از اسقام به برکت توحید (۱۶).
- در مورد کنایات به کار رفته در این تصاویر می توان گفت که شاعر در خلق آنها دست به ابتکار زده است چرا که این کنایات هیچ کدام مشهور افواه نیستند بلکه شاعر آنها را خلق کرده و این امکان را فراهم آورده است که بتوان آنها را

جزو سبک شخصی وی لحاظ کرد لذا می‌توان گفت خاقانی اگرچه در تصویر کعبه شاعر کنایه نیست اما در ساخت و پرداخت کنایات، بسیار خلاقانه عمل کرده است.

تمام این کنایات، در تصاویر مثبت به کار رفته‌اند یعنی خاقانی در پرداختن تصاویر منفی، به کنایه بی‌توجه بوده است.

### نتیجه

تصویر کعبه معظمه از لحاظ بسامد تکرار در دیوان خاقانی تجلی قابل توجهی یافته است. بسامد تصاویر دارای ارزش مثبت از کعبه از تصاویر دارای ارزش منفی بیشتر است. از دیدگاه ارزشی، تصاویر منفی را می‌توان مهم‌تر و تاثیرگذارتر دانست چرا که پرداختن تصاویر منفی از شاعری دین‌مدار، قابل پذیرش نیست.

این گونه تصاویر، نشانگر انحراف شاعر از هنجارهای عقیدتی است و خاقانی از این لحاظ قابل قبول عمل نکرده است.

از دیدگاه عناصر بیانی باید گفت خاقانی در تصاویر بیانی کعبه، شاعر تشبیه است چرا که بیشترین تصاویر را تصاویر تشبیهی تشکیل می‌دهند. تصاویر مبتنی بر استعاره نیز بسامد اندکی را به خود اختصاص داده است؛ بیشترین تصاویر مبتنی بر استعاره را تصاویر مبتنی بر استعاره مکنیه تشکیل می‌دهند و درصد بسیار اندکی نیز استعاره مصرحه است. بسامد تکرار کنایات نیز در تصاویر کعبه بسیار اندک است اما نکته قابل توجه این تصاویر آن است که شاعر در آنها بسیار هنرمندانه و مبتکرانه عمل کرده و اکثریت آنها ساخته ذهن اوست. اکثر تشبیهات مفرد به مفرد و بلیغ هستند و مشابه‌ها نیز اکثراً حسی‌اند. و تشبیه تمثیل نیز قریب به ۶/۲۲ درصد از تصاویر را تشکیل داده است.

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۸). صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگاه، چاپ هفتم. صفحه ۱۱.
- ۲- براهنی رضا، طلا در مس، (۱۳۴۷). تهران، زمان، صفحه ۲۴۳.
- ۳- رک: انوارالبلاغه، صفحات ۹-۳۳۸؛ هنجار گفتار، ص ۲۵۱؛ جواهرالبلاغه، صفحات ۲۸۷-۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۲/دقایق الشعر، ص ۴۲/مدارج‌البلاغه، ص ۳۰؛ بدیع‌القرآن، صفحات ۱۵۶-۱۵۳ و ترجمان‌البلاغه، صفحات ۱۲۵-۱۲۱)

### منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن ابی‌الاصبع مصری. (۱۳۶۶). بدیع‌القرآن، به کوشش سیدعلی میرلوحی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۳- براهنی، رضا. (۱۳۴۷). طلا در مس، تهران: زمان.
- ۴- تاج‌الحلاوی، علی‌بن محمد. (۱۳۴۲). دقایق‌الشعر، به تصحیح محمدکاظم امام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵- تقوی، نصرالله. (۱۳۶۲). هنجار گفتار، اصفهان: فرهنگسرای اصفهان.
- ۶- چاوشی، حسین. (۱۳۸۸). بلاغت از دیدگاه روانشناسی، قم: خوشرو.
- ۷- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۵). دیوان حافظ، تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: زوار.
- ۸- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل. (۱۳۷۸). دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران: زوار.

- ۹- خرمشاهی، بهاءالدین. (۱۳۷۷). *دانشنامه قرآن*، تهران: دوستان و ناهید.
- ۱۰- خواجه عبدالله انصاری. (۱۳۶۳). *مقالات*، تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- داد سیما. (۱۳۸۰). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران: مروارید.
- ۱۲- ذوالفقاری، محسن، سیده زهرا، موسوی و یوسف اصغری بایقوت. (۱۳۹۰). *نقد و تحلیل شریعت و تصویر در شعر خاقانی، انجمن زبان و ادبیات فارسی*، س ۸، بهار و تابستان ۳۲ و ۳۱، صص ۱۴۰-۱۱۷.
- ۱۳- رادویانی، محمدبن عمر. (۱۳۶۲). *ترجمان البلاغه*، تهران: اساطیر، چاپ دوم.
- ۱۴- راغب اصفهانی. (۱۳۶۳). *ترجمه مفردات الفاظ قرآن*، به کوشش سید غلامرضا خسروی حسینی، تهران: مرتضوی.
- ۱۵- رجائی، محمدخلیل. (۱۳۵۹). *معالم البلاغه*، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۱۶- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۶۶). *فرهنگ معارف اسلامی*، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- ۱۷- سجادی سید ضیاءالدین. (۱۳۷۴). *فرهنگ لغات و تعییرات دیوان خاقانی شروانی*، تهران: زوار.
- ۱۸- شبستری، شیخ محمود. (۱۳۷۸). *شرح گلشن راز*، شرح محمدبن علی الجیلانی اللاهیجی، مقدمه محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: زوار.
- ۱۹- شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۶). *صورخیال در شعر فارسی*، تهران: آگاه.
- ۲۰- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). *بیان و معانی* تهران: انتشارات فردوس.
- ۲۱- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۴). *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس.
- ۲۲- عسگری؛ ابوهلال. (۱۳۷۲). *معیارالبلاغه*، ترجمه محمدجواد نصیری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۳- علوی مقدم، مهیار. (۱۳۷۲). *در قلمرو بلاغت*، مشهد: آستان مقدس رضوی.
- ۲۴- گرکانی، محمدحسین. (۱۳۷۷). *ابدع البدایع*، به کوشش حسین جعفری، تهران: احرار تبریز.
- ۲۵- فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۸۶). *بلاغت تصویر*، تهران: سخن.
- ۲۶- مازندرانی، محمدهادی. (۱۳۷۶). *انوارالبلاغه*، به کوشش محمدعلی غلامی نژاد، تهران: میراث مکتوب و قبله.
- ۲۷- مطلوب، احمد. (۱۴۱۴). *معجم المصطلحات البلاغه و تطورها*، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- ۲۸- واعظی کاشفی، میرزا حسین. (۱۳۶۹). *بدایع الافکار فی صنایع الاشعار*، به کوشش میرجلال‌الدین کزازی، تهران: مرکز.
- ۲۹- وطواط، رشیدالدین محمد. (۱۳۶۲). *حدائق السحر فی دقائق الشعر*، تصحیح عباس اقبال، تهران: طهوری.
- ۳۰- هاشمی، احمد. (۱۳۷۸). *جواهرالبلاغه*، ترجمه محمود خرسندی، تهران: فیض.
- ۳۱- هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۵۵). *مدارج البلاغه*، به کوشش حسین معرفت، شیراز: معرفت.



## چین در شاهنامه فردوسی

علی‌اکبر جعفری\* - حمیدرضا پاشازانوس\*\*

### چکیده:

ایران به عنوان کشوری که بر سرزمین‌های زیاد و مردمان بسیار از فرهنگ‌های مختلف سلطه داشته و با آنها تعامل داشته است، همواره مورد توجه بوده است. درحقیقت، جایگاه ایران در تاریخ جهان و سهم آن در تاریخ نوع بشر تنها می‌تواند در پرتو بررسی تماس و تعاملات با قدرت‌های بزرگ همسایه آن شناخته شود. از جمله این فرهنگ‌ها، فرهنگ و تمدن چین است. ایران در روزگار پیش از اسلام، به مناسبت‌های مختلف و از راه‌های گوناگون با فرهنگ و تمدن چین تماس داشته است و از دوره‌ای مشخص، سفرایی از ایران به طور مرتب به چین سفر می‌کردند. این روابط گسترده، جنبه‌های مختلفی از فرهنگ و تمدن ایران را تحت تاثیر خود قرار داد و شعر فارسی، تجلی‌گاه این تاثیرات است.

شاهنامه فردوسی یکی از منابع مهم برای درک روابط بین ایران باستان و چین و تاثیر این روابط است اما به رغم افزونی مناسبات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی ایران با چین در قرون نخستین اسلامی، آگاهی‌های فردوسی از چین و موقعیت جغرافیایی اش و جلوه‌های گوناگون فرهنگ و تمدن این کشور ناصحیح است. درحقیقت، فردوسی به مانند صاحبان‌ماخذ و منابع اطلاعاتی خود و همعصران خویش، از چین اطلاعات دقیقی به ما نمی‌دهد. اگر شاهنامه را به دو بخش اساطیری و تاریخی تقسیم کنیم، سخت است در آن تمایزی میان چین به عنوان یک کشور تاریخی و سرزمین اساطیری قائل شویم زیرا فردوسی به ندرت بین ترکستان شرقی، چین و شرق دور تمایز قائل شده است. به همین دلیل، پژوهش حاضر بر آن است تا ابتدا جایگاه جغرافیایی چین و ماچین را در شاهنامه فردوسی معلوم نماید و سپس مشخص کند که چین اساطیری و تاریخی در شاهنامه فردوسی چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با یکدیگر داشته‌اند.

### واژه‌های کلیدی

فردوسی، شاهنامه، ایران، چین، ماچین.

### مقدمه

\* استادیار تاریخ دانشگاه اصفهان Jafari@Ltr.ui.ac.ir

\*\* دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران pasha.hamidreza@gmail.com

بررسی های ادبی و تاریخی نشان می دهد واژه چین، نامی است که ایرانیان و بسیاری از مردم در سراسر دنیا برای نام بردن از بزرگترین تمدن شرق آسیا استفاده می کنند. بر اساس نظریه ای سنتی که در قرن هفدهم میلادی توسط کشیشی موسوم به مارتینو مارتینی (Martino Martini) منتشر شد، نام چین از سلسله کین (Qin/Ts'in) که از ۲۰۶-۲۲۱ ق.م. بر چین حکمرانی می کرد، مشتق شده است. این نظریه بعدها توسط محققانی مانند پل پلیوت (Paul Pelliot) و برتولد لوفر (Berthold Laufer) پ رورده شد. علاوه بر این نظریه و دیگر نظریه های عالمانه ای که به ریشه این کلمه پرداختند، نظریه مشهور دیگری نیز وجود دارد که می گوید واژه چین، نامی فارسی است که در اروپا توسط مارکوپولو رایج شده و از معادل سانسکریت «سینا» (Cīna-Cīna) مشتق شده است (Laufer, 1919:569 & Pelliot, 1912:97-98). پل پلیوت نمونه های گوناگونی را بیان می کند که روشن می سازد حتی در زمان حکمرانی سلسله هان، مردم چین به عنوان مردم سلسله کین در آسیای مرکزی شناخته می شدند (Laufer, 1919:569). از آنجا که این نظریه نشان می دهد که در آسیای مرکزی از این نام برای چینی ها استفاده می کردند می توان آن را نامی رایج برای چین در فلات ایران نیز دانست زیرا اطلاعات تاریخی و باستان شناسی حاکی از آن است که از طریق تاجران چینی که در آسیای مرکزی رفت و آمد داشتند و با ایرانیان تحت حکومت پارت و سلسله ساسانی مبادله می کردند، این نام در ایران رواج یافت، مخصوصاً از آن جهت که پارت ها بر جاده بسیار مهم و تجاری شمالی- ابریشم- که به چین می رفت، نظارت زیادی داشتند (دیاکونف، ۱۳۵۱:۷۳). همچنین گزارش منابع تاریخی نشان می دهد که این ارتباط از طریق راه های دریایی نیز وجود داشته است. مسعودی در قرن ۴ ه.ق در توصیف روابط تجاری بازرگانان چینی در روزگاران پیش از خود می نویسد: «در آغاز کار، ترتیب دیگر بود و کشتی های چینی تا عمان و سیراف و ساحل فارس و ساحل بحرین و ابله و بصره می رسید» (مسعودی، ۱۳۵۶: ۱۳۷/۱). کریستن سن از وجود متاع چینی در بازار بزرگی که در زمان شاهپور دوم در قرن ۴ م. در شهری بنام بتنه (Batne) در نزدیکی ساحل شرقی فرات تشکیل می شد، یاد می کند (کریستن سن، ۱۳۷۰:۱۸۹). در متون فارسی میانه، واژگان «سینی» (Saini) در فروردین یشت و «سین» (Sin) در بندهشن و همین طور چین و چینستان را مشاهده می کنیم (فرننخ دادگی، ۱۳۸۵: ۱۲۸، ۹۰، ۷۳۸۳؛ نیز Laufer, 1919:568). فهم و شناخت محل سینی یا سین در این متون دشوار است اما همانطور که جی فنگون (Ge Fangwen) معتقد است که «سینا» (Cīna-Cīna) مفهوم سانسکریتی به معنی "شرق" است (wade, 2009:11) از منابعی مثل بندهشن می توان فهمید که ایرانیان باستان از کلماتی مانند سینی، چین و چینستان برای مشخص کردن مرزهای شرقی ایران استفاده می کردند (فرننخ دادگی، ۱۳۸۵: ۱۲۸). بعدها، کلماتی مانند چین و چینستان به طور مکرر توسط تاریخ دانان و جغرافی دانان مسلمان در آثارشان برای اشاره به ترکستان شرقی، چین و شرق دور به کار می رفت (pulleyblank, 1992:431).

اسامی ذکر شده به عنوان نامی برای کشور چین به همراه اطلاعات متنوعی از مظاهر گوناگون فرهنگ و تمدن چین از طریق کتاب دینی زرتشتیان و روایات شفاهی و کتاب ها و اوراق قدیمی بازمانده در خاندان های بزرگ (صفا، ۱۳۵۲: ۸۷-۸۵) و نیز آثار فارسی قرون اولیه اسلامی به ویژه خدای نامک ها به دست نخستین مورخان و مترجمان مسلمان رسید. از آن پس نام چین و عجایب آن توسط شعرا و نویسندگان ایرانی مورد توجه قرار گرفت (امیری، ۱۳۷۸: ۶۴). اشارات شاعران فارسی به چین و جلوه های مختلف فرهنگ و تمدن آن که به صورت های مختلف در بسیاری از آثار منظوم کهن فارسی بروز کرد، پس از دوران سامانیان در شاهنامه با بسامد بیشتری نمود یافت (طایفی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۳۸). فردوسی برای سرودن شاهنامه از یکی از همین شاهنامه ها یعنی شاهنامه ابو منصور (صفا، ۱۳۵۲: ۱۰۳) استفاده



کرد اما اطلاعات او در مورد چین علاوه بر این، متأثر از دستیابی او به دیگر منابع از جمله کتاب های اسکندر نامه و اخبار رستم (رباعه و طایفی، ۱۳۸۶: ۱۰۳) و خدای نامه ها بوده است. با وجود این گستردگی و تنوع منابع، گزارش های فردوسی از چین و هر آن چه مربوط به آن است، غیر شفاف و مبهم است و نشانگر ضعف اطلاعات او و معاصرانش است. لذا بر خلاف انتظار، شاهنامه اطلاعات دقیقی درباره چین به ما نمی دهد.

### پیشینه پژوهش

شاهنامه پژوهی و تحقیق در مورد فردوسی و آراء و اندیشه های او یکی از مهم ترین موضوعات مورد علاقه محققان و پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی بوده و هست. در پژوهش های صورت گرفته، جنبه های مختلفی از این اثر ارزشمند مورد واکاوی قرار گرفته است. در این پژوهش ها حتی به مسائل جغرافیایی و تاریخی موجود در شاهنامه توجه شده تا جایی که حاصل این مطالعات، منجر به تهیه نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی شده که توسط موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب به چاپ رسیده است. اما در تمام این مطالعات و حتی در نقشه مذکور، مفهوم چین در شاهنامه به خوبی ترسیم نشده است چنان که نمی توان به درستی در این پژوهش ها، چین و ماچین را از منظر فردوسی شناخت. در این راستا، مقاله «بررسی و تحلیل داستان رستم و شغاد بر اساس روایات ثعالبی و فردوسی» ضمن بررسی داستان رستم و شغاد، به این نکته اشاره دارد که منابع مورد استفاده فردوسی و ثعالبی در این روایت یکسان بوده است با این تاکید که فردوسی در نقل روایت، آزادانه تر از ثعالبی عمل کرده است (رک: رباعه و طایفی، ۱۳۸۶). این نکته در این مقاله از این جهت که اشتباهات فردوسی در معرفی چین متأثر از منابع مورد استفاده او و نیز اطلاعات ضعیف خود او بوده است مورد توجه قرار گرفته است.

اما مهم ترین مقاله نزدیک به موضوع این پژوهش، مقاله «چین در منشور شعر فارسی» است که نگاه شاعران دوره های کهن ادبیات فارسی تا دوره معاصر را نسبت به جلوه های گوناگون فرهنگ و تمدن چین مورد مطالعه قرار داده است (رک: طایفی و همکاران، ۱۳۸۹). این مقاله که در بررسی و تبیین این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است، در یک بررسی جامع، مصادیق مختلفی از واژه های پر بسامد مربوط به فرهنگ چین را در شعر فارسی بررسی کرده است. اما مهم ترین تفاوت پژوهش حاضر با این مقاله این است که ما در پژوهش خود، ضمن بررسی تفکیکی و آماری بخش های مختلف شاهنامه در به کار بردن واژه چین و واژگان مرتبط با آن، به فهم فردوسی از مکانی به نام چین و ماچین که بسامد بسیار زیادی نیز در این اثر ارزشمند دارد پرداخته ایم. نتیجه بررسی این است که به رغم کاربرد زیاد این واژگان در شاهنامه، فردوسی نیز به مانند منابع و مصادرش، اطلاعات دقیقی از این مکان نداشته است و آن را تنها مکانی دور دست می شناخته، در حالی که در آثار جغرافیایی معاصران او اطلاعات شفاف تری در این مورد وجود داشته که فردوسی به آن ها مراجعه نداشته است.

### روش پژوهش

این مقاله از نوع پژوهش های تحلیلی-توصیفی است و اطلاعات لازم به روش کتابخانه ای جمع آوری شده است. منبع اصلی در این کار، شاهنامه فردوسی است اما برای پیگیری میزان اطلاعات و دانش فردوسی نسبت به جهان پیرامون

خود، از دیگر منابع ادبی نیز استفاده شده است. هم چنین منابع جغرافیایی، سفرنامه ها و منابع تاریخی مورد مطالعه قرار گرفته است.

### واژه «چین» و ترکیبات آن در شاهنامه

شاهنامه فردوسی<sup>۱</sup> یکی از مهم ترین منابع ما برای درک تاریخ ایران باستان و روابط آن با همسایگانش نظیر چین به شمار می رود. فردوسی این کتاب عظیم را بین سال های ۴۰۰-۳۶۶ ه. ق/۱۰۱۰-۹۷۷ م. به رشته تحریر در آورد. ابیات شاهنامه که بنا به نوشته ها و ارزیابی های مختلف از ۴۵ هزار تا ۶۰ هزار بیت در نوسان است، در سال ۴۰۰ ه. ق/۱۰۱۰ م کامل شد و به سلطان محمود غزنوی تقدیم گردید. در حقیقت، این کتاب، تاریخ ایرانیان باستان، افسانه ها و تاریخ پادشاهان ایران از کهن ترین دوران تا ورود اسلام به ایران در قرن هفتم میلادی را بیان می کند. شاهنامه که یک شاهکار ادبی به شمار می رود، بنا بر محتوای آن و همان گونه که اولین بار مولفان آکادمی مسکو گفته اند، به سه دوره متوالی تقسیم می شود: دوره اساطیری، دوره حماسی یا قهرمانی و دوره تاریخی.

شاهنامه تنها به تاریخ ایران و پادشاهان آن نپرداخته است بلکه همچنین در مورد روابط این کشور با همسایگان شرقی و غربی آن نیز مطالبی ارائه می دهد. اگرچه در شاهنامه در مورد روابط ایرانیان با شرق و غرب اطلاعات تاریخی وجود دارد، کیفیت این اطلاعات در هر سه دوره ها متفاوت است. در حقیقت، فردوسی اطلاعات متنوعی درباره چین و ملت های شرقی به ما می دهد که تحلیل و ارزیابی آن ها دشوار است. در تمام دوره های اساطیری، حماسی و تاریخی، او ملت ها و سرزمین های شرق ایران را با نام های جغرافیایی متفاوتی نام می برد که برخی از آنها به صورت اسم و برخی دیگر به صورت صفت برای توصیف یک اسم به کار برده می شوند: چین، چینی، کشور چین، چینستان، ماچین، دریای چین، ترکان چین، توران، ترکان، هند، ختن، مکران، شکنان<sup>۲</sup>، شکنی، کشانی، قجقار<sup>۳</sup>، طراز<sup>۴</sup>، هیتال<sup>۵</sup>.

مطالعات اولیه روی تعدادی از این نام های جغرافیایی در شاهنامه انجام شده است و با استفاده از آنها، ما در مورد این نام ها بیشتر می دانیم اما هیچ گونه تحقیق مستقل درباره تفاوت های مفهومی بین چین، کشور چین، چینستان، ماچین و ترکان چین یا حداقل درباره مکان های جغرافیایی آنها در شاهنامه وجود ندارد. از این رو سعی شده تا کلمه «چین» و ترکیبات آن در این نوشتار مورد مطالعه قرار گیرد تا از این طریق علاوه بر ترکیبات مذکور، واژه «چین» که در ترکیب با دیگر لغات در شاهنامه نیز آمده است، مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد. اهمیت این تحلیل و ارزیابی به دلیل همانندی های بسیار زیاد بین بخش اساطیری شاهنامه با اساطیر چینی نیز قابل توجه است. همانندی های موجود این ذهنیت را ایجاد می کند که فردوسی، موقعیت چین نسبت به ایران را به خوبی می شناخته و از بُعد مسافت بین ایران و چین و طبیعت و فرهنگ چین به خوبی اطلاع داشته است. (کویاجی، ۱۳۵۳: گفتار یکم). فردوسی، رستم خسته و رنجور و مجروح از جنگ با اسفندیار را برای استراحت، درمان و بهره برداری از چوب درختی به منظور ساختن تیر علیه اسفندیار به سرزمین دوردستی \_کرانه دریای چین\_ برده است. فردوسی چگونه این سرزمین را می شناخته و محدوده آن را می دانسته است؟ استفاده از واژگان مستقل و ترکیبی چین در شعر فردوسی مبین میزان فهم و معرفت او از سرزمین چین است. اگرچه گستره جغرافیایی چین در منابع جغرافیایی پیش از او و هم عصر او و به ویژه منابع دو- سه قرن بعد از حیاتش، تفاوت هایی هم با اطلاعات او دارد. عمده ترین واژگان مستقل استفاده شده توسط فردوسی شامل چین و ماچین می شود اما وی واژگان ترکیبی زیادی را به کار می برد که در جدول شماره یک به نمایش در آمده است.

جدول ۱: واژگان ترکیبی اصلی استفاده شده برای چین توسط فردوسی در شاهنامه

واژگان ترکیبی	واژگان ترکیبی
خاقان چین	بازار چین
فغفور چین	بازرگانان چین
سالار چین	طرائف چین
شاه چین	خامه چین
شاهنشاه ترکان و چین	قرطاس چین
سالار ترکان و چین	دیبای چین
گردان چین	اسبان چین
بزرگان چین	بت چین
دانای چین	بتخانه چین
چینستان	دریای چین

### مناسبات ایران و چین در شاهنامه

در شاهنامه فردوسی اشارات زیادی به مناسبات ایران با سرزمین چین، مردمانش و طوایف آن وجود دارد. اشارات به این روابط برخی اوقات در حین توصیف نبردی بین ایرانیان با سرزمین های شرق ایران و گاهی هنگام توصیف داستان هایی عاشقانه آمده است. شاهنامه با آفرینش جهان شروع می شود اما در سرتاسر این کتاب حتی در دوره اسطوره ای و از زمان های بسیار دور، چین نقش بسیار مهمی در تحولات تاریخ ایران ایفا می کند. در اینجا تلاش شده است تا اهمیت این نقش و جایگاه آن در شعر فردوسی به ترتیب در بخش های سه گانه شاهنامه مورد تحلیل و ارزیابی قرار می گیرد.

### دوره اساطیری

دوره اساطیری با ذکر داستان های آفرینش جهان و روی کار آمدن پیشدادیان، نخستین سلسله ای که بر روی زمین حکمرانی کرد، آغاز می گردد. این قسمت از شاهنامه شامل ۲۱۰۰ بیت یا ۴ درصد کل کتاب می شود. اگرچه این بخش بسیار کوتاه است، به سبب بیان جنبه های اساطیری و نیمه اساطیری برخی از شخصیت های مهم تاریخ اساطیری ایران حایز اهمیت است. شناخت این شخصیت ها می تواند به درک بهتری از تحولات تاریخ ایران در دوره های بسیار کهن یاری رساند. در سرتاسر این بخش همچنین روایات اساطیری از ملل مختلف اعصار کهن نقل شده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۷/۱). از آنجا که نخستین کاربرد نام ایران در شاهنامه زمانی است که فردوسی به پادشاهی جمشید اشاره می کند، واضح است که پیش از آن، کیومرث، هوشنگ و طهمورث که لقب پادشاهان جهان را داشتند، به عنوان پادشاهان ایران، چین و دیگر ملل به شمار می رفتند. اطلاعات ما در مورد چین محدود به شاهنامه و منابع بعد آن نیست. در منابع پیش از شاهنامه مانند حدود العالم، سفرنامه ابن خردادبه و مروج الذهب نیز مطالبی در مورد چین نقل شده است. در شاهنامه اولین رابطه بین ایران و چین در زمان ششمین پادشاه پیشدادی به نام فریدون شکل گرفت در شاهنامه پیش از پادشاهی فریدون، هیچ ذکری از چین نشده است به جز زمانی که از کشته شدن جمشید به دست ضحاک در نزدیکی دریای چین سخن می رود. این درحالی است که دیگر منابع به روابط اساطیری ایران و چین پیش از سلطنت فریدون نیز اشاراتی داشته اند.<sup>۷</sup>

در تمام دوره اساطیری که از آغاز آفرینش شروع می‌شود و تا دوره پادشاهی منوچهر طول می‌کشد، نام چین شانزده بار در شاهنامه به کار رفته است. نام دریای چین نیز فقط یک بار به کار رفته است و ذکری از چینستان و ماچین در این بخش نرفته است. فردوسی زمانی بیشترین استفاده را از نام چین می‌کند که می‌خواهد درباره «تور» سخن بگوید. تور که یکی از پسران فریدون بوده است، پادشاه توران یا چین می‌شود. بر اساس شاهنامه و دیگر متون ادبی و اساطیری فارسی، فریدون که پادشاه تمام زمین بوده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۱۶)، زمین را بین سه فرزند خود تقسیم می‌کند: سلم، تور و ایرج. او ایران را به ایرج (پسر محبوب و مورد علاقه اش) واگذار کرد زیرا که در شعر فردوسی، ایران مرکز ثقل جهان به شمار می‌رود (omid, 2011: 37). در تقسیمات جغرافیایی شاهنامه، در غرب ایران سرزمین روم و باختر بود و در شرق، چین و توران بودند که فریدون به ترتیب آنها را به سلم و تور واگذار کرد. تور سپاهیان بسیاری را به شرق گسیل داشت و بر تخت پادشاهی این منطقه نشست و پس از پیشکش هدایای بسیار به وی، پادشاهی خود را اعلام کرد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۰۷). این سه برادر برای مدتی با هم در صلح زندگی می‌کردند تا اینکه دو برادر بزرگتر، سلم و تور، به ایرج رشک بردند. آنها تصمیم گرفتند که از پدر خود انتقام گیرند و ایران را از ایرج بگیرند و خود بر آنجا حکمرانی کنند. آنها ایرج را کشتند اما مدتی بعد، نوه پسری فریدون، منوچهر، با کشتن سلم و تور انتقام خون ایرج را از آن دو گرفت. در هنگام روایت داستان تور، فردوسی این القاب را برای تور به کار می‌برد: سالار چین (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۱۶)، سالار ترکان و چین شاه چین، شاهنشاه ترکان و چین (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۰۸-۱۰۷). از آنجا که در شاهنامه، فریدون زمین را به سه قسمت تقسیم می‌کند: غرب (روم)، مرکز (ایران) و شرق (چین و توران) و تور را به عنوان شاه شاهان چین معرفی می‌کند، می‌توان گفت که در بخش اسطوره ای شاهنامه، چین و توران به عنوان کل نواحی شرقی ایران به شمار می‌رفته‌اند. به ویژه زمانی که ذکری از اسامی و القابی مانند فغفور چین، خاقان چین و ماچین که به طور مکرر برای پادشاهان و دیگر مناطق شرق در دیگر قسمت های شاهنامه به کار می‌رود، نشده است. این موضوع نشان از شناخت ملموس‌تر و مشخص‌تر نواحی شرقی ایران در دوره‌های بعد دارد زیرا به تدریج اطلاعات ایرانیان و به ویژه نویسندگان ایرانی و مسلمان از روابط ایران با همسایگانش و نواحی مختلف اطراف آن بیشتر شد.

### دوره حماسی یا قهرمانی

این دوره با داستان فرمانروایی منوچهر شروع می‌شود و تا فتح ایران توسط اسکندر مقدونی ادامه می‌یابد. تقریباً دو سوم شاهنامه به دوره حماسی یا قهرمانی اختصاص دارد. شخصیت های اصلی و وقایع عمده توصیف شده در این دوره عبارتند از حکایت های زال و رودابه، هفت خوان رستم، رستم و سهراب، سیاوش و سودابه، رستم و اکوان دیو، بیژن و منیژه، جنگ های ایران با افراسیاب، داستان گرشاسب و ارجاسب و رستم و اسفندیار.

در این بخش از شاهنامه، نام چین بیش از دویست بار آورده شده است. علاوه بر واژگان ترکیبی که در قسمت قبلی آورده شد، در این قسمت و در برخی موارد، این نام با دیگر لغات مانند دریای چین، خاقان چین، فغفور چین، خداوند چین، گردان چین، بزرگان چین، دانای چین، طرایف چین، اسبان چین، بت چین، بتخانه چین، قرطاس چین، خامه چین، دیبای چین، شیر چین، بازار چین نیز ترکیب شده است. از آنجا که این واژگان برای بار اول در دوره حماسی استفاده شدند، هیچگونه ذکری از آنها در دوره اساطیری نشده است. البته دیگر نکته حائز اهمیت، استفاده فردوسی از نام های جغرافیایی دیگر در ترکیب با چین است. این نام ها که دارای معانی متفاوتی هستند، عبارتند از: ماچین،

چینستان، چین و بربر. ماچین بیش از پانزده بار (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۴۴۹-۴۵۲ و ۴۰۷-۳۹۸) و نام های چینستان و چین و بربر هر یک تنها یک بار استفاده شده‌اند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/ ۳۳۳).

اگرچه دوره حماسی یا قهرمانی با حکمرانی منوچهر آغاز می‌گردد، اطلاعات اندکی از چین در این داستان وجود دارد و این اطلاعات به برخی نام‌ها و القاب محدود است. در حقیقت، اطلاعات مهم از چین در این دوره را می‌توان در داستان‌های زیر یافت: سیاوش و افراسیاب، کاموس کشانی، نبرد رستم با خاقان چین، نبرد بزرگ کیخسرو و در نهایت داستان ارجاسب و گشتاسب. بن‌مایه‌های اصلی این داستان‌ها جنگ و نبرد بین پادشاهان توران و ایران است. هنگام روایت این داستان‌ها، فردوسی از سرزمین‌ها و مردمانی از شرق نام می‌برد که عبارتند از: ترکان چین، ختن، مکران، شکنان، کوشان، دریای کیماک و قجقار. در نظر فردوسی همه این اسامی نام مردمان و نقاط مختلفی از توران است که در توران جای داشتند. اگرچه در این بخش نیز فردوسی گاهی اوقات چین و توران را یکسان به کار می‌برد اما واضح است که بین آنها تمایز قائل بوده است زیرا بیشتر نام چین و واژگان ترکیبی با این نام را برای اشاره به سرزمین شرق توران و آن سوی شمال و شرق سیحون تا سرزمین کنونی چین به کار می‌برد<sup>۴</sup> (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴/ ۲۹۷). (Yarshater: 1984.

اگرچه فردوسی از نام‌های چین، چینستان، مرز چین و ماچین برای اشاره به مرزهای آن طرف توران استفاده می‌کند، اما از معنی اشعارش روشن می‌شود که در نظر او تفاوتی بین چین و ماچین وجود دارد. در شعر فردوسی، این دو اسم، دو منطقه جغرافیایی جداگانه هستند. با وجود این، خوانندگان شاهنامه در درک این نام‌های جغرافیایی دچار مشکل می‌شوند. این تفاوت جغرافیایی به ویژه در داستان کیخسرو، پادشاه افسانه‌ای سلسه کیانیان و یکی از شخصیت‌های شاهنامه، نمایان است، زمانی که او می‌گوید یک هفته طول می‌کشد که با اسب از چین به ماچین برود:

به چین نیز مهمان رستم بماند      به یک هفته از چین به ماچین براند

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴/ ۳۰۴)

کیخسرو ابتدا در چین ماند اما سپس تصمیم گرفت به ماچین برود که در حدود یک هفته طول می‌کشید تا این مسیر را طی کند. بنابراین در نظر فردوسی و یا منابعی که او استفاده کرده است، فاصله دو نقطه جغرافیایی چین و ماچین یک هفته با اسب طول می‌کشید.

هم چنین خاقان چین<sup>۹</sup> و فغفور چین<sup>۱۰</sup> القابی هستند که در این بخش از شاهنامه بیان شده‌اند. در دوره حماسی یا قهرمانی، این نام‌ها به ترتیب هشتاد و سه و هجده بار تکرار شده‌اند. اگرچه بارتولد می‌گوید: این عنوان (خاقان) اولین بار توسط کسانی که خود را ترک می‌نامیدند و بر مردمان دیگر حکمرانی می‌کردند مورد استفاده قرار گرفت اما بعدها آوارها یا ژوان ژوان‌ها (Žoan-Žoan) در منابع چینی از این لقب استفاده کردند. به تدریج بین خاقان و ریشه آن «خان» تمایزی ایجاد شد و مانند عنوان «شاهنشاه» در زبان فارسی به معنی «خان خان‌ها» به کار رفت (Barthold, 1993: 4/75). به نظر می‌رسد فردوسی این القاب را بیشتر برای پادشاهان چین به کار می‌برد زیرا در اینجا تنها در مورد یک پادشاه چین سخن نمی‌گوید بلکه از تعداد زیادی از پادشاهان چین سخن می‌گوید. همان‌گونه که در بیت زیر می‌گوید:

چه افراسیاب و چه شاهان چین      نبشته همه نام تو بر نگین

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/ ۳۳۳)

از آنجا که عنوان خاقان برای اولین بار توسط افرادی که خود را ترک می‌نامیدند به کار رفته است و از آنجا که

فغفور چین یک اسم خاص در ترکستان بوده است، تا اندازه ای ما را به این باور می‌رساند که این واژگان، عنوان‌هایی برای پادشاهان در بخش غربی چین بودند. ابن خردادبه، نیز این مطلب را تأیید می‌کند. او می‌نویسد که پادشاهان ترکستان و تبت و خزر لقب خاقان و پادشاهان چین، لقب «بغور» داشتند (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۲۱). مسعودی نیز تأکید می‌کند مردم تبت شاه خویش را به تقلید ملوک سابق که لقبشان خاقان الخواقین بود، خاقان نام دادند (مسعودی، ۱۳۵۶: ۱/ ۱۳۰) به ویژه وقتی می‌بینیم که فردوسی نام چین را به همراه واژه ترک مانند سالار ترکان و چین، شاهنشاه ترکان و چین به کار می‌برد، هر دو بر همین قضیه تأکید می‌کنند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/ ۱۲۸ و ۱۰۴، ۸۸). ناگفته نماند فردوسی در این اقدام خویش، تقلیدی از پیشینیان خود کرده است زیرا شاعران ایرانی گاهی به دلایلی همچون شباهت‌های ظاهری و نژادی چینی‌ها با ترکان، به ترکان نظر داشته‌اند اما از لفظ چینی‌ها استفاده کرده‌اند (طایفی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۳۸). دوره حماسی شاهنامه با داستان اسکندر و سفرش به چین از راه هندوستان، به پایان می‌رسد. زمانی که فغفور می‌شنود که اسکندر می‌خواهد او را به اطاعت خود درآورد، برای جلوگیری از جنگ، درب خزانه خود را باز می‌کند و هدایایی شامل پنجاه تاج طلا، مواد خوشبوکننده، لباس‌های زینتی، ابریشم، کافور، مشک، پوست سمور، پوست قاقم، دیبای چین و سیصد شتر مو قرمز به وی تقدیم می‌کند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/ ۱۱۱-۱۱۰). فردوسی این هدایا را «طرایف چین» که به معنی محصولات وارداتی نایاب چینی است، می‌نامد. این واژه به کالاهای چینی که از طریق دریا انتقال می‌یافت اشاره دارد که بعدها به کالاهای وارداتی کمیاب اطلاق شد (یعقوبی، ۱۳۴۲: ۴۹؛ ابن الفقیه همدانی، ۱۴۱۶: ۷۰). کاربرد اصطلاح طرایف چین در کنار دریای چین در دوره‌های حماسی و تاریخی، نشان از این دارد که فردوسی این اصطلاح را برای کالاهای وارداتی از طریق دریا و در حقیقت از قسمت جنوبی دریای چین به کار می‌برده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/ ۱۰۷ و ۱۱۰ و: ۲۳۳/۷). کاربرد این واژگان در شاهنامه گویای آن است که فردوسی به خوبی از چین به عنوان تمدنی منحصر به فرد که به خاطر عناصر زیبانشناسی<sup>۱۱</sup>، فرهنگ، کالاهای نایاب و ابریشم عالی مشهور بود، شناخت داشته است.

### دوره تاریخی

این بخش از شاهنامه فارغ از اهمیت ادبی آن، با دقت بسیار نوشته شده است که خود گویای اهمیت آن برای درک دیدگاه فردوسی از حوزه جغرافیایی چین است. در اینجا فردوسی، تاریخ ایران را از دوره حکمرانی سلسله پارت‌ها تا غلبه اعراب مسلمان بر ایران و سقوط ساسانیان بازگو می‌کند. در دوره تاریخی، نام‌های چین، ماچین، دریای چین، خاقان چین و فغفور چین هر یک به ترتیب بیش از ۱۹۶، ۳، ۶، ۲۳۰ و ۳۲ بار تکرار می‌شوند. مهم‌ترین حکایات در این قسمت عبارتند از: داستان مانی، داستان خاقان چین و بهرام گور<sup>۱۲</sup>، داستان انوشیروان، هیتال و خاقان چین، داستان بهرام چوبین<sup>۱۳</sup> و خاقان چین. این داستان‌ها اهمیت کلیدی برای این پژوهش دارند زیرا که اهمیت شان در اسامی خاص جغرافیایی و اشخاص است که به شناخت بهتر چین در شعر فردوسی یاری می‌رساند. در حقیقت، علاوه بر لغات ترکیبی و نام‌های ذکر شده در بالا، هنگامی که فردوسی داستان‌های این پادشاهان تاریخی را روایت می‌کند، اطلاعات دقیقی نیز در مورد اسامی خاصی چون سنجه، پرموده و مقاتوره برای ما ذکر می‌کند.

سنجه و مقاتوره هر دو فرماندهان نظامی تحت فرمان خاقان چین در زمان خسرو انوشیروان و هم‌عصر بهرام چوبین بودند و پرموده که هم‌عصر هرمز دوم، پادشاه ساسانی بود، نام پسر خاقان چین است. نام دیگری که از آن در اینجا یاد شده، خاتون است. در اینجا اولین بار است که فردوسی از این نام استفاده کرده است. خاتون، لقبی بود که برای همسر و

دختر خاقان استفاده می‌شد. این نام در حدود سی و یک بار و در دو داستان مختلف شاهنامه، در داستان انوشیروان برای اشاره به همسر خسرو انوشیروان و در داستان هرمز برای معرفی مادر هرمز استفاده شده است. این که فردوسی از نام‌های خاقان چین، فرماندهان نظامی اش و لقب دختر و همسران پادشاهان چین استفاده کرده و آنها را در حین روایت جنگ انوشیروان، هیتال و سپس داستان بهرام چوبین و خاقان چین آورده است و این که او از همان نام‌های ترکی مشابه در خطاب به شاه ترکان و فرماندهانش استفاده کرده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۳۶/۷)، دیگر بار گویای این نکته است که او از مردمان ساکن در قسمت‌های غربی چین صحبت می‌کند. به ویژه در داستان انوشیروان، هیتال و خاقان چین، زمانی که خاقان آرزو می‌کند تا فرستاده‌ای را برای برقراری روابط با خسرو انوشیروان بفرستد اما پادشاه هیتال از اتحاد میان آنها هراسان می‌شود و به منظور جلوگیری از آن اتحاد، به فرستاده خاقان توهین می‌کند و او را می‌کشد و خراج او را می‌دزدد. این مسئله حتی بیشتر نشان می‌دهد که در شعر فردوسی، خاقان چین و فغفور چین، پادشاهان مناطق غربی چین به ویژه شمال آن کشور هستند.

### چین و ماچین مورد نظر فردوسی کجاست؟

همان‌طور که در بررسی سه قسمت مختلف شاهنامه، یادآوری شد، نام‌های چین و ماچین به ترتیب بیش از ۴۱۲ و ۱۸ بار در شاهنامه به کار رفته‌اند. به رغم این که نام چین به طور مکرر در این کتاب استفاده شده است اما هیچ‌یک از ماچین در دوره اساطیری نشده است. این امر به دلیل ماهیت این کتاب، به عنوان حماسه ملی است تا چین در کنار توران به کل شرق اطلاق شود. از این رو نیازی به ذکر ماچین نبوده است زیرا در دوره اساطیری، ابعاد زمانی و مرزی ارزش خاصی ندارند. برای درک بهتر دیدگاه فردوسی درباره چین و ماچین، ضروری است که کاربرد این نام‌ها بر اساس منابع جغرافیایی و ادبی فارسی به دقت بررسی شود. اگرچه فردوسی از چین و ماچین و مرزهای آنها به روشنی سخن نمی‌گوید و این ابهام جغرافیایی به یک هنجار معمول در کتابش تبدیل شده است. برخی از منابع معاصر فردوسی، درباره چین و ماچین و مرزهای آنها اطلاعات بیشتری به ما می‌دهند. بین این دو نام تفاوت‌های جغرافیایی قائلند. یکی از این منابع، تاریخ یعقوبی است که از نخستین و قدیمی‌ترین متون جغرافیایی اسلامی در قرن سوم هجری/نهم میلادی است. یعقوبی در تاریخ خود چین و مرزهایش را این‌گونه توصیف می‌کند:

«چین کشور پهناوری است و هر کس بخواهد از راه دریا به چین برود باید از هفت دریا بگذرد که هر یک را رنگی و بویی و ماهی و بادی است جز آنچه در دریای بعدی است. اول دریای فارس است که باید از سیراف در کشتی نشست... دریای هفتم... دریای چین است. این دریا را با باد جنوب سیر می‌کنند تا به دریای خوشگوار که مرزبانی و اول معموره آنجاست برسند و از آنجا به شهر خانفو درآیند. کسی که بخواهد از راه خشکی به چین رود در امتداد نهر بلخ (جیحون) از اراضی سغد، فرغانه، چاچ و تبت می‌گذرد تا به چین رسد» (یعقوبی، ۱۳۴۲: ۱/۲۲۴).

او در ادامه می‌افزاید:

«چین را از خشکی سه مرز و از دریا یک مرز است: مرز اول ترک و تغزغز است... مرز دوم، تبت است... مرز سوم به قومی وابسته است که آنها را «مانساس» می‌گویند... مرز چهارم که به دریا وابسته است، راه آمدن مسلمین به چین است» (یعقوبی، ۱۳۴۲: ۱/۲۵).

گزارش بیان شده از تاریخ یعقوبی نشان می‌دهد که برای ایرانیان در قرون اولیه اسلامی، نام چین به سرزمین‌های

غربی و قسمت های جنوبی کشور کنونی چین اطلاق می‌شد که از راه دریا قابل دسترسی بود. ابن خردادبه نیز توصیف جامعی از راه آبی رسیدن به چین ارائه می‌دهد. او نیز همچون یعقوبی، چین را نام سرزمین های غربی و جنوبی این کشور می‌داند و لوقین را اولین بندرگاه چین می‌نویسد. او فاصله بین آخرین منزلگاه هند تا این بندر را صد فرسخ از راه زمین و دریا بیان می‌کند و تأکید می‌کند «از لوقین تا خانفو که بندرگاه بزرگتری است، چهار روز راه دریایی و بیست روز راه زمینی است». او همچنین تأکید می‌کند «چین دارای سیصد شهر آباد است که نود شهر آن معروفند و مرز چین از دریا به تبت و ترکستان ختم می‌شود و از غرب به هند و در مشرق چین سرزمین واقواق قرار دارد» (ابن خرداد به، ۱۳۷۱: ۵۲-۵۱). او در توصیف راه بصره تا لوقین یعنی اولین بندرگاه چین به سی و پنج منطقه اقامتی اشاره می‌کند و فاصله این دو منطقه را ۳۰۷ فرسخ به اضافه حدود ۱۱۰ روز راه می‌نویسد (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۵۱-۴۶). ابن حوقل نیز چین را در چنین موقعیتی معرفی می‌کند. او هنگام توصیف شرق دریای فارس می‌نویسد: «[دریای فارس] از کناره‌های فارس به سوی سیراف می‌گذرد و به سواحل هرموز(هرمز) و از پشت کرمان امتداد می‌یابد و به ذیبل و سواحل ملتان که ساحل سند است می‌رسد و در اینجا مرز بلاد اسلام پایان می‌یابد. آن گاه از سواحل هند گذشته، سواحل تبت را قطع می‌کند و به سرزمین چین می‌رسد» (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱). علاوه بر یعقوبی، ابن خرداد و ابن حوقل و فردوسی که نام چین را به مثابه قسمت های غربی و جنوبی کشور کنونی چین به کار می‌بردند، گزارش های ابودلف در نیمه اول قرن چهارم هجری به رغم تردید هایی که در مورد سفر او به چین وجود دارد، اطلاعات ارزشمندی از چین، شهرها و حکومت آنجا در اختیار ما می‌گذارد که تأیید دیدگاه ذکر شده در مورد محدوده چین است (ابودلف، ۱۳۴۲: ۱۹-۱۸). علاوه بر این منابع، تاریخ طبرستان، نوشته شده در قرن ۷ هـ. ق / قرن ۱۳ م، منبع دیگری است که از نام چین برای اشاره به شرق ایران - نواحی غربی و جنوبی کشور کنونی چین - استفاده کرده است (ابن اسفندیار، ۱۳۳۰: ۱/ ۲۹). اگرچه ابن اسفندیار، اطلاعات اندکی در مورد چین به ما می‌دهد اما از کتاب محمد بن نجیب بکران، جغرافیدان هم عصر ابن اسفندیار، می‌توانیم تفاوت های بین چین و ماچین را بهتر درک کنیم. شایان ذکر است که این کتاب، که «جهان نامه» نام دارد، یکی از مهم ترین منابع اولیه جغرافی است که در مورد چین و ماچین به ما اطلاعات دقیقی داده و به ما اجازه می‌دهد که جغرافیای چین را از مفهوم ماچین تفکیک کنیم. او در کتاب خود می‌نویسد:

«ولایت چین، عظیم بزرگ ولایتی است و در وی عمارت ها و شهرهای بسیار و چنین گویند که در ولایت چین سیصد پاره شهر است بزرگ و معمور، و چین دو قسم است: آن قسم که از سوی عمارات است آن را چین مطلق خوانند و بعضی چین بیرونی و آن دیگر قسم را که از سوی مشرق است چین اندرونی خوانند و ماچین نیز خوانند» (بکران، ۱۳۴۲: ۷۲-۷۱).

از این متن در می‌یابیم که در ذهن محمد بن نجیب بکران، مرزهای غربی چین کنونی که او آنها را چین آزاد یا پهناور می‌نامد، چین بوده و به قسمت شرقی و داخلی چین، ماچین اطلاق می‌شده است. این تعبیر از چین داخلی به عنوان ماچین پیش از این که توسط محمد بن نجیب بکران استفاده شود، به وسیله ابوریحان بیرونی، معاصر فردوسی، برای اشاره به بخش بزرگ چین به کار رفته است. ابوریحان در کتاب «تحقیق ماللهند»، زمانی که از هیمالیا صحبت می‌کند، یادآور می‌شود که آن سوی کوه های هرمکوت (هیمالیا)، ماهاچین (Mahachin) یا به تعبیر او «چین سترگ» قرار دارد (ابوریحان بیرونی، ۱۴۰۳: ۱۴۷ و ۱۳۶۲: ۱۶۲). برخی از محققان بر مبنای منابع این دوره استدلال می‌کنند که ماهاچین به معنی چین بزرگ است که توسط هندوان باستان به امپراتوری بزرگ چین اطلاق می‌شده است (cathay and the way Thither, 1915: 150).

با مقایسه این متون می‌توان گفت که چون بیرونی، نام ماهاچین (ماچین) را برای اشاره به چین بزرگ به کار برده



است و از آنجا که محمد بن نجیب بکران و پیش از او یعقوبی، ابن خرداد به و ابن حوقل نام چین را برای اطلاق به نواحی غربی و جنوبی چین کنونی به کار برده اند، بنابر این در شعر فردوسی، نام چین به نواحی غربی و جنوبی چین کنونی اشاره دارد. هم چنین نام ماچین به قسمت های مرکزی و شرقی چین گفته شده است.

### نتیجه

فردوسی در شاهنامه مانند هم عصرانش از چین به عنوان تمدنی باستانی و بسیار کهن یاد می کند. به ویژه زمانی که از اسامی مانند گردان چین، بزرگان چین، دانای چین، بت خانه چین، قرطاس چین، خامه چین، دیبای چین، بت چین که مربوط به عناصر زیباشناسی فرهنگ و تمدن چین است، استفاده می کند. در حقیقت در دوره اولیه اسلامی در ذهن ایرانیان، چین، اولین تمدن در شرق به شمار می رفت. این تمدن، همان طور که توسط فردوسی توصیف شده است، نمایانگر باوری عام است. در این باور، تمام چین امروزی شناخته نشده بود و تنها غرب و جنوب غربی این کشور که به مرزهای ایران نزدیک تر از مرکز و شرق این کشور است، عنوان چین داشت. و با وجود این، سرزمین بسیار دوری از ایران شناخته می شد.

اگرچه یکی از جنبه های عمده شاهنامه این است که چین در این اثر حماسی فارسی نقش اصلی را بازی می کند و جایگاه ویژه ای در روایات شاهنامه دارد اما این نام با معانی جغرافیایی گوناگونی در دو دوره زمانی متفاوت به کار رفته است. بیشترین واژگان به کار رفته در این حماسه ملی برای معرفی چین در دوره های مختلف، پراکندگی محسوسی دارند که نشانگر انطباق فهم تاریخی دوره مورد بحث از چین نیز هست. مهم ترین این واژگان و پراکندگی آنها در جدول شماره ۲ نمایش داده شده است.

جدول شماره ۲- واژگان به کار رفته برای معرفی سرزمین چین

واژگان	تعداد در دوره اساطیری	تعداد در دوره حماسی	تعداد در دوره تاریخی
چین	۱۶	۲۰۰	۱۹۶
خاقان چین	-	۸۳	۲۳۰
فغفور چین	-	۱۸	۳۲
ماچین	-	۱۵	۳

اگر ما سه قسمت شاهنامه را به دو قسمت تقسیم کنیم: قسمت اساطیری و حماسی، و قسمت تاریخی، در قسمت اول، چین در شعر فردوسی، به طور کلی شامل ترکستان شرقی، چین و خاور دور می شده است. این چین تا توران و هندوستان امتداد می یافت. در این قسمت، چین و ماچین یک منطقه اطلاق می شده اند و چین سرزمینی اساطیری به شمار می رود. در قسمت دوم، عنوان چین به تدریج راه خود را به عنوان سرزمین جغرافیایی مستقل از ماچین و شرق دور پیدا کرد. در این بخش همان طور که پیش از این نیز بیان شد، چین، به نواحی غربی و جنوبی کشور کنونی چین (به ویژه شمال و جنوب غربی آن) به عنوان کشوری تاریخی که ایرانیان در دوره های باستان و میانه، روابط فرهنگی و اقتصادی با آن داشته اند، اطلاق شده است.

### پی نوشت ها

۱- تمام ارجاعات به شاهنامه در این پژوهش از شاهنامه مصحح جلال خالقی مطلق ذکر شده است.

۲- در شاهنامه، مفهوم توران (سرزمین توریا، مانند ایران که از آریا گرفته شده است) به تمام نواحی شمالی و شرقی رودخانه سیحون تا چین اطلاق می شود.

۳- بر اساس قدیمی ترین کتب جغرافیایی به زبان فارسی، مکران و شکنان در توران واقع شده بودند.

۴- قجقار نیز در توران واقع شده بود.

۵- طراز نام شهری در ترکستان بود.

۶- هیتال یا هفتالی ها (به عربی هیتال، یا هیاطله)، مردمی از نژاد هون بودند که در اواسط قرن چهارم قبل از میلاد به سرحدات ایران و هند هجوم آوردند (Bivar, A.D.H. (2004). "Hephthalites", ed. E. Yarshater, Encyclopaedia Iranica, vol. 12, New York: Iranica Foundation, pp. 198-199). این نام در منابع تاریخی به صورت هیتال هم آمده است و در مورد آنها گفته شده که از ایالت کانسوی چین آمده اند. رک. کریستن سن، ۱۳۷۰: ۳۹۵.

۷- بنابر نقل برخی از این منابع، یکی از زن های جمشید، چهارمین پادشاه این سلسله، دختر امپراتور چین به نام ماهانگ بوده است. در حدود العالم که در قرن ۴ هـ. ق / ۱۰ م نوشته شده است، امپراتور چین به عنوان فرزند فریدون، ششمین پادشاه پیشدادیان معرفی شده است (حدود العالم من المشرق الی المغرب: ۱۳۶۲: ۶۰). در کوش نامه، کتابی که در اواخر قرن ۵ هـ. ق / ۱۱ م نوشته شده، آمده است که: «پس از ورود اسکندر به چین مردم زیادی پیدا شدند که می گفتند ما می توانیم راز این بنای عظیم در کوه چین را برای شما بگوییم، جایی که می گویند ماهانش زندگی می کرد، ماهانش به اسکندر گفت که او از سلسله جمشید است و زن جمشید دختر ماهانگ امپراتوری چین بود. این زوج دارای دو پسر به نام های نوناک و فراک بودند. زمانی که ضحاک ایران را تصرف کرد، جمشید زن و بچه ها و فامیل هایش را به چین فرستاد تا بین جنگل پنهان شوند و پس از آن یکی از نوادگان جمشید توانست انتقام جمشید را از ضحاک بگیرد» (ایران شاه بن ابی الخیر، ۱۳۷۰: ۱۸۹-۱۸۲). برای مطالعه بیشتر نک: به مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۳۱: ۴۲-۴۱.

۸- بنابر نوشته فردوسی، زمانی که افراسیاب از سپاهیان کیخسرو شکست خورد، از فغفور چین درخواست کمک کرد. این امر نشان می دهد چین و توران دو سرزمین جداگانه بودند (برای مطالعه بیشتر، نک: به فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ۴۴۹).

#### از این روی تا چین و ماچین تراست خور و ماه و کیوان و پروین تراست

در این بیت، هومان، از پهلوانان تورانی شاهنامه و برادر پیران ویسه که در ردیف بالاترین فرماندهان نظامی لشکر افراسیاب بود، به افراسیاب می گوید تمام توران تا مرز چین و ماچین تحت حکمرانی ماست. این خود دوباره گویای آن است که چین و توران دو سرزمین جدا از هم بودند.

۹- این عنوان برای نخستین بار توسط حکمرانان ترک به کار گرفته شد. لقب مذکور به معنی شاه و شاه شاهان بوده و عنوان بعضی حاکمان کشورهای آسیای مرکزی به ویژه عنوان حاکمان ترکستان بوده است.

۱۰- فغفور یا بغبور عنوانی است که نویسندگان قدیمی فارس و عرب برای امپراتوران چین به کار می بردند، به شیوه ای نزدیک به همان چیزی که ما از آن به صورت مغول بزرگ نام می بریم. لقب فغفور همان طور که نیومن (Neumann) می نویسد، ترجمه فارسی باستان از لقب چینی تین تزو (Tien-tzu) «فرزند آسمان»، بغپور «پسر خدا» بوده است، درست به مانند معادل فارسی آن، شاپور «پسر پادشاه». فغفور به نظر می رسد که یک نام رایج در ترکستان بوده باشد (The Travels of Marcopolo, 1993: 148).

۱۱- عبارت «عناصر زیباشناسی» مجموعه وسیعی از حوزه ها فرهنگی شامل کارهای هنری، ادبی و تفکرات را در بر می گیرد. برای مطالعه بیشتر نک: John Baines and Norman Yoffee., "Order, legitimacy, and wealth in ancient Egypt and Mesopotamia" (1998). in G. Feinman and J. Marcus (eds.), Archaic states (Advanced Seminar Series), Santa Fe: School of American Research Press, p. 235

- ۱۲- بهرام گور از جمله معروفترین پادشاه ایرانی در زمان ساسانیان بود که در قرن پنجم می زیست. او پسر و جانشین یزدگرد اول، حکمران ایران از ۳۹۹ تا ۴۲۲ میلادی بوده است.
- Shahbazi, A. Sh., "Bahrām, v. Bahrām V Gōr, son of Yazdegerd I" (1987). in Ehsan Yarshater (ed.), *Encyclopaedia Iranica*, vol. 2, (London and New York: Routledge and Kegan Paul, p. 516).
- ۱۳- بهرام چوبین، یکی از چهار اسپهبد ایرانی در مرزهای غربی ایران بود. او در زمان هرمز دوم از سرداران معروف روزگار خود بود به ویژه پس از کودتا علیه هرمز و در آغاز سلطنت خسرو دوم که او برای اولین بار از پله های سلطنت ساسانی بالا رفت (Shahbazi, 1987: 519).

## منابع

## فارسی

- ۱- ابن الفقیه همدانی. (۱۴۱۶هـ. ق). کتاب البلدان، بیروت: عالم الکتب.
- ۲- ابن حوقل. (۱۳۶۶). سفرنامه ابن حوقل (ایران در صوره الارض)، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- ۳- ابن خرداد به. (۱۳۷۱). مسالک و ممالک، ترجمه سعید خاکرند، تهران: میراث ملل و موسسه فرهنگی حنفاء.
- ۴- ابن اسفندیار کاتب، بهاء الدین محمد. (۱۳۳۰). تاریخ طبرستان، جلد اول، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
- ۵- ابودلف، مسعر بن المهلهل خزر جی. (۱۳۴۲). سفرنامه ابودلف در ایران، ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی، تهران: فرهنگ ایران زمین.
- ۶- ابوریحان بیرونی. (۱۴۰۳هـ). تحقیق ماللهند، بیروت: عالم الکتب.
- ۷- ابوریحان بیرونی. (۱۳۶۲). تحقیق ماللهند، جلد اول، ترجمه منوچهر صدوقی سها، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۸- امیری، کیومرث. (۱۳۷۸). زبان فارسی در جهان چین، تهران: سرای دانش.
- ۹- ایرانشاه بن ابی الخیر. (۱۳۷۰). کوش نامه، به کوشش جلال متینی، تهران: علمی.
- ۱۰- بکران، محمد بن نجیب. (۱۳۴۲). جهان نامه، ویرایش محمد امین ریحانی، تهران: ابن سینا.
- ۱۱- حدود العالم من المشرق الی المغرب. (۱۳۶۲). به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
- ۱۲- دیاکونف، م.م. (۱۳۵۱). اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- ۱۳- رباعه، بسام علی و شیرزاد طایفی. (۱۳۸۶). «بررسی و تحلیل داستان رستم و شغاد بر اساس روایات ثعالبی و فردوسی»، فصلنامه زبان و ادب فارسی، ش ۳۳: ۱۰۸-۸۹.
- ۱۴- صفا، ذبیح الله. (۱۳۵۲). حماسه سرایی در ایران، تهران: امیر کبیر.
- ۱۵- طایفی، شیرزاد، بویین کوی و علیرضا پورشبانان. (۱۳۸۹). «چین در منشور شعر فارسی»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، ش ۳: ۱۶۰-۱۳۷.
- ۱۶- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه، ویراسته جلال خالقی مطلق، تهران: انتشارات دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۷- فرنبرگ دادگی. (۱۳۸۵). بندهشن، ویراسته مهرداد بهار، تهران: توس.
- ۱۸- کریستن سن، آرتور. (۱۳۷۰). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.

- ۱۹- کویاجی، جی، سی. (۱۳۵۳). آیین‌ها افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ۲۰- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۵۶). مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۱- مجمل التواریخ و القصص. (۱۳۳۱). تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران: کلاله خاور.
- ۲۲- یعقوبی، احمد بن اسحاق. (۱۴۲۲). البلدان، بیروت: دارالکتب علمی.
- ۲۳- ----- (۱۳۴۲). تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

#### انگلیسی

- 1- Baines John and Norman Yoffee.(1998). "Order, legitimacy, and wealth in ancient Egypt and Mesopotamia", in G. Feinman and J. Marcus (eds.), *Archaic states* (Advanced Seminar Series), Santa Fe: School of American Research Press, pp. 199-260.
- 2- Barthold, W. (1993 reprint). "KhāKān" *E. J. Brill's First Encyclopedia of Islam*, 1913-1936, Volume 4, E.J. Brill, New York.
- 3- Bivar, A.D.H.(2004). "Hephthalites, in Ehsan Yarshater (ed.), *Encyclopedia Iranica*, vol. 12 (Iranica Foundation, New York).
- 4- *Cathay and the Way Thither. being a Collection of Medieval Notices of China*.(1915). translated and edited by Colonel Sir Henry Yule. New edition, revised by Henri Cordier, London, Hakluyt Society, Vol.I
- 5- Laufer , Berthold.(1919). *Sino-Iranica: Chinese Contributions to the History of Ancient Civilization in Ancient Iran*, Chicago, Field Museum of History.
- 6- Omid, Shiva.(2011). "Eastern nations in Ferdowsi thoughts", *Journal of American Science*,;7(7).
- 7-Pelliot, Paul. (1912). " Les influences iraniennes en Asie Centrale et en Extrême-Orient," *Revue d'histoire et de littérature religieuses*, N.S. 3, pp. 97–119.
- 8 - Pulleyblank,Edwin G.(1992). "Chinese-Iranian Relations, in pre-Islamic times", in Ehsan Yarshater (ed.), *Encyclopaedia Iranica*, vol. 5 (Costa Mesa, Ca.: Mazda Publishers), pp. 424-31.
- 9- Shahbazi, A. Sh.(1987). "Bahrām, v. Bahrām V Gōr, son of Yazdegerd I" in Ehsan Yarshater (ed.), *Encyclopedia Iranica*, vol. 2, (London and New York: Routledge and Kegan Paul,).
- 10- *The Travels of Marco Polo*.(1993). the Complete Yule-Cordier Edition, two volumes, reprinted by Dover, New York, USA, Volume 2.
- 11- Wade, Geoff.(May2009). "The Polity of Yelang and the Origin of the Name 'China'", *Sino-Platonic Papers*, No. 188.
- 12- Yarshater, E.(1984) "Afrasiab" in Ehsan Yarshater (ed.), *Encyclopedia Iranica*, online edition, available at: <http://www.iranicaonline.org/articles/afrasiab-turanian-king>

## لزوم تصحیح انتقادی دیوان سید حسن غزنوی

عباس بگ‌جانی\* - عصمت خوئینی\*\* - مسعود جعفری\*\*\*

### چکیده

سید حسن غزنوی (م ۵۵۶ق) از شاعران توانایی است که شعر و شخصیت او به دلیل زندگی در یکی از پربارترین دوره‌های شعر فارسی، چنان که باید شناخته نشده است. دیوان وی نخستین بار با اشکالات بسیار در سال ۱۳۲۸ش. به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، منتشر شده است. این اشکالات در چند حوزه ذیل قابل بررسی است: شیوه تصحیح (مشخص نبودن نسخه اساس و ترتیب استفاده از سایر نسخه‌ها، مشخص نبودن منبع ابیات و اشعار، نقص نسخه‌ها)؛ نسخه‌بدل‌ها (ذکر نسخه‌بدل‌ها بدون علامت (/ رمز) نسخه، عرضه ناقص نسخه‌بدل‌ها، ترجیح حاشیه بر متن، یکسانی حاشیه و متن)؛ صورت‌های نادرست؛ افتادگی‌ها (اشعار، ابیات)؛ اشکالات کلی (تکرار ابیات و اشعار، غلط‌های چاپی، نداشتن تعلیقات و نقص در نمایه‌های پایانی، استفاده از منابعی با چاپ‌های غیرعلمی). گذشته از نکاتی همچون تعیین و توضیح شیوه مشخص تصحیح و عرضه کامل نسخه‌بدل‌ها با رعایت جانب امانت که از اصول اولیه و بدیهی تصحیح علمی است و قطعاً باید در تصحیح انتقادی این دیوان مد نظر قرار گیرد؛ امروزه نسخه‌هایی معتبر از دیوان این شاعر نیز به دست آمده است که بسیاری از اغلاط، تصحیف‌ها و افتادگی‌های چاپ مدرس را رفع می‌کند. در این مقاله با ارائه نمونه‌های متعددی از کاستی‌های طبع مدرس بر لزوم تصحیح مجدد دیوان سید حسن غزنوی تأکید شده است.

### واژه‌های کلیدی

سید حسن غزنوی، دیوان اشعار، نسخه خطی، لزوم تصحیح، تصحیح متون.

---

\* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسؤول) abbas.begjani@gmail.com

\*\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی khoeini123@tmu.ac.ir

\*\*\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی jafari@tmu.ac.ir

## مقدمه

تصحیح انتقادی و احیای متون یکی از عرصه‌های مهم تحقیق در ادب کهن فارسی است که به ویژه در طی قرن اخیر مورد توجه مصححان برجسته‌ای چون علامه قزوینی، جلال‌الدین همایی، بدیع‌الزمان فروزانفر و دیگران قرار گرفته است. تصحیح و نشر بسیاری از متون گرانقدر گذشته به شیوه‌ای علمی توسط این استادان، زمینه‌ای قابل اعتماد برای تحقیقات دیگر فراهم کرده است. با این همه هنوز هم بسیاری از آثار ارجمند ادب فارسی را می‌توان یافت که به طبع انتقادی نرسیده‌اند و به تصحیح مجدد نیاز دارند. دیوان سید حسن غزنوی (م ۵۵۶ق) یکی از این آثار ارزشمند است.

سید حسن غزنوی مشهور به سید اشرف از شاعران توانایی است که شعر و شخصیت او سبب زندگی در یکی از پربارترین دوره‌های شعر فارسی، چنان که باید شناخته نشده است. دوره‌ای که در آن شاعران بزرگی چون سنایی (م ۵۳۵ق)، خاقانی (م ۵۹۵ق) و نظامی (م ۶۱۴ / ۶۱۹ق) عرصه خودنمایی را بر دیگر شاعران تنگ کرده بودند. با این همه قرائنی موجود است که نشان می‌دهد سید حسن نزد معاصران خود مورد احترام بوده است و شاعران و تذکره‌نویسان پس از او نیز وی را می‌ستوده‌اند. از آن جمله سنایی، از معاصران سید حسن، در کارنامه بلخ (سنایی، ۱۳۴۸: ۱۹۵) از او به عنوان شاعری خردمند و بامعانی یاد کرده است و نیز جمال‌الدین عبدالرزاق (م ۵۸۸ق) که بسیاری از قصاید این شاعر را استقبال کرده است، سید حسن را در کنار رشید و طواط و انوری از جمله شاعرانی دانسته است که در شکوفایی شعر او مؤثر بوده‌اند:

اشرف و طواط و انوری سه حکیم‌اند      کز سخن هر سه شد شکفته بهارم  
(جمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۳۲۰: ۲۷۵)

در میان معاصران ما، استاد مدرّس رضوی که خود مصحح دیوان سید حسن بوده است او را از استادانی دانسته است که در بیشتر فنون سخن طبع‌آزمایی کرده است و از عهده همه آنها به خوبی برآمده است (غزنوی، ۱۳۶۲: ۳۹۵). در اهمیت دیوان این گوینده زبردست برای بزرگانی همچون فروزانفر و دهخدا همین نکته بس که هر دو با وجود مشغله‌های علمی دیگر، پس از خواهش مدرّس رضوی از آنها، با دقت تمام دیوان سید حسن را مطالعه کرده، نکات فراوانی را یادآوری نموده‌اند که در پایان دیوان به چاپ رسیده است. استاد صفا نیز سید حسن را از فصحای بزرگ اواسط قرن ششم دانسته است که کلامی سخته و استوار و سبکی مخصوص به خود دارد که بعد از او بر شعر شاعران نیمه دوم قرن ششم تأثیرگذار بوده است (۱۳۷۸: ۲ / ۵۹۲).

## پیشینه پژوهش

دیوان سید حسن نخستین بار در سال ۱۳۲۸ش. به تصحیح محمدتقی مدرّس رضوی و بار دیگر، در سال ۱۳۶۲ش. با برخی اصلاحات جزئی به اهتمام محمد روشن منتشر شده است. این تصحیح همراه با مقدمه‌ای در شرح احوال سید حسن، ممدوحان او و بررسی مختصر شعر او شامل ۹۷ قصیده، ۱۸ ترجیع‌بند، ۸۳ غزل، ۴۰ قطعه و ۱۹۷ رباعی به چاپ رسیده است و در طول شصت سال اخیر یگانه مرجع تحقیق درباره این شاعر بوده است. کوشش مرحوم مدرّس در تصحیح دیوان سید حسن با وجود ضعف باصره ستودنی است اما ایشان خود بیش از همه از نقص‌های چاپ خویش آگاه بوده و چندین جا به این نکته اشاره کرده است. وی یکی از علت‌های تعجیل در چاپ این دیوان را با همه نقائص

آن، مجهول‌القدر ماندن سید حسن دانسته، اظهار امیدواری کرده است که بعدها کسانی شیفته شعر وی شوند و با تهیه نسخ قدیمی و کامل و رفع نواقص، چاپ آن را تجدید کنند (غزنوی، ۱۳۶۲: ۴۱۶).

### روش پژوهش

موضوع این مقاله بررسی ایرادهای طبع مدرّس است که به روشنی ضرورت تصحیح تازه دیوان سید حسن را نشان می‌دهد. گفتنی است این موارد تنها بخشی از اشکالاتی است که نگارنده در تصحیح تازه خود از این دیوان به آنها برخورده است و در حدّ مجال محدود مقاله آنها را عرضه می‌کند. این اشکال‌ها در چند گروه کلی شامل شیوه تصحیح، نسخه‌بدل‌ها، صورت‌های نادرست، افتادگی‌ها و اشکالات کلی قابل بررسی است.

### ۱. شیوه تصحیح

از جمله نکات مهم در باب شیوه تصحیح مدرّس رضوی در این طبع، موارد ذیل قابل ذکر است.

#### ۱-۱. مشخص نبودن نسخه اساس و ترتیب استفاده از سایر نسخه‌ها

در مقدمه کتاب هیچ گونه اشاره و نشانه‌ای مبنی بر تعیین نسخه اساس به چشم نمی‌خورد و در باب اهمیت و اعتبار نسخه‌ها و شیوه استفاده از آنها سخنی به میان نیامده است. مدرّس شیوه خود را در تصحیح، به این صورت خلاصه کرده است که پس از گردآوری اشعار سید حسن از مجموعه‌ها و تذکره‌ها، آنها را با نسخه‌ای از دیوان در کتابخانه آستان قدس رضوی مقابله کرده است و پس از تفکیک قصاید و ترجیعات و جز آن‌ها، برخی از اختلافات نسخ را در ذیل صفحات ذکر کرده است. از آن پس نیز تا هنگام چاپ کتاب هرگاه به نسخه‌ای از اشعار سید حسن برخورد، آنها را با مجموعه خود مقابله کرده است (غزنوی، ۱۳۶۲: ۴۱۴). بنابراین نسخه آستان قدس از نظر وی بهترین و مهمترین منبع در تصحیح دیوان بوده است اما از آنجا که این نسخه به خط نستعلیق غیرمنقوط نوشته شده است مدرّس در موارد بسیاری از آن عدول کرده، روایت نسخه ملک و مجلس را که خواناتر بوده، اختیار کرده است بی آنکه از وجه ترجیح سخنی به میان آورده باشد. چند نمونه:

عجب بماندم سوی سپاه منصورش      که هر یکش ده و هر صدش صد هزار شده‌ست

(غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۷)

نسخه آستان قدس، ص ۱۲: و إن یکاد بدم بر سپاه منصورش<sup>۱</sup>

اینک ز حسن جلو طاووس کز شرف      درگاه تو نشیمن اهل نظر شده است

(غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۸)

نسخه آستان قدس، ص ۱۲: نشیمن باز ظفر

فرو نگیرد چشم از شعاع چشمه نور      اگر ستاره ز رایش یکی نظر یابد

(غزنوی، ۱۳۶۲: ۳۶)

نسخه آستان قدس، ص ۳۲: چشمه مهر

حاسدت گرچه ادب نیست بر آویخته باد      به همان رشته که از چاه زنخدان آرد

(غزنوی، ۱۳۶۲: ۴۱)

نسخه آستان قدس، ص ۳۶: دشمنت گرچه؛ هم بدان رشته

به پیش آسیای آبگون ابر است چون گردی که دیده‌ست آسیا هرگز که گرد بحر و بر گیرد؟  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۴۵)

نسخه آستان قدس، ص ۴۰: که گرد از بحر برگیرد

#### ۱-۲. مشخص نبودن منبع ابیات و اشعار

یکی از اشکال‌های طبع مدرس، اشعاری است که در دیوان آمده اما منبع آنها مشخص نیست. مدرس غالباً درباره منبع این اشعار سخنی نگفته است و گاه نیز بدون ذکر مشخصات دقیق آنها به اشاراتی مبهم بسنده کرده است. برای نمونه در بخشی از رباعیات توضیح داده است که «این رباعی‌ها از چند تذکره خطی به دست آمد» (غزنوی، ۱۳۶۲: ۳۴۶) و یا «این رباعی در جنگی به سید حسن و در جنگی دیگر به سید حسن اشرفی<sup>۲</sup> منسوب شده است» (غزنوی، ۱۳۶۲: ۳۴۲). در باب اختلافات کلی نسخه‌ها نیز همین رویه را در پیش گرفته است مثلاً ذیل غزلی اشاره کرده که ابیات این غزل در برخی نسخ، ضمن قصیده هم آمده است (غزنوی، ۱۳۶۲: ۲۸۹).

#### ۱-۳. نقص نسخه‌ها

نسخه‌های مدرس در تصحیح دیوان سید حسن به ترتیب عبارت‌اند از:

(۱) نسخه کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، به شماره ۱۸۵، سده ۱۳ق.<sup>۳</sup>

(۲) نسخه کتابخانه آستان قدس، به شماره ۴۶۷۳، مورخ ۱۰۱۲ق.<sup>۴</sup>

(۳) نسخه کتابخانه ملک، به شماره ۵۳۰۷/۷، سده ۱۱ق.<sup>۵</sup>

(۴) نسخه کتابخانه مجلس، به شماره ۷۸۸۶، سده ۱۱ق.<sup>۶</sup>

(۵) نسخه متعلق به مهدی بیانی، مورخ ۹۹۵ق.

(۶) نسخه متعلق به خانلری، مورخ ۱۰۲۸ق.<sup>۷</sup>

وی در تصحیح خود از دو نسخه مهم و معتبر دیوان استفاده نکرده است. نخست، دستنویس کتابخانه ملی به شماره ف ۲۲۲۷ که در سال ۱۲۵۲ق توسط کاتبی ناشناس در ۱۵۴ برگ و در ۱۷ سطر بر روی کاغذ فرنگی و به خط نستعلیق کتابت شده است (انوار، ۱۳۵۶: ۵/۳۳۷). این نسخه شامل دو دیوان است. نخست دیوان سید حسن غزنوی که از آغاز تا صفحه ۲۱۲ را شامل می‌شود و پس از آن دیوان سراج قمری که از صفحه ۲۱۲ تا صفحه ۳۰۹ را در بر گرفته است. با این حال فهرست‌نگار متوجه این موضوع نشده است و تنها به معرفی دیوان سید حسن پرداخته است.<sup>۸</sup> مجموع ابیات دیوان سید حسن در این نسخه حدود ۳۵۰۰ بیت است که به این صورت بخش‌بندی شده است: ۱. مقدمه جامع دیوان (ص ۴-۱) ۲. قصائد (ص ۴-۱۳۸) ۳. ترجیعات (ص ۱۸۴-۱۳۸) ۴. غزلیات (ص ۲۱۲-۱۸۴). اشعار بدون رعایت ترتیب حروف تهجی ذکر شده‌اند و در مواردی معدود، کاتب به این بخش‌بندی پایبند نبوده است؛ مثلاً در میان ترجیعات یا غزلیات، قصیده‌ای آورده است. نسخه کتابخانه ملی با وجود کتابت متأخر، به واسطه امتیازهایی مانند ضبط‌های دقیق، اشعار و ابیات تازه، و مقدمه جامع دیوان، اساس تصحیح نگارنده قرار گرفته است.

نسخه دوم دستنویسی از تذکره خلاصه‌الاشعار و زبده‌الافکار تقی‌الدین کاشی است که به شماره ۲۷۲ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود و تاریخ کتابت آن ۱۰۰۷ق است. قطع نسخه رحلی بزرگ در ابعاد ۱۹ × ۳۳س، جلد آن تیماج قرمز و نوع کاغذ آن اصفهانی ضخیم است و اشعار در ۹۸۲ صفحه در ۳۰ سطر و ۴ ستون نوشته شده‌اند. (حائری،



۱۳۵۷: ۲۱ / ۷۰). این دستنویس که حدود ۲۳۰۰ بیت از اشعار سید حسن در آن دیده می‌شود از نظر امتیازهای نسخه‌شناسی پس از نسخه کتابخانه ملی قرار دارد و در برخی موارد که ضبط‌های آن نسخه، غلط مسلّم است در تشخیص ضبط درست و تأیید ضبط نسخه‌های دیگر بسیار راهگشاست.

## ۲. نسخه بدل‌ها

عرضه نسخه بدل و گزارش روایت‌های متفاوت نسخه‌ها اگر با دقت و امانت کامل انجام گیرد، اصالت نسخه‌ها را نشان می‌دهد و انتخاب ضبط اصیل و صحیح، قدرت فهم و اجتهاد مصحح را خاطرنشان می‌کند. کار مدرّس در این حوزه اشکالاتی دارد که به اجمال به آن اشاره می‌شود.

### ۲-۱. ذکر نسخه بدل‌ها بدون علامت (/ رمز) نسخه

مدرّس در طبع این دیوان یکی از اصول اولیه تصحیح را نادیده گرفته است یعنی در پای صفحات تنها به ذکر اختلاف نسخه‌ها بسنده کرده و جز در موارد بسیار نادر اشاره‌ای به منبع نسخه بدل‌ها نکرده است. به همین سبب نمی‌توان در باب صحّت و اصالت نسخه‌ها هیچ نظری ارائه داد.

### ۲-۲. عرضه ناقص نسخه بدل‌ها

مصحّح چنان که خود اشاره کرده (غزنوی، ۱۳۶۲: ۴۱۴) تنها «بعضی از نسخه بدل‌ها و اختلافات نسخ» را ذکر کرده است. فارغ از این که معیار وی در گزینش و ذکر این اختلافات روشن نیست؛ با بررسی نسخه‌ها به موارد متعدّدی برمی‌خوریم که بدون هیچ علّتی از ذکر اختلاف نسخ خودداری شده است، درحالی که این موارد جزئی و غیرضروری به نظر نمی‌رسند و گاه حتّی نسبت به متن ترجیح دارند.<sup>۹</sup> ابیات زیر نمونه‌هایی از این مواردند:

شاه‌ها به مجلس تو فرستاد خادمتم  
خطّی چو خطّ دوست که از مشک و شکر است  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۵)

نسخه ملک، ص ۱۲ (مصراع دوّم): مشکى چو خطّ دوست که پُر شهد و شکر است  
ترک این گنبد نه پوشش گردان گویند  
کم این خانه بی‌روزن بی‌در گیرند  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۵۵)

نسخه ملک، ص ۷۱: پُرروزن  
در بزم جام او را عشرت نسیم کن  
در رزم تیغ او را نصرت پناه دار  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۷۲)

نسخه آستان قدس، ص ۵۱: نصرت گیاه  
الا تا شمع را بینند روشن چون رخ جانان  
الا تا نیشکر یابند شیرین چون لب دلبر  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۸۹)

نسخه مجلس، ص ۵۶ (مصراع دوّم): الا تا لعل محبوبان دهد شیرینی شکر  
چشم اقبال و دل بخت تو باشد روز و شب  
از سواد و از سویدا چشم و دل را افتخار  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۹۲)

نسخه مجلس، ص ۴۷: بخت است و باشد

## ۲-۳. ترجیح حاشیه بر متن

عرضه متن منقح و پیراسته و ارائه موارد اختلاف نسخ در حاشیه از اصول ضروری تصحیح متن است؛ نسخه‌بدل‌ها غالباً صورت تصحیف‌شده یا مغلوط متن هستند و یا حداقل از نظر تناسب و صحت، در درجه پایین‌تری از متن قرار می‌گیرند. با این حال در تصحیح مدرّس این موضوع در همه جا رعایت نشده است و گاه حاشیه بر متن ترجیح دارد. وی در موارد فراوان روایت نسخه اساس را بی هیچ علتی به حاشیه برده و روایت نسخه‌های دیگر را وارد متن کرده است. به چند نمونه توجه کنید:

مبارک روی محمودت بود زود      که بر ملک سخن یابد امارت  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۸)

نسخه ملک، ص ۲۱: ملک به حق

تا بر سر تو مردم چشمم گلاب ریخت      در آتش فراق دلم همچو مجمر است  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۳)

نسخه آستان قدس، ص ۹: تا بر سر خیال تو چشمم

خشنود باد جانت که از تو به ذات خود      بوده‌ست و هست و باشد خشنود کردگار  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۷۶)

نسخه ملک، ص ۷۹ (مصراع اوّل): خشنود باد جانت از ایشان که از تو خود

ذات پاکیزه او را ندهد چرخ گزند      فلک آینه‌گون را نکند تیره غبار  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۸۱)

نسخه مجلس، ص ۴۹: بنخار

چو شمع از دیده آب آتشین هر دم فروبارم      چو برق اندر فراق چون برآید دود دل بر سر  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۸۶)

نسخه آستان قدس، ص ۴۴ (مصراع دوّم): چو شمع در فراق چون برآید دود دود از سر

تعالی الله چه ساعت بود کآمد شاه در کابل      خدایش حافظ و ناصر، سپهرش مخلص و چاکر  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۸۷)

نسخه ملک، ص ۸۳: مخلص و یاور (چاکر در متن تکرار قافیه است).

## ۲-۴. یکسانی حاشیه و متن

یکی از اشکالاتی که گاه در این طبع به چشم می‌خورد، یکسانی روایت برخی از نسخه بدل‌ها با روایت متن است و معلوم نیست این اشتباه که مایه شگفتی مخاطب می‌شود چگونه پدید آمده است. نمونه‌هایی از این موارد در صفحات ۵۶ (بیت ۴)، ۱۵۱ (بیت ۶)، ۱۹۰ (بیت ۶)، ۱۹۱ (بیت ۱۰)، ۲۸۷ (بیت ۱۹)، ۳۳۴ (بیت ۴) دیده می‌شود.

## ۳. صورت‌های نادرست

مقصود از صورت‌های نادرست ابیات مغشوش و نامفهومی است که تعداد آنها در طبع مدرّس کم نیست. در این

تصحیح ابیات متعددی دیده می‌شود که برخی از آنها ضبط مغلوط و مغشوشی دارند و با علامت (؟) مشخص شده‌اند و برخی دیگر ابیات مبهم و نامفهومی هستند که ظاهراً در نظر مدرّس وجهی داشته‌اند و علامت (؟) ندارند. علاوه بر این، ابیات فراوان دیگری نیز وجود دارد که ضبط آنها بسیار ضعیف به نظر می‌رسد اما چون مدرّس نسخه دیگری در اختیار نداشته، ناگزیر همان ضبط ضعیف را در متن آورده است. در حال حاضر نسخه‌های متعددی از دیوان این شاعر شناسایی شده است که در دسترس مدرّس نبوده‌اند. با تأمل در آنها روایت صحیح و اصیل بسیاری از این ابیات آشکار می‌شود. در اینجا با ذکر نمونه‌هایی از این موارد در طبع مدرّس، صورت صحیح آنها در تصحیح تازه نشان داده شده است.

#### طبع مدرّس:

چه حاجت است به تیه خیال خویش مرا (؟)      که چون ستاره طبع است انتباه تو را  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۵)

#### تصحیح تازه:

چه حاجت است به تنبیه حال خویش مرا      که چون ستاره طبیعی است انتباه تو را  
تنبیه (= آگاه کردن) و انتباه (= بیداری، آگاهی) یک بار دیگر در دیوان سید حسن (۱۳۶۲: ۱۹۸) در یک بیت به کار رفته‌اند. بیداری ستاره اشاره به حضور شبانه ستارگان در آسمان است:

حال بی‌خوابی چشم من چه می‌داند کسی؟      کو چو اختر هر شیئی تا صبحدم بیدار نیست  
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۱: ۳۹۰)

#### طبع مدرّس:

برخور که چار طبع جهان دشمن تو را      اندر درون دیده و دل نیش و نشتر است  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۶)

#### تصحیح تازه:

برخور که چار طبع جهان دشمن تو را      اندر دل و دو دیده و در دست و در سر است  
«نیش و نشتر» در ضبط مدرّس رضوی تقریباً به یک معنا به کار رفته‌اند و با «چار طبع» لفّ و نشر ناقصی پدید آورده‌اند. علاوه بر این که ارتباط خاصی میان آنها با چار طبع وجود ندارد. حال آن که در تصحیح تازه، لفّ و نشر بیت به این صورت کامل شده است: آتش در دل (کنایه از حسرت و اندوه)، آب در دو دیده (کنایه از اشک و اندوه)، باد در دست (کنایه از بی‌نصیبی)، خاک در سر (کنایه از گرفتاری به مصیبت/ خواری و حقارت).

#### طبع مدرّس:

ای سخن‌های تو چشمم را روشن کرده      وِردم «الحمد لمن أذهب عنا الحزن» است  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۲۴)

#### تصحیح تازه:

ای سخن‌های تو زای حزنم سین کرده      وِردم «الحمد لمن أذهب عنا الحزن» است  
روایت تازه علاوه بر ارتقاء غنای موسیقایی بیت از طریق واج‌آرایی و رفع سکنه‌ای که ضبط مدرّس رضوی در وزن بیت به وجود آورده است، هنر سید حسن در مضمون‌سازی با شکل کلمات را نیز به نحو بارزی برجسته‌تر کرده است.

موضوعی که در دیوان او نمونه‌های متعددی دارد ← (غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۶۴، ۱۹۰).

### طبع مدرّس:

چون مدبر بدخو حرمت همه بابت (؟)      رمح گذارند که چو عزمت همه سر باد (؟)  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۲۹)

### تصحیح تازه:

چون حمله پذیرند چو حزمت همه پای‌آند      رمحی که گذارند چو عزمت همه سر باد  
چنان که دیده می‌شود در چاپ مدرّس رضوی، بیت به همین صورت معشوش آمده است و مصحّح در کنار دو مصراع علامت (؟) گذاشته است. تصحیح تازه مشخص می‌کند که بیت در وصف جنگاوری لشکریان ممدوح سروده شده است.

### طبع مدرّس:

قمر کو پیکر دیوش نبودی (؟)      زدستی خاک در چشم قمر باد  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۳۰)

### تصحیح تازه:

قمر گر پیک دیوانش نبودی      زدستی خاک در چشم قمر باد  
ارتباط «پیکر دیو» با «قمر»، در چاپ مدرّس رضوی روشن نیست و موجب اخلال در معنای بیت شده است. ضبط تازه، به درستی ابهام بیت را برطرف کرده است. تشبیه ماه به پیک از مضامین رایج در شعر فارسی است و در دیوان سید حسن نیز سابقه دارد:

تیر است کاتب تو و برجیس کدخدای      ماه است قاصد تو و خورشید پاسبان  
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۳۵)

### ۴. افتادگی‌ها

چنان که گفته شد مدرّس در تصحیح خود از دو نسخه مهمّ دیوان استفاده نکرده است و این موضوع موجب شده است اشعار و ابیات فراوانی از سید حسن غزنوی از دیوان مصحّح او ساقط شود. همچنین در منابع دیگر نیز اشعاری به نام سید حسن آمده است که در طبع مدرّس نشانی از آنها نیست. از آن جمله در کتاب نزهةالمجالس که در حدود یک قرن پس از مرگ سید حسن تدوین شده، ۸۹ رباعی به اسم این شاعر آمده است که از میان آنها تنها ۲۲ رباعی در دیوان چاپی او وجود دارد (شروانی، ۱۳۷۵: ۱۰۰).

### ۴-۱. افتادگی اشعار

یک قصیده، ۱۰ غزل، ۳ قطعه و یک رباعی در دو نسخه کتابخانه ملی و تذکره خلاصه‌الاشعار وجود دارد که در متن چاپی دیوان نیامده است. قرائن سبک‌شناسی مشابهت تام این اشعار را با سبک سخن سید حسن غزنوی تأیید می‌کند. مطلع این اشعار و شمار ابیات آنها از این قرارند:

### قصیده

ألا قُل لِداعی الهوی زمزم      و اقبل بأعذب من زمزم (۱۲ بیت)  
(نسخه ملی: ۵۲)

### غزلیات

- |                                                                              |                                     |
|------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------|
| یا رب آن خود چه جمال افتاده‌ست (۹ بیت)<br>(نسخه ملّی: ۵۸)                    | حُسن یارم به کمال افتاده‌ست         |
| دل در هوس آن رخ جاندار بمانده‌ست (۸ بیت)<br>(نسخه ملّی: ۵۹)                  | دل در خم آن زلف دل‌آزار بمانده‌ست   |
| گوشه‌ای از سبزه و آب روان باید گرفت (۹ بیت)<br>(نسخه خلاصه‌الاشعار: ۲۳)      | عاشقان وقت است راه بوستان باید گرفت |
| نام [و] بانگ حُسن او از ماه تا ماهی گرفت (۹ بیت)<br>(نسخه خلاصه‌الاشعار: ۲۴) | طارم ازرق ضیا ز آن ترک خرگاهی گرفت  |
| جهان در سایه پر کلاهت (۶ بیت)<br>(نسخه ملّی: ۶۰)                             | زه ای میمون‌لقا خورشید جاهت         |
| هرچند می‌بکوشم فرمان نمی‌برد (۵ بیت)<br>(نسخه خلاصه‌الاشعار: ۳۷)             | دل رفت و با خودم بر جانان نمی‌برد   |
| که شادی از دل دانا گریزد (۵ بیت)<br>(نسخه ملّی: ۶۳)                          | نگار ما چنان از ما گریزد            |
| از همه خلقم تو می‌بایی و بس (۵ بیت)<br>(نسخه ملّی: ۶۵)                       | ای شده جان با جمالت هم‌نفس          |
| از خود و مستی خود یک دمه انکار آریم (۶ بیت)<br>(نسخه خلاصه‌الاشعار: ۵۱)      | خیز تا روی به کار دل و دلدار آریم   |
| یا به زلف کافرش ایمان بده (۸ بیت)<br>(نسخه خلاصه‌الاشعار: ۶۹)                | ای دل اندر عشق جانان جان بده        |

### قطعات

- |                                                              |                              |
|--------------------------------------------------------------|------------------------------|
| ز دست زرافشان ملک عقیق فشانند (۲ بیت)<br>(نسخه ملّی: ۷۳)     | حکیم حاذق فرخ‌پی مبارک‌دست   |
| بایدش خواند مرد بر اطلاق (۲ بیت)<br>(نسخه خلاصه‌الاشعار: ۴۶) | نه هر آنکو بود به صورت مرد   |
| دوزبان و دوروی شد به سخن (۲ بیت)<br>(نسخه ملّی: ۸۱)          | هر که با تو چو کاغذ و چو قلم |

### رباعی

- |                                                                               |                                                          |
|-------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------|
| بشکفت گل شادی و خار غم رفت<br>وی عیسی شاد مان اگر مریم رفت<br>(نسخه ملّی: ۹۴) | آمد گه سور و نوبت ماتم رفت<br>ای موسی دیر زی اگر آسیه شد |
|-------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------|

#### ۴-۲. افتادگی ابیات و مصراع‌ها

نسخهٔ ملی و تذکرهٔ خلاصهٔ الاشعار در مجموع ۵۵ بیت تازه دارند که در طبع مدرّس رضوی نیامده است. این افتادگی‌ها در میان قصاید، غزلیات و ترجیعات دیده می‌شوند و به طور کلی دو دسته‌اند: نخست ابیاتی که حذف آنها خللی در معنا یا ساختار شعر ایجاد نکرده است مانند این ابیات که از قصیدهٔ شمارهٔ ۶۶ (غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۳۵) ساقط شده است:

ای مریمت برفته چو عیسی، بسی پبای	وی آسیهت گذشته چو موسی، بسی بمان
نه نیک بی بد و نه وجود است بی عدم	نه روز بی شب و نه بهار است بی خزان

(نسخهٔ ملی: ۴۴)

و یا این بیت که در غزل شمارهٔ ۱۲ (غزنوی، ۱۳۶۲: ۲۶۸) نیامده است:

زلف او جوشن مه گشت و نمی‌دانم هیچ	ماه را باز چو ماهی هوس جوشن چیست
-----------------------------------	----------------------------------

(نسخهٔ خلاصهٔ الاشعار: ۲۰)

اما گروه دوم ابیات و مصراع‌هایی است که حذف آنها معنا یا ساختار شعر را گنگ و مبهم کرده است به ویژه مواردی که در اصل چهار مصراع بوده و با ساقط شدن مصراع‌های دوم و سوم به صورت یک بیت درآمده‌اند. ابیات زیر نمونه‌هایی از این موارد است:

طبع مدرّس:

فلک گر نافه‌ای گردد پُر از مشک	اگر رنگ است آن جز رنگ خون نیست (؟)
--------------------------------	------------------------------------

(غزنوی، ۱۳۶۲: ۲۶۹)

تصحیح تازه:

فلک گر نافه‌ای گردد پُر از مشک	بدین نیکی مدان کو بددرون نیست
که در مشک اجل‌بوی زمانه	اگر رنگ است آن جز رنگ خون نیست

طبع مدرّس:

شاه‌ها چو ملک یافت تو را بهتر از همه	چون مهر سرخ‌روی تو را کرد پادشاه (؟)
--------------------------------------	--------------------------------------

(غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۶۸)

تصحیح تازه:

شاه‌ها چو ملک یافت تو را بهتر از همه	بهرت همی کند به تو و حال تو نگاه
آن سرخ‌روی میوه در آن حوض زر تو را	چون مهر سرخ‌رویی فرمود پادشاه

طبع مدرّس:

ز یازد جان او خواهد همانا	که می‌گردد به گرد بحر و بر باد
---------------------------	--------------------------------

(غزنوی، ۱۳۶۲: ۳۰)

تصحیح تازه:

ز یازد جان او خواهد همانا	که خوش گردد چنان وقت سحر باد
رفیق نام نیکت شد همانا	که می‌گردد به گرد بحر و بر باد

## ۵. اشکالات کلی

گذشته از اشکالات مهم طبع مدرس که پیش از این گذشت نقص‌های جنبی دیگری نیز در این تصحیح وجود دارد که در اینجا به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود.

### ۵-۱. تکرار ابیات و اشعار

در طبع مدرس رضوی ابیات مفردی هست که گاه در دو یا سه شعر متفاوت تکرار شده‌اند و چون این تکرارها در اغلب نسخه‌های دیوان دیده می‌شود می‌توان احتمال داد که شاعر به علل مختلف چندبار از آنها استفاده کرده است اما گذشته از این‌ها در برخی موارد چندین بیت از یک قصیده به صورت غزلی مستقل ضبط شده است و این موضوع با هیچ یک از نسخه‌های مورد استفاده مدرس تطابق ندارد. برای نمونه ابیاتی از قصیده ۵۹ (غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۲۰) و قصیده ۶۹ (غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۴۳) بار دیگر به صورت غزل‌هایی مستقل (غزنوی، ۱۳۶۲: ۲۸۵؛ ۲۸۹) آمده‌اند.

### ۵-۲. غلط‌های چاپی

غلط‌های چاپی در طبع نخست دیوان چندان بوده است که مرحوم مدرس غلطنامه مفصلی در ابتدای دیوان آورده است. در چاپ محمد روشن بسیاری از این غلط‌ها اصلاح شده اما هنوز هم غلط‌هایی در متن دیوان دیده می‌شود:

بیت	صفحه	صحیح	غلط
۱۰	۳۲۰	بنده	بند
۹	۳۳۰	دگرگون	دگرکون
۷	۳۳۵	خط	خط
۹	۳۳۵	نماندست	نماست
۱۱	۳۳۹	سینه	سینه
۱۱	۳۴۱	کنم	کتم

بیت	صفحه	صحیح	غلط
۳	۶۲	بپرد	ببرد
۵	۸۸	زیور	زیور
۱۶	۱۶۱	کنمی	کنمی
۸	۱۷۰	بارنده	بازنده
۱	۳۱۰	قارون	قارون
۱۶	۳۱۲	انگبین	انگین

### ۵-۳. نداشتن تعلیقات و نقص در نمایه‌های پایانی

نمایه‌های پایانی طبع مدرس بسیار مختصر و تنها شامل فهرست اعلام و اماکن و نام کتاب‌ها است و جا دارد که نمایه‌هایی چون احادیث و عبارات عربی، لغات، ترکیبات و تعبیرات، امثال و حکم و... به آن افزوده شود. برای دریافت بهتر متن نیز وجود تعلیقات در پایان دیوان ضروری به نظر می‌رسد.

### ۵-۴. استفاده از چاپ‌های غیرعلمی

بسیاری از منابعی که مدرس در تصحیح دیوان سید حسن به عنوان منابع جانبی از آنها سود جسته است، در زمان وی یا به چاپ نرسیده یا تصحیح قابل قبولی از آنها ارائه نشده بوده است و این موضوع احتمالاً در ورود برخی اشتباهات در کار وی بی‌تأثیر نبوده است. از جمله این منابع می‌توان به این موارد اشاره کرد: لباب‌الأنساب بیهقی نسخه کتابخانه آستان قدس، تذکره عرفات‌العاشقین نسخه کتابخانه ملک، تذکره هفت اقلیم و تذکره آتشکده نسخه کتابخانه سپهسالار، طبقات ناصری و تاریخ فرشته طبع‌اند.

## نتیجه

نخستین تصحیح دیوان سید حسن غزنوی در سال ۱۳۲۸ش. به همت مرحوم محمدتقی مدرس رضوی صورت گرفته است اما به علت اشکالات اساسی از قبیل نامشخص بودن شیوه تصحیح، ذکر نسخه‌بدل‌ها بدون علامت/ رمز نسخه و یا ذکر ناقص آنها، وجود برخی ضبط‌ها و صورت‌های نادرست و سقطات و افتادگی‌ها، کاستی‌های بسیاری در آن راه یافته است. در این مقاله با بررسی مختصر این ایرادات نمونه‌هایی از هریک ارائه شد که ضرورت تصحیح مجدد دیوان این شاعر را آشکار می‌کند.

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- «و إن یکاد» بخشی از آیه ۵۱ سوره قلم است که برای دفع چشم‌زخم می‌خوانند و بر کسی یا چیزی می‌دمند.  
و إن یکاد همی خواند جبرئیل امین همی دمید بر آن پادشاه ملک‌ستان  
(مختاری غزنوی، ۱۳۴۱: ۲۸۳)
- ۲- درباره این شاعر ← (بگ‌جانی، ۱۳۹۱: ۱۹).
- ۳- نسخه کتابخانه سپهسالار به شماره ۱۸۵ شامل دیوان سید حسن غزنوی و عثمان مختاری است و ظاهراً در نیمه اول قرن ۱۳ق، به خط نستعلیق کتابت شده و ۱۲۸۰ بیت از اشعار سید حسن مشتمل بر قصیده، غزل و ترجیع‌بند در آن آمده است. جلد نسخه تیماج و کاغذ آن ترمه است (شیرازی، ۱۳۱۸: ۲/ ۵۸۸).
- ۴- این نسخه به شماره ۴۶۷۳ در کتابخانه آستان قدس رضوی محفوظ است و محمدحسین جُنابذی به تاریخ محرم ۱۰۱۲ق آن را به خط نستعلیق تحریری در ۵۸ برگ کتابت کرده است. جلد نسخه از نوع روغنی بوده و دارای گل و بوته است. نوع کاغذ آن نخودی و جداول آن شنگرف است و کاتب مطالب را در متن و هامش هر صفحه نگاشته است. در این نسخه ۴۵۰۰ بیت از اشعار سید حسن به همراه مقدمه جامع دیوان آمده است (فاضل، ۱۳۵۴: ۷/ ۳۹۷).
- ۵- نسخه کتابخانه ملک به شماره ۵۳۰۷، مجموعه‌ای از دواوین سی سراینده از جمله سید حسن غزنوی است. این نسخه در سده ۱۱ق بر روی کاغذ ترمه و در ۳۸۷ برگ ۳۱ سطری کتابت شده است. ابعاد آن ۲۵ × ۱۷ و نوع جلد آن تیماج یشمی سیر و ضربی است. نسخه مذکور حدود ۳۸۰۰ بیت از اشعار سید حسن را در بر دارد (افشار، ۱۳۷۰: ۸/ ۲۸۱).
- ۶- نسخه کتابخانه مجلس به شماره ۷۸۸۶، مجموعه‌ای از دواوین ازرقی هروی، حسن غزنوی، اثیر اومانی، مختاری غزنوی و... است. این نسخه به خط نستعلیق در ۳۷۱ برگ و احتمالاً قرن ۱۱ق نوشته شده است و در ابتدای هر رساله فهرستی از قصائد و سپس کتیبه‌ای مرصع و مذهب وجود دارد که نام شاعر به رنگ لاجوردی در داخل آن نوشته شده است. در این نسخه حدود ۴۵۰۰ بیت از اشعار سید حسن در ۳۹ برگ کتابت شده است (صدرایی خوبی، ۱۳۷۶: ۲۶/ ۳۶۲).
- ۷- دو نسخه اخیر چنان‌که از توضیح مدرس رضوی (غزنوی، ۱۳۶۲: ۴۱۲) برمی‌آید در تملک شخصی بوده‌اند و امروز هیچ نشانی از آنها در دست نیست.
- ۸- این نسخه، نخستین بار در جلد پنجم فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی معرفی شده که در سال ۱۳۵۶ش (۲۸ سال پس از چاپ دیوان) به طبع رسیده است و احتمالاً در این زمان بوده است که مدرس رضوی از آن اطلاع یافته و به بررسی آن پرداخته است. مدرس در بررسی این نسخه اشعاری از دیوان سراج قمری را در انتهای این نسخه یافته و چندی بعد یدالله شکری - مصحح دیوان این شاعر - را از این موضوع آگاه کرده است. ← (قمری، ۱۳۶۸: ۵۲)
- ۹- مرحوم مدرس در تصحیح دیوان انوری نیز همین روش را به کار بسته است. ← (انوری، ۱۳۶۴: ۱/ ۱۵۰)



## منابع

- ۱- اشرفی سمرقندی، اشرف‌الدین. (۱۳۹۱). *دیوان، تصحیح عباس بگ‌جانی*. امید سروری، تهران: کتابخانه مجلس.
- ۲- افشار، ایرج و محمدتقی دانش‌پژوه. (۱۳۵۴). *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۲*. تهران: کتابخانه ملک.
- ۳- انوار، سید عبدالله. (۱۳۵۶). *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران، تهران: کتابخانه ملی*.
- ۴- انوری، اوحدالدین علی. (۱۳۶۴). *دیوان، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم*.
- ۵- جمال‌الدین عبدالرزاق. (۱۳۲۰). *دیوان، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: چاپخانه ارمغان*.
- ۶- حائری، عبدالحسین. (۱۳۵۷). *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران: کتابخانه مجلس*.
- ۷- سلمان ساوجی. (۱۳۷۱). *دیوان، تصحیح ابوالقاسم حالت، به کوشش احمد کرمی، تهران: انتشارات ما*.
- ۸- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۴۸). *مثنوی‌های حکیم سنایی، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران*.
- ۹- شروانی، جمال خلیل. (۱۳۷۵). *نزهةالمجالس، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: انتشارات علمی*.
- ۱۰- شیرازی، ضیاءالدین حدائق. (۱۳۱۸). *فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، تهران: کتابخانه مجلس*.
- ۱۱- صدرایی خویی، علی. (۱۳۷۶). *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران: کتابخانه مجلس*.
- ۱۲- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس*.
- ۱۳- غزنوی، سید حسن. (۱۳۶۲). *دیوان، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: اساطیر، چاپ دوم*.
- ۱۴- فاضل، محمود. (۱۳۵۴). *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ج ۷، مشهد: دانشگاه فردوسی*.
- ۱۵- قمری آملی، سراج‌الدین. (۱۳۶۸). *دیوان، تصحیح یدالله شکری، تهران: معین*.
- ۱۶- مختاری غزنوی، سراج‌الدین عثمان. (۱۳۴۱). *دیوان، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب*.

## دستنویس‌ها

- ۱- غزنوی، سید حسن. (سده ۱۱ق). *دیوان، کاتب ناشناس، کتابخانه ملک، شماره: ۵۳۰۷/ ۷*.
- ۲- ----- (سده ۱۱ق). *دیوان، کاتب ناشناس، کتابخانه مجلس، شماره: ۷۸۸۶*.
- ۳- ----- (۱۰۰۷ق). *خلاصه‌الاشعار و زیده‌الافکار، کاتب ناشناس، کتابخانه مجلس، شماره: ۲۷۲*.
- ۴- ----- (۱۰۱۲ق). *دیوان، کتابت محمدحسین جُنابذی، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره: ۴۶۷۳*.
- ۵- ----- (۱۲۵۲ق). *دیوان، کاتب ناشناس، کتابخانه ملی، شماره: ۲۲۲۷*.



## تعبیرپذیری واژه سخن در شاهنامه فردوسی

فریده وجدانی\*

### چکیده

شیوه به‌کارگیری زبان در شاهنامه فردوسی همچون آثار دیگر بزرگان ادب فارسی، شیوه‌ای خلّاقانه و در عین حال منحصر به فرد است. نمونه‌ای از این خلّاقیت هنگام استفاده از واژه سخن روی می‌نماید. فردوسی بدون مقید ماندن به کاربردهای متداول این واژه در روزگار وی، قابلیت خاص واژه یاد شده را دریافته است و در درون منظومه هنری خود ظرفیت تعبیری بسیار فراخی بدان بخشیده است.

هدف پژوهش حاضر آن است تا به منظور تبیین این ویژگی از سروده فردوسی، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی سی و شش تعبیر برای واژه سخن ارائه دهد و توجه خوانندگان را به گستره مفهومی یکی از واژه‌های حماسه ملی ایران و بازشناسی ظرفیت‌های آن معطوف سازد.

برجسته‌سازی جایگاه واژه سخن در نظام زبانی فرزانه توس که امکان تعبیرپذیری متن را فراهم می‌آورد و نیز بازنمایی سبک شخصی وی در به‌کارگیری این واژه که گاه دریافت مفهوم آن را بر عهده مخاطب می‌نهد و گاه شخصاً به تعبیر آن می‌پردازد، از اهداف دیگر شکل‌گیری این پژوهش است.

### واژه‌های کلیدی

شاهنامه، فردوسی، واژه سخن، تعبیر پذیری.

### مقدمه

شاهنامه فردوسی یکی از گنجینه‌های گرانسنگ زبان و ادبیات فارسی است. شیوه تعامل حکیم توس با زبان، همچون دیگر شاعران سبک آفرین، شیوه‌ای خلّاقانه و در عین حال منحصر به فرد است. فردوسی با انتخاب و به‌کارگیری واژگان مناسب، به پیکره هنری سروده خویش شکل می‌بخشد و باز تحت تأثیر ضرورت‌های همان نظام هنری خود آفریده، واژگان را در مفاهیمی خاص به کار می‌گیرد. از این‌رو رابطه میان نظام هنری شاهنامه و نقش معنایی واژگان آن رابطه‌ای دوسویه است.

---

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان [vejdani@znu.ac.ir](mailto:vejdani@znu.ac.ir)

واژه‌ای که با قرار گرفتن در بخشی از شاهنامه که حکم کالبدی هنری را دارد، القا کننده مفهومی خاص می‌گردد، اگر از این مجموعه پیوند بگسلد و بیرون آید، دیگر نقش معنایی پیشین را نخواهد داشت. این قانون نه تنها در عالم شعر بلکه بر عالم نثر نیز حاکم است. زبان شناسان بر این باورند که « معنی جمله از جمع معنی واژه‌ها حاصل نمی‌شود بلکه غالباً جمله، معنی واژه را تعیین می‌کند» (وزیرنیا، ۱۳۷۹: ۶۹) از این رو مفاهیم حاصل از واژه سخن در شاهنامه فردوسی، برآمده از دل این مجموعه و مخصوص به آن است و این کلیت هنری شاهنامه است که امکان دریافت چنان تعبیری را فراهم می‌آورد.

ذهن فردوسی هنگام رویارویی با این واژه به ظاهر ساده، ذهنی منفعل و خنثی نیست تا استعمال آن را تنها در مفاهیم به‌کار گرفته شده از سوی شاعران پیش از خود مجاز بداند بلکه او با هوشیاری، ظرفیت‌های واژه سخن را می‌شناسد و درمی‌یابد که دایره تعبیر آن به تناسب متن، توان گسترش بسیاری دارد.

اگر کلمات را ظرف و معانی را مظروف فرض کنیم، واژه سخن در دست توانای فرزانه توس حکم ظرف منعطفی را دارد که به مناسبت‌های گوناگون مظروف‌های متعدد و متنوعی را در درون آن جای می‌دهد و با این کار حوزه مفهومی واژگان زبان فارسی را نیز وسعت می‌بخشد. کزازی می‌نویسد: واژه « سخن در شاهنامه در کاربرد و معنایی فراگیر به کار رفته است و همواره از آن گفته خواسته نمی‌شود. این کاربرد سخن در شاهنامه به کاربرد قصه در غزل‌های خواجه می‌ماند. شوریده شیراز نیز قصه را در معنایی فراگیر به کار برده است» (کزازی، ۱۳۸۱: ۲ / ۱۷۵).

#### پیشینه و روش تحقیق

واژه سخن که در اوستای متقدم یا گاهانی به صورت saxvar (بارتولمه، ۱۹۶۱: ۱۵۶۹)، در دوره میانه با شکل پهلوی saxwan (مکنزی، ۱۳۹۰: ۱۳۴) به معنی سخن و کلام و در فارسی دری با ریخت سخون و سخن آمده است، در لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌های عمومی، معانی عامی دارد که از لابه‌لای طیف وسیعی از آثار نگاشته شده به زبان فارسی گرد آمده است. در لغت‌نامه دهخدا سیزده معنی برای واژه سخن ذکر شده است که برخی از آن‌ها طبق شیوه معمول این مأخذ، عیناً از فرهنگ‌های پیش از آن نقل گشته‌اند. این معانی عبارتند از: کلمه، لفظ، عبارت، کلام، قول، گفت، حرف، گفتار، تقریر، بیان، گفت‌وگو، نطق و صحبت. فرهنگ معین بر معانی یاد شده، دو معنی اراده و آرزو و فرهنگ سخن، مفاهیم دانش ادبیات، ادب، شعر و نظم را افزوده است.

فرهنگ‌های تخصصی شاهنامه که مورد بررسی این مقاله قرار گرفته است، از حیث ثبت مدخل سخن به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول فرهنگ‌هایی که این مدخل در آن‌ها جایی ندارد و بالطبع هیچ معنایی از واژه سخن به دست نداده‌اند (رضازاده شفق، ۱۳۵۰؛ نوشین، ۱۳۶۳؛ زنجانی، ۱۳۷۱؛ برومند، ۱۳۸۰؛ محمودی‌ریکنده، ۱۳۸۶) و دسته دوم فرهنگ‌هایی که به بیان تعبیر واژه سخن پرداخته‌اند (شامبیاتی، ۱۳۷۵؛ اتابکی، ۱۳۹۰؛ امیریان، ۱۳۸۲؛ رواقی، ۱۳۹۰).

مفاهیم واژه سخن در فرهنگ‌های دسته دوم، با توجه به قرابت معنایی میان آن‌ها، در شش گروه جمع‌آمدنی است: (۱) شهرت، نام، نام نیک، ذکر، ذکرخیر، یادکرد (۲) اندرز (۳) گفتار، کلام، لفظ، عبارت، گفته، حرف (۴) موقعیت سخت و دشوار (۵) ماجرا، پیشامد، واقعه (۶) تقدیر، سرنوشت.

مقاله حاضر بر آن است که نشان دهد واژه سخن از واژه‌های کلیدی فردوسی در سرودن شاهنامه بوده است و افزون

بر معانی یاد شده در فرهنگ‌های عمومی و تخصصی، در جایگاه‌های مختلف، ظرفیت القای تعابیر متفاوتی دارد. روش این پژوهش در دستیابی به تعابیر تازه‌ای از واژه سخن در شاهنامه فردوسی چنین بوده‌است که با رویکرد به زمینه متن و درونمایه داستان‌ها و در نظر گرفتن مفهوم ایات پیش و پس و بدون مقید ماندن به معانی شناخته شده و معروف واژه سخن که در فرهنگ‌های عمومی و تخصصی شاهنامه فردوسی یاد شده است، به بازشناسی تعابیر نویی از این واژه پرداخته است که گاه حوزه تعابیر مجازی را نیز دربرمی‌گیرد.

در تمامی ارجاعات طبق روش APA ابتدا شماره جلد و سپس شماره صفحه شاهنامه فردوسی به تصحیح جلال خالقی مطلق ذکر شده است و برای پرهیز از تکرار، از ذکر دیگر اطلاعات کتابشناسی خودداری شده است.

### بحث اصلی

اینک با حفظ ترتیب الفبایی به نقل سی و شش تعبیر از تعابیر واژه سخن در شاهنامه فردوسی می‌پردازیم.

۱) برآوردن آرزو

قیصر در نامه خود به خسرو پرویز از او آرزویی طلب می‌کند که به زعم وی، برآوردن آن آرزو برای خسرو بسیار سهل است:

یکی آرزو خواهم از شهریار	کجا آن سخن نزد او هست خوار
که دار مسیحا به گنج شماس	چو بینید دانید گفتار راست
برآمد برین سالیان دراز	سزد گر فرستد به ما شاه، باز

( ۸ / ۲۵۲-۲۵۱ )

### ۲) پادشاهی<sup>۱</sup>

مهرنوش به ماهوی که فکر کشتن یزدگرد و جانشینی او را دارد هشدار می‌دهد که بر فرض به دست آوردن سلطنت، پادشاهی او دوامی نخواهد داشت:

ز تو بود مهتر به کشور بسی	نکرد این چنین رای هرگز کسی...
تن خویش بر خیره رسوا مکن	که بر تو سرآرند زود این سخن

( ۸ / ۴۶۳ - ۴۶۲ )

### ۳) پیغام

فردوسی پیغام پیران را به افراسیاب سخن می‌خواند:

سخن چون به سالار ترکان رسید

سپاهی ز جنگاوران برگزید

( ۴ / ۱۷ )

### ۴) تحمل مصیبت

بزرگان لشکر ایران پس از مرگ سهراب، رستم را چنین تسلی می‌دهند:

همه لشکر از بهر آن ارجمند	زبان برگشادند یکسر ز بند
که درمان این کار یزدان کند	مگر این سخن بر تو آسان کند

( ۲ / ۱۹۰ )

(۵) تصمیم<sup>۲</sup>

فریدون برای وداع نزد مادر می‌رود و به او خبر می‌دهد که قصد جنگ با ضحاک را دارد اما جز مادر، تا مدتی تصمیم خویش را بر کسی آشکار نمی‌سازد:

فریدون سبک ساز رفتن گرفت      سخن را ز هرکس نهفتن گرفت  
(۷۰ / ۱)

(۶) جنگ

مغایه‌توره ترک که پیش از بهرام چوبین آماده جنگ شده است و قدم در میدان نهاده است، از بهرام درباره آغازکننده جنگ می‌پرسد و چنین پاسخ می‌شنود:

به بهرام گردنکش آواز داد      که اکنون ز مردی چه داری به یاد  
تو یازی بدین جنگ بر پیش دست      و گر شیر دل ترک خاقان پرست؟  
بدو گفت بهرام، پیشی تو کن      کجا پی تو افکنده‌ای این سخن  
(۱۷۴ / ۸)

(۷) حدّ و حریم

اردشیر بابکان در عهدنامه خویش، از شاپور می‌خواهد همان طور که پیشینیان حدّ و حریم بزم و نخچیر را مراعات کرده‌اند، او نیز چنان کند:

به روزی که رای شکار آیدت      چو گیرنده بازان به کار آیدت  
دو بازی به هم در نباید زدن      می و بزم و نخچیر و بیرون شدن  
که تن گردد از جنبش می گران      نگه داشتند این سخن مهتران  
(۲۳۳ / ۶)

(۸) حدس

گسته‌م و بندوی در گریز خسرو پرویز از دست بهرام چوبینه همراه اویند اما برای مدتی از وی بازمی‌مانند، به کاخ شاهی برمی‌گردند، هرگز را حلق‌آویز می‌کنند و سپس خود را به خسرو می‌رسانند. هنگام پیوستنشان به خسرو، او دلیل بازماندن ایشان را حدس می‌زند ولی حدس خویش را اظهار نمی‌کند:

به رخساره شد چون گل شنبلید      نکرد آن سخن بر دلیران پدید  
(۵۱ - ۵۲ / ۸)

(۹) خیر<sup>۳</sup>

مرزبانی که داراب نزد اوست، در حمله رومیان کشته می‌شود و خبر مرگ او سپاهیان را اندوهگین می‌سازد:

یکی مرزبان بود با سنگ و رای      بزرگ و پسندیده و رهنمای...  
به رزم اندرون مرزبان کشته‌شد      سر لشکرش ز آن سخن گشته شد  
(۴۹۷ / ۵)

(۱۰) خواب

ارنواز پس از شنیدن خواب ضحاک، به وی توصیه می‌کند که در پی چاره باشد. اخترشناسان و مهتران را گرد آورد و خواب خویش را برای آنان بازگو کند:

سپهد گشاد آن نهان از نهفت  
چنین گفت با نامور ماهروی  
ز هر کشوری گرد کن مهتران  
سخن سربسر مهتران را بگویی  
همه خواب یک یک بدیشان بگفت...  
که مگذار تن را ره چاره جوی  
ز اختر شناسان و افسونگران  
پژوهش کن و راستی بازجوی  
( ۵۹ / ۱ )

(۱۱) داستان<sup>۴</sup>

فردوسی داستان‌هایی را که در شست‌وسه سالگی به رشته نظم می‌کشد، سخن می‌خواند:  
گر او<sup>۵</sup> این سخن‌ها که اندر گرفت  
به پیری سرآرد، نباشد شگفت  
( ۳۵۷ / ۶ )

(۱۲) دانسته، دریافته

گودرز نامه پیران را پاسخ می‌گوید و دعوت او را برای صلح نمی‌پذیرد. وقتی نامه گودرز در حضور پیران قرائت می‌شود، او درمی‌یابد که در نبرد آتی، تورانیان شکست خواهند خورد؛ اما درک و دریافت خویش را بر سپاهیان آشکار نمی‌سازد:

پس آن نامه برخواند پیشش دیر  
دلش گشت پر درد و جان پر نهیب  
شکیبایی و خامشی برگزید  
یکایک رخ پهلوان شد چو قیر  
بدانست کامد به تنگی نشیب  
نکرد آن سخن بر سپه بر پدید  
( ۸۵ / ۴ )

(۱۳) درد عشق

رودابه به پرستندگان خود می‌گوید که دردمند عشق است و از آنان می‌خواهد تا با تدبیری دل و جان او را از این درد فارغ سازند:

کنون این سخن را چه درمان کنید  
یکی چاره باید کنون ساختن  
چه خواهید و با من چه پیمان کنید  
دل و جانم از رنج پرداختن  
( ۱۸۸ / ۱ )

(۱۴) دسیسه

شغاد به شاه کابل می‌گوید که اگر بخواهند دسیسه آن‌ها برای نابود کردن رستم، به تمامی و بی‌نقص اجرا شود، باید مطابق نقشه او رفتار کنند:

شبی تا برآمد ز کوه آفتاب  
که ما نام او از جهان کم کنیم  
چنین گفت با شاه کابل شغاد  
دو تن را سر اندر نیامد به خواب  
دل و دیده زال پر نم کنیم  
که گر زین سخن داد خواهیم داد  
( ۴۴۵ - ۴۴۴ / ۵ )

(۱۵) دین

شاپور ذوالاکتاف با برانوش فرستاده رومیان عهدی می‌بندد که طی آن شهر نصیبین از آن شاپور می‌شود ولی مردم

این شهر پس از آگاهی از مفاد عهدنامه به مخالفت برمی‌خیزند و می‌گویند :

که ما را نباید که شاپور شاه  
 که دین مسیحا ندارد درست  
 نصیبین بگيرد بیارد سپاه  
 همی گبرگی ورزد و زند و اُست  
 نخواهیم اُستا و دین کهن  
 چو آید ز ما برنگیرد سخن  
 ( همان : ۶ / ۳۳۱ )

برای دریافت مفهوم دین، از سویی باید متوجه بود که سخن در مصراع اول بیت سوم، درست مقابل اُستا و دین کهن در مصراع دوم همان بیت، قرار گرفته است. از دیگر سو برگرفتن در فرهنگ ناظم‌الاطبا در مفهوم پذیرفتن و در لغت‌نامه دهخدا به معنی تحمل کردن آمده است. با در نظر گرفتن هر یک از این دو تعبیر، سخن مردم آن شهر را به هر شکل که معنا کنیم: ۱) شاپور دین مسیح را از ایشان نمی‌پذیرد ۲) خود به دین آنان در نمی‌آید ۳) تحمل دین دیگری غیر از دین خود را ندارد، واژه سخن الفاکنده مفهوم دین خواهد بود.

( ۱۶ ) راهکار

پیران سپاهیان خود را که در برابر ایرانیان شکست خورده‌اند از پشت کردن به دشمن بر حذر می‌دارد و به نبردی دوباره فرامی‌خواند. آنان ضمن متعهد گشتن به پایداری، با به کار بستن راهکار پیران، برای نبرد دوم مهیا می‌شوند :

چرا سر بیچیم ؟ ما خود که ایم ؟  
 بگفتند و از پیش برخاستند  
 چنین بنده تو ز بهر چه ایم ؟  
 به پیکار یکسر بیاراستند  
 همه شب همی ساختند این سخن  
 که افگند سالار بیدار بن  
 ( ۴ / ۱۱۲ )

( ۱۷ ) رای، نظر

پیران برای جلب رضایت افراسیاب نسبت به ازدواج سیاوش و فرنگیس می‌کوشد و سرانجام او را راضی می‌کند. اعلام رضایت افراسیاب و هم‌رایی او با پیران چنین است:

به پیران چنین گفت پس شهریار  
 به فرمان و رای تو کردم سخن  
 که رای تو بر بد نیاید به کار  
 تو هر چت بیاید به خوبی بکن  
 ( ۲ / ۳۰۱ )

(۱۸) سرگذشت، تاریخ گذشته<sup>۱</sup>

قیصر در نامه‌ای به خسرو پرویز دلیل به طول انجامیدن ارائه پاسخ به نامه وی را صرف وقت برای بررسی گزارش کسانی عنوان می‌کند که از تاریخ گذشته ایران و رفتار پادشاهان آن آگاهی داشته‌اند و طی این مدت مشغول ارائه دانسته‌های خویش به قیصر بوده‌اند.

از آن بُد که کردارهای کهن  
 همی یاد کرد آنکه داند سخن  
 ( ۸ / ۹۷ )

(۱۹) سؤال

خسرو پرویز برای دفع دسیسه گراز، مخفیانه قاصدی به روم می‌فرستد و از او می‌خواهد طوری رفتار کند تا رومیان به او مشکوک شوند و وی را بازداشت کرده، مؤاخذه نمایند :



چنان کن که رومیت بیند کسی      به ره بر سخن پرسد از تو بسی  
( ۳۰۱ / ۸ )

( ۲۰ ) سروصدا

هنگامی که جهن فرزند افراسیاب به همراه ده سوار برای کیخسرو پیغامی می‌آورد، دیده‌بانان با دیدن آن‌ها فریاد برمی‌آورند و سروصدا نگهبانان خسرو را نگران می‌سازد:

خروش‌ی برآمد بلند از حصار      پراندیشه شد ز آن سخن شهریار  
( ۲۴۳ / ۴ )

( ۲۱ ) شکست<sup>۷</sup>

در نبرد اردشیر با گردان، جنگ مغلوبه می‌شود. او شب را نزد شبانان به روز می‌رساند. وقتی سپاهیان از زنده بودن شاه آگاه می‌شوند، پیش او می‌آیند و خبر می‌دهند که گردان همگی شادند و گمان می‌کنند اردشیر کشته شده است. اردشیر با شنیدن این خبر خوشحال می‌شود و شکست قبلی را به هیچ می‌گیرد و به فکر شبیخون می‌افتد:

چو بشنید شاه این سخن شاد گشت      گذشته سخن بر دلش باد گشت  
( ۱۶۸ / ۶ )

( ۲۲ ) صدا

صدای گرگین هنگام گزارش احوال بیژن نزد گیو لرزان است:

رُخس گشته از بیم او همچو کاه      سخن لرز لرزان و دل پر گناه  
( ۳۴۰ / ۳ )

( ۲۳ ) عهد و پیمان

افراسیاب به کيقباد پیشنهاد بستن عهده دوباره می‌دهد که طی آن مرز ایران و توران به همان حدودی بازگردد که فریدون تعیین کرده بود تا اسباب شادی مردم هر دو کشور فراهم آید:

مگر رام گردد بدین کيقباد      سر مرد بخرد نگردد ز داد  
کس از ما نبیند جیحون به خواب      وز ایران نیابند از این روی آب  
مگر با درود و نوید و پیام      دو کشور شود زین سخن شادکام  
( ۳۵۳ / ۱ )

( ۲۴ ) فرمان، دستور

اسکندر به کید هندی نامه‌ای می‌نویسد و از او می‌خواهد تا به فرمان‌های نامه عمل کند که اگر نکند، پادشاهی‌اش پی‌سپر اسکندر خواهد شد:

و گر بگذری زین سخن بگذرم      سر و تاج و تختت به پی بسپرم  
( ۲۱ / ۶ )

( ۲۵ ) فرمان دادن

محتوای نامه‌ای که خسرو پرویز قصد دارد با افشای آن نزد رومیان، گراز نگهبان روم را خائن جلوه دهد، چنین است: منتظر حرکت من باش و آنگاه سپاه خود را به حرکت درآور تا قیصر را محاصره کنیم. مسلماً قیصر هنگامی که

در محاصره قرار گیرد، در فرمان‌هایی که صادر خواهد کرد بر صواب نخواهد بود.

چو زین روی و زآن روی باشد سپاه  
شود در سخن رای قیصر تباه  
(۳۰۱ / ۸)

(۲۶) قصد و نیت

به باور فردوسی جهان قصد و نیت خویش را بر هیچ کس آشکار نمی‌سازد:

چو دل برنهی بر سرای کهن  
کند راز و بر تو پیوشد سخن  
(۴۱۰ / ۲)

(۲۷) کار (فعل، عمل)<sup>۸</sup>

هنگامی که کیخسرو به ترک شاهی می‌گوید، زال ضمن نصیحت او، تأکید می‌کند که عاقبت از کرده خویش پشیمان خواهد شد.

پشیمانی آید ترا زین سخن  
براندیش و فرمان دیوان مکن  
(۳۴۴/۴)

(۲۸) کین جویی

کیخسرو قصد کین‌جویی از افراسیاب را دارد. تصمیم خویش را با ایرانیان در میان می‌گذارد و تصریح می‌کند که اگر او را یاری کنند، از تورانیان به سختی انتقام خواهد گرفت:

اگر همگان رای جنگ آورید  
بکوشید و رسم پلنگ آورید  
مرا این سخن بیش بیرون شود  
ز جنگ یلان کوه هامون شود  
(۱۰ / ۳)

(۲۹) کین و آز

برهمن در پاسخ به سؤال اسکندر که می‌پرسد: «گناهکار کیست؟» انسان کینه‌جو و آزمند را گناه‌کارترین می‌داند و اسکندر را نیز نمونه انسانی گنهکار می‌خواند، مگر آن‌که به ترک کین و آز بگوید:

روان ترا دوزخ است آرزوی  
مگر زین سخن بازگردی به خوی  
(۷۷ / ۶)

(۳۰) گرفتاری<sup>۹</sup>

گشتاسپ که پس از قهرکردن با پدر به روم رفته است و در آنجا نیازمند شده است، از ساربان می‌خواهد تا او را به خدمت بگیرد. ساربان از این کار سرباز می‌زند و به وی توصیه می‌کند نزد قیصر رود تا گرفتاری او را چاره سازد:

ترا بی‌نیازی دهد زین سخن  
جز آهنگ درگاه قیصر مکن  
(۱۷ / ۵)

(۳۱) گره، عقده

بزرگان لشکر ایران با مشاهده انزوا و ترک شاهی کیخسرو، هم رأی می‌شوند که این گرهی است که تنها به دست دستان گشوده خواهد شد:

فگندیم هر گونه‌ای رای بُن  
ز دستان گشاید همی این سخن  
(۳۳۳ / ۴)

۳۲) موضوع<sup>۱۰</sup>

فردوسی مشغول بودنِ فکرِ هرمزد به چگونگی رویارویی با ساوه شاه را در ابیاتی موقوف المعنی چنین بیان می‌کند:

یامد چنین تا به درگه رسید	ز دهلیز چون روی خاقان بدید
همی بود تا چونش بیند به راه	فرود آید، ار همچنان با سپاه
بیندش و برگردد از پیش اوی	پر اندیشه بُد ز آن سخن نامجوی

( ۵۷۳ / ۷ )

۳۳) نگرانی

نوشین روان درباره نگرانی‌ای که پیشتر داشته و آن، قلت سپاه در برابر فراوانی دشمنان بوده است، به موبد چنین می‌گوید:

پراندیشه بودم ز کار جهان	سخن را همی داشتم در نهان
که با پادشاهی مرا دشمن ست	همه گرد بر گردم آهرمنست

( ۱۰۵ / ۷ )

۳۴) وصیت<sup>۱۱</sup>

فردوسی وصایای شاپور ذوالاُکتاف را سخن می‌خواند:

برادر چو بشنید چندی گریست	چن اندرز بنیشت سالی بزیست
برفت و بماند این سخن یادگار	تو اندر جهان تخم زفتی مکار

( ۳۴۱ / ۶ )

۳۵) واقعیت<sup>۱۲</sup>

سهراب باردیگر درباره رستم، اسب و سراپده‌اش از هجیر سؤال می‌کند. هجیر که قصد ندارد نام رستم را فاش سازد، اظهار می‌کند که واقعیت را گفته است و کتمان واقعیت از سوی وی وجهی ندارد:

دگر باره پرسید از آن سرفراز	از آن ک‌ش به دیدار او بُد نیاز
به پاسخ هجیر ستهنده گفت	که از تو سخن‌ها چه باید نهفت

( ۱۶۳ / ۲ )

۳۶) هنر<sup>۱۳</sup>

خاقان چین ضمن تعریف از دلاوری‌ها و توانایی‌های کاموس کشانی نزد پیران، ایرانیان را بی‌بهره از چنین هنرهایی می‌خواند:

به پیران چنین گفت خاقان چین	که کاموس را راه دادی به کین
به کردار پیش آورد هرچه گفت	که با کوه یارست و با پیل جفت
از ایرانیان نیست چندین سخن	دل جنگ‌جویان چنین بد مکن

( ۱۶۸ - ۱۶۷ / ۳ )

ویژگی سبکی در به کار گیری واژه سخن در شاهنامه

توجه ویژه فردوسی به واژه سخن و باور او به قابلیت و ظرفیت فراخ این واژه در تبدیل شدن به محملی مناسب برای انتقال مفاهیم گوناگون، سبب شده‌است تا آن را به طرق مختلف به کارگیرد.

در شواهدی که گفته آمد، شیوه به کارگیری واژه سخن چنان بود که دریافت مفهوم بر عهده مخاطب نهاده می‌شد تا با توجه به زمینه داستان و سیر حوادث آن و نیز مضمون ابیات قبل و بعد، به تعبیر واژه سخن پردازد اما ابیاتی که اکنون به بررسی نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم، ابیاتی است که در آن‌ها فردوسی خود به شرح مفهومی که از این واژه اراده کرده است می‌پردازد و مقصود خویش را از به کار بستن آن معلوم می‌کند.

شیوه فردوسی در ابیاتی که خود پرده از مفهوم واژه سخن برمی‌گیرد چنان است که غالباً در مصراع نخست، این واژه را نقل می‌کند و سپس با آوردن حرف ربط که یا کجا = که در ابتدای مصراع دوم تعبیر خویش از واژه سخن را آشکار می‌سازد. نمونه‌هایی هم‌چون:

- سروش، سیامک را از نقشه‌ای که اهریمن برای کیومرث کشیده است آگاه می‌کند. فردوسی ابتدا بالاجمال با واژه سخن به آن نقشه اشاره می‌کند و سپس به تفصیل آن را باز می‌نماید:

بگفتش به راز این سخن در به در      که دشمن چه سازد همی با پدر

(۲۳ / ۱)

- در نبرد میان منوچهر و سلم، ناگاه این اندیشه به ذهن قارن متبادر می‌شود که مبدا سلم در دژی که پشت سر اوست (الانی دژ) پناه بگیرد. فردوسی ابتدا به طور مبهم با واژه سخن از اندیشه او یاد می‌کند و در مصراع دوم به ایضاح منظور خویش روی می‌آورد:

همی این سخن قارن اندیشه کرد      که برگاشت مر سلم روی از نبرد

(۱۴۵ / ۱)

- برای افراسیاب پشت کردن به دشمن هم‌سنگ پذیرش مرگ است. فردوسی در مصراع نخست، این حال روحی افراسیاب را سخن می‌خواند و سپس در مصراع بعد منظور خویش را از این واژه آشکار می‌سازد:

بر افراسیاب آن سخن مرگ بود      کجا پشت خود را به دشمن نمود

(۲۲۳ / ۴)

- گیو نگران نتیجه نبرد فرزندش بیژن با بلاشان است. واژه برگزیده فردوسی برای اشاره اجمالی به نتیجه نبرد، سخن است که در مصراع دوم به تبیین مفهوم آن می‌پردازد:

دل گیو بُد ز آن سخن پر ز درد      که چون گردد آن باد روز نبرد

(۶۲ / ۳)

- فردوسی به موضوع آگاهی گودرز از کینه‌جویی پیران، با واژه سخن اشاره می‌کند و در مصراع بعد به تصریح، منظور خویش را معلوم می‌نماید:

مرا ز آن سخن پیش بود آگهی      که پیران دل از کین ندارد تهی

(۶۴ / ۴)

#### نتیجه

در پژوهش حاضر با نگاهی متکی به فضای متن، تعبیر واژه سخن در شاهنامه فردوسی واکاوی شد و حوزه‌های نویی از مفهوم آن ارائه گردید. پژوهش‌هایی از این دست که به کشف ظرفیت معنایی واژگان شاهنامه می‌انجامد، ضمن کمک به

متن‌شناسی این اثر سترگ، مسیر درک بهتر حماسه ملی ایران را هموار می‌سازد و در غنای زبان فارسی نیز مؤثر می‌افتد. اگر بخواهیم با ذکر مثالی برای فارسی زبانان امروز ایران، ظرفیت فراخ واژه سخن را در نظام زبانی فردوسی ملموس سازیم، می‌توانیم آن را با واژه چیز در کاربردهای محاوره‌ای ایرانیان هم‌سنگ بدانیم. همچنان که وقتی امروزه گوینده‌ای به هر دلیلی، نخواهد یا نتواند عین واژه‌ای را به زبان آورد، به راحتی واژه چیز را جایگزین آن می‌سازد، در سرودن حماسه ملی ایران نیز فردوسی که از سویی سادگی و قابل فهم بودن متن و از دیگر سو ضرورت وزن و دیگر قیود حماسه‌پردازی را پیش چشم دارد، مبتکرانه واژه سخن را برای رهایی از تنگناهای بسیاری برمی‌گزیند و با به کارگیری آن منظوره‌های گوناگونی را القا می‌کند.

این پژوهش هم‌چنین با برجسته‌سازی هنری از هزاران هنر فردوسی در زمینه واژه‌یابی، نشان می‌دهد که او با شناخت ظرفیت تعبیری واژه سخن و استفاده از آن، متنی زایا پیش روی مخاطب می‌نهد. متنی که رابطه صورت و معنا در آن رابطه‌ای یک به یک نیست تا امکان تعبیر پذیری را از خواننده سلب نماید بلکه با دقت و درایت، رهیافت ادبی به اثر خویش را وسعت بخشیده و از واژه‌ای بهره می‌برد که به مخاطب امکان می‌دهد در عین مقید بودن به ساختار معنایی متن، برابر نهاده‌ای متناسب با جهان واژگانی خویش برای آن تصویر کند و شاید همین امر یکی از دلایل انس‌گرفتن فارسی‌زبانان با شاهنامه او باشد.

#### پی‌نوشت‌ها

- ۱- رک: ۷ / ۱۵۲ / ب ۸۱۹.
- ۲- رک: ۲ / ۲۲۲ / ب ۲۹۲ ؛ ۳ / ۲۰۴ / ب ۱۶۳۳.
- ۳- رک: ۲ / ۲۲۵ / ب ۳۳۸ ؛ ۳ / ۱۹۶ / ب ۱۴۸۸ ؛ ۵ / ۴۹۹ / ب ۱۴۹ ؛ ۶ / ۲۲۲ / ب ۴۰۳ ؛ ۶ / ۵۲۰ / ب ۱۳۹۹ ؛ ۷ / ۱۲۹ / ب ۵۵۱ ؛ ۸ / ۲۱۲ / ب ۲۷۹۵ ؛ ۸ / ۲۴۰ / ب ۳۱۴۵.
- ۴- رک: ۵ / ۵۱۰ / ب ۲۹۸ ؛ ۶ / ۱۱ / ب ۱۰۵ ؛ ۶ / ۱۲۸ / ب ۱۹۰۶ ؛ ۸ / ۹۷ / ب ۱۲۶۹ ؛ ۸ / ۲۸۸ / ب ۳۷۰۹ ؛ ۸ / ۳۵۰ / ب ۳۴۶.
- ۵- مراد از او فردوسی است.
- ۶- جلال خالقی مطلق در بخش چهارم یادداشت‌های شاهنامه به این معنی اشاره کرده است.
- ۷- رک: ۲ / ۳۹۵ / ب ۲۴۱.
- ۸- رک: ۱ / ۲۰۸ / ب ۶۵۹ ؛ ۲ / ۳۳۷ / ب ۲۰۰۲ ؛ ۳ / ۶۴ / ب ۶۰۵ ؛ ۴ / ۴۳ / ب ۶۵۱ ؛ ۴ / ۱۴۵ / ب ۲۲۴۱ ؛ ۵ / ۵۳ / ب ۶۸۴ ؛ ۵ / ۳۳۵ / ب ۵۱۹ ؛ ۵ / ۳۴۲ / ب ۶۱۲ ؛ ۵ / ۴۷۳ / ب ۳۰ ؛ ۵ / ۴۵۲ / ب ۱۷۰ ؛ ۷ / ۱۲۴ / ب ۴۸۴ ؛ ۸ / ۲۲۵ / ب ۲۹۷۳. جلال خالقی مطلق در بخش چهارم یادداشت‌های شاهنامه به این معنی اشاره کرده است.
- ۹- جلال خالقی مطلق در بخش چهارم یادداشت‌های شاهنامه به این معنی اشاره کرده است.
- ۱۰- رک: ۱ / ۶۶ / ب ۱۸۹ ؛ ۵ / ۱۷۶ / ب ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ ؛ ۵ / ۱۹۰ / ب ۱۲۰۲.
- ۱۱- رک: ۷ / ۴۶۲ / ب ۴۵۱۵.
- ۱۲- رک: ۵ / ۵۰ / ب ۶۵۴ ؛ ۵ / ۴۶۶ / ب ۸۸ ؛ ۷ / ۳۲۶ / ب ۲۹۳۶. جلال خالقی مطلق در بخش یکم و دوم یادداشت‌های شاهنامه به این معنی اشاره کرده است.
- ۱۳- رک: ۴ / ۱۹۵ / ب ۳۸۷.

تذکر این نکته لازم می‌نماید که جلال خالقی مطلق افزون بر چهار معنای مشترک با یافته‌های این مقاله، در بخش چهارم از یادداشت‌های شاهنامه، سخن را در معنی "عیب و ایراد" نیز آورده است که در جای خود معنای درخور توجهی است اما از آنجا که ارجاع مربوط به آن (ج ۸/ ص ۲۸۶ ب ۲۴۲۰) صحیح نیست و احتمالاً اشکال چاپی دارد از ذکر آن خودداری شد.

## منابع

- ۱- اتابکی، پرویز. (۱۳۷۹). *واژه‌نامه شاهنامه*، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- ۲- امیریان، صمد. (۱۳۸۲). *فرهنگ نامه شاهنامه*، کرمانشاه: انتشارات کرمانشاه.
- ۳- انوری، حسن. (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: سخن.
- ۴- برومند، پوران‌دخت. (۱۳۸۰). *فرهنگ آرایه‌های ادبی شاهنامه فردوسی*، تهران: نشر دیگر.
- ۵- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۹). *یادداشت‌های شاهنامه*، بخش یکم، دوم و چهارم، تهران: مرکز دائرةالمعارف اسلامی.
- ۶- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه فردوسی*، به کوشش جلال خالقی مطلق و دیگران، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ۷- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۲۵). *لغت نامه*، تهران: سازمان لغت‌نامه دهخدا.
- ۸- رضازاده شفق، صادق. (۱۳۵۰). *فرهنگ شاهنامه*، به کوشش و تصحیح مصطفی شهابی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- ۹- رواقی، علی. (۱۳۹۰). *فرهنگ شاهنامه*، جلد دوم، تهران: فرهنگستان هنر.
- ۱۰- زنجانی، محمود. (۱۳۷۱). *فرهنگ جامع شاهنامه*، تهران: عطائی.
- ۱۱- شامبیاتی، داریوش. (۱۳۷۵). *فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه*، تهران: نشر آران.
- ۱۲- کزازی، جلال‌الدین. (۱۳۸۱). *نامه باستان*، تهران: سمت.
- ۱۳- محمودی ریکنده، شریفه. (۱۳۸۶). *فرهنگ لغات شاهنامه*، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی گرگان.
- ۱۴- معین، محمد. (۱۳۷۱). *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- ۱۵- مکنزی، دیویدنیل. (۱۳۹۰). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۶- نوشین، عبدالحسین. (۱۳۶۳). *واژه‌نامک*، تهران: انتشارات دنیا.
- ۱۷- وزیرنیا، سیما. (۱۳۷۹). *زبان شناخت*، تهران: قطره.

18 - Bartholomaw, Christian. (1961). *Altiranishes worterbuch*, Walter de Gruyter co. Berlin .

## پژوهشی در داروهای حیوانی دیوان خاقانی

سعید مهدوی فر\*

پیشکش به استاد مهدی محقق  
به پاس احیای متون پزشکی

### چکیده

دشواری و غرابت، صفتی است که از دیرباز دیوان خاقانی بدان موصوف بوده است. بخش قابل توجهی از دشواری‌های این دیوان، برخاسته از پشتوانه فرهنگی گسترده‌ای است که شاعر مضامین، تصاویر و تعابیر بدیع و گونه‌گون را بر بنیان آن استوار ساخته است. طریق غریب خاقانی در سخنوری چنان رقم خورده است که برای دوری جستن از مستعملات، آگاهی‌های مختلف را با توان هنری خود پیوند می‌دهد و سخنی پراچ و فاخر می‌آفریند. استعداد شگرف سخن‌آرایی و ظرافت خاقانی در به کارگیری این پشتوانه سبب می‌شود تا سخن او رنگ خشک تعابیر علمی و غیر ادبی را به خود نگیرد. گزاره‌های پزشکی بخشی از پشتوانه فرهنگی خاقانی است که وی به طور چشم‌گیری در سخن‌آرایی از آن بهره گرفته است. طب با وجود پزشکان بزرگی چون زکریای رازی، مجوسی اهوازی، ابوعلی سینا، اسماعیل جرجانی و... در دوران حیات شاعر، پیشرفت قابل توجهی داشت. پرورش و دستگیری‌های عمو (کافی‌الدین عمر) و پسرعمو (وحیدالدین) در این باب نیز خاقانی را بی‌نصیب نگذاشته بود. همچنین محیط ادبی زمان این شاعر پراطلاع می‌طلبید که وی فردی عالم و دانشور باشد، خصوصاً که رقبا و بلکه خصمان برجسته‌ای چون ابوالعلاء گنجوی و دیگران را در برابر خود می‌دید. رسالت این جستار، پژوهش در داروهای حیوانی به عنوان گوشه‌ای از این گزاره‌ها است.

### واژه‌های کلیدی

خاقانی، دیوان، پشتوانه فرهنگی، آگاهی‌های پزشکی، داروهای حیوانی.

## ۱- مقدمه

افضل‌الدین بدیل خاقانی شروانی، شاعری صاحب سبک است و «طریق غریب» او تئوری خاص خود را دارد. او از نخستین شاعران پارسی‌گو است که رفتار هنری ویژه و سازمانمندی در پیش گرفته است و سخنش از بوطیقای شگفتی پیروی می‌کند. دیوان خاقانی به جهت در برگرفتن اشارات نجومی، پزشکی، مذهبی (اسلامی و ترسایی و...)، اساطیری، تاریخی، رسوم و فرهنگ عامیانه و...، جایگاه والایی در ادب پارسی دارد. همین پشتوانه فرهنگی گسترده و متنوع، شرح و تصحیح دیوان او را دشوار کرده و سبب دیرآشنایی مخاطب با شاعر شده است. می‌توان برجسته‌ترین شاخص سطح فکری طریق غریب خاقانی را استفاده گسترده از همین اشارات و باورهای مختلف و متنوع دانست. او با بهره‌گیری از پشتوانه فرهنگی گونه‌گونش به عنوان ماده خام، دست به خلق مضامین، تعبیر و تصاویر دیگرگونی می‌زند تا سخنش را از دام ابتدال و تکرار برهاند. فروزانفر بحق گفته است که معلومات خاقانی در قوت وی بر ابداع ترکیبات و کنایات دلپذیر دستیاری قوی بوده است؛ چه پس از تتبع و نظر ژرف بدین نتیجه می‌رسیم که رابطه معنوی بسیاری از آن مفردات در حال ترکیب، زاده تدر علمی و اطلاعات وسیع شاعر است. در حقیقت، تبرز و قوی‌دستی او در همه یا غالب علوم اسلامی و اطلاعات از عادات و رسوم طبقات مختلف دانشمندان و پیشه‌وران و مذاهب فلاسفه و ارباب دیانات و از همه بیشتر آرای مسیحیان به هیچ روی قابل انکار نیست و تأثیر آن در قصایدش در لفظ و معنی آشکار است و جز با راهنمایی و کمک آن علوم و اطلاعات، مقاصد او را نتوان یافت (رک: فروزانفر، ۱۳۵۸: ۶۲۰-۶۱۵ و شفیع کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۳۵).

بخش قابل توجهی از پشتوانه فرهنگی خاقانی، آگاهی‌های پزشکی اوست. طب با وجود پزشکان بزرگی چون زکریای رازی، مجوسی اهوازی، ابوعلی سینا، اسماعیل جرجانی و...، در دوران حیات شاعر پیشرفت قابل توجهی داشت. پرورش و دستگیری‌های عمو (کافی‌الدین عمر) و پسرعمو (وحیدالدین) نیز در این باب خاقانی را بی‌نصیب نگذاشته بود. خاقانی خود هم فردی اهل مطالعه بود و به گواهی منشآت کتابخانه‌ای غنی داشته است (خاقانی، ۱۳۸۴: ۲۷۲). همچنین محیط ادبی زمان او می‌طلبید که وی فردی عالم و دانشور باشد، خصوصاً که رقبا و بلکه خصمان برجسته‌ای چون ابوالعلاء گنجوی و دیگران را در برابر خود می‌دید. شاید عامل دیگری نیز در آگاهی‌های خاقانی از پزشکی مفید بوده باشد و آن، برخی از بیماری‌ها و مشکلات جسمانی بوده که وی از آن رنج می‌برده است. جلوه‌های هنری طب (مضامین و تصاویر) در دیوان خاقانی، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، در خور پژوهش اساسی و بایسته است؛ شگرد خاص خاقانی و ظرافت برجسته‌ای که شاعر در به کارگیری این مواد خام به کار برده سبب شده است تا بسیاری از مضامین و تعبیر او از تازگی خاصی برخوردار باشد، بدان سان که جز با دقت و تأمل بسیار شناخته نشوند. جستار حاضر به تحقیق در باب داروهای حیوانی به عنوان گوشه‌ای از آگاهی‌های طبی خاقانی می‌پردازد.

## ۲- پیشینه

در باب طب در ادب فارسی تاکنون مطالعاتی صورت گرفته است؛ عمده‌ترین این تلاش‌ها را می‌توان فرهنگ اصطلاحات طبی در ادب فارسی و کتاب طب و مضامین طبی و بازتاب آن در ادب فارسی دانست. تألیف‌های تخصصی تری نیز دیده می‌شود که به بررسی پزشکی در یک متن مشخص می‌پردازند. در باب خاقانی نیز تألیفاتی وجود



دارد که شاید مهم‌ترین آن کتاب پنجنوش سلامت (دفتر چهارم شرح مشکلات خاقانی) از عباس ماهیار باشد. بر این کتاب، اشکالات و ایرادات متعددی وارد است که نگارنده این سطور در دو جا بدان پرداخته است. (رک: مهدوی‌فر، ۱۳۹۲ الف: ۴۹- ۳۱ و ۱۳۹۲ ب: ۱۰۶- ۵۹)؛ با این حال و با وجود فوایدی که برای این آثار می‌توان قائل شد، برخی از مطالب و مضامین طبی در متون کهن و بالخصوص دیوان خاقانی نیاز مبرم به کندوکاو بهتر و بیشتر دارد.

### ۳- روش پژوهش

این پژوهش، از میان آگاهی‌های پزشکی دیوان خاقانی، داروهای حیوانی را اساس تأمل خود قرار داده است. نگارنده بر آن بوده است تا با بهره‌گیری از منابع اصیل و کندوکاوی دو سویه در دیوان و منابع مذکور، حق مطلب را ادا کند. بدین منظور، ابتدا هر یک از این داروهای حیوانی و اشاره یا اشارات شاعر بدان‌ها بیان شده است سپس به پژوهش در باب آنها پرداخته شده و توضیحاتی در خور توجه برای هر دارو آمده است.

### ۴- بحث اصلی

#### ۴-۱- افعی

گر برسد دست، جهان را بخور

ز آن مکن اندیشه که ناپاک شد

خوردن افعی همه تریاک شد  
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۶۶)

اطبا برای گوشت افعی خواص قابل توجه متعددی برشمرده‌اند؛ به جهت این خواص، نه تنها از گوشت افعی در تهیه تریاقات بهره برده می‌شد بلکه از آن قرص‌هایی تهیه می‌کردند که در ردیف مهم‌ترین تریاک‌ها یا پادزهرها بود. تریاک در تعبیر قدما به مفهوم پادزهر است و آنچه امروزه تریاک نامیده می‌شود -و قدما بدان افیون می‌گفتند- قسمی از این دسته است که به طریق مجاز استعمال می‌شود.<sup>۱</sup> پادزهر در اصطلاح اطبای قدیم عبارت از دارویی است که سلامت و نیروی آدمی را نگه می‌دارد و می‌تواند زیان سم را دفع کند (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۳/ ۳۵). عقیلی در باب پادزهر و تریاک می‌گوید: «آن است که تأثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح به طریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آن‌ها به حدی باشد که بر دفع و رفع نکابت و اذیت سم مؤذی، یاری و مقاومت نماید و آنکه افیون را تریاق می‌نامند، مجاز است به جهت آنکه حافظ القوت است و در این امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد» (عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۸/ ۴۸)؛<sup>۲</sup> از مهم‌ترین پادزهرها، می‌توان به تریاق فاروق (تریاق کبیر) و تریاق افعی (تریاق الحیه) اشاره کرد که هر یک نسخه یا نسخه‌های خاص خود را دارد (رک: ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۷/ ۲۸۹-۲۳۵)؛<sup>۳</sup> خاقانی در بیت دیگری به گونه‌ای سر به مهر، به پیوند افعی و تریاک اشاره کرده است:

خضر ز توقیع تو سازد تریاک روح

چون به کفت برگشاد افعی زرفام، فم

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۲۶۳)

شیخ‌الرئیس خبر می‌دهد که «اندروماخس»<sup>۴</sup> به دارویی بودن گوشت ماران پی برد و آن را در تریاق به کار برد (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۷/ ۲۴۲ و جرجانی، ۱۳۸۴: ۴۳۴)؛ در افعال و خواص افعی نوشته‌اند: «چون با اندک نمک و شبت و

روغن زیتون بر آتش اخگر به ملایمت طبخ نمایند تا مهراً شود و گوشت آن را با گندنا تناول نمایند، مواد غلیظه را به طرف جلد دفع می‌کند و تحلیل می‌دهد. از خوردن بسیار آن بدن متقرح شده، مثل فلس ماهی پوست می‌ریزد و مقدار کم آن، اخلاط متعفنۀ لطیفه را مستحیل به قمل و کثیفه را به تقشر جلد دفع می‌کند و نفع می‌بخشد. خوردن آن جهت سموم مشربه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و ازاله برص و منع زیادتى خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوت‌های حیوانی و نفسانی و نیکویی ذهن و فکر و جهت لقوه و رعشه و امراض بارده عصبانی و طول عمر مؤثر است هرگاه به سال یک مرتبه تناول نمایند. ضماد گوشت کوبیده خام آن جهت دفع سمیت افعی گزیده و اقسام مارها به نهایت نافع و به جهت داء‌الثعلب و داء‌الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و چون شکم آن را چاک کنند و گرماگرم بر گزیده آن گذارند، وجع آن ساکن گرداند و سمیت آن را دفع نماید» (عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۱۵۱ و ۱۳۹۰: ۱/ ۲۸۱-۲۸۰ و نیز نک: حکیم مؤمن، بی‌تا: ۹۱-۹۰؛ ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۱۶۴/۲ و ۱۳۶ و جرجانی، ۱۳۸۴: ۲۷۴).

عمده‌ترین موارد مصرف گوشت مار یا افعی، ساختن قرص در تریاقات و فراهم کردن آبگوشت در درمان بیماری جذام بوده است. خاقانی در بیت زیر به قرص مار اشاره می‌کند و پیوند آن را با تریاک مورد توجه قرار می‌دهد:

از پی تهذیب ملک قبض کنی جان خصم      کز پی تریاک نوش نفع کند قرص مار

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۷۹)

چنان که اشاره شد، قرص مار را هم به صورت مستقل و هم به صورت جزئی از برخی تریاقات استفاده می‌کرده‌اند. به نظر می‌رسد مراد از «تریاک نوش» در این بیت همان تریاک فاروق باشد که برای آن خواص متعدد و برجسته‌ای ذکر کرده‌اند و به عقیده شیخ‌الرئیس، بهترین داروی ترکیبی است و در نسخه‌هایی که شیخ برای تریاق فاروق ارائه می‌کند، قرص ماران یکی از اصلی‌ترین عناصر است (رک: ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۷/ ۲۴۰-۲۳۵)؛ برخی دیگر، صریحاً آن را عمده و عمود (اصل) تریاق فاروق دانسته‌اند (رک: کمال‌الدین حسن شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۹۲-۱۸۷ و عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۲۸۹-۲۸۸)؛ قرص ماران خود ملطف و مبهی و مقوی حرارت غریزی، پادزهر سموم، و به جهت بقایای جذام و رفع تحلیل خلط محترق به طریق دفع به ظاهر جلد نافع بوده است (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۱۰۵۸-۱۰۵۷ و عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۲۹۵).<sup>۶</sup>

شیخ‌الرئیس آنگاه که به طور مستقل قرص ماران را مورد بررسی قرار می‌دهد، می‌نویسد: «مارها را در روزهای آخر بهار و سرآغاز تابستان شکار می‌کنند. ماری که برای ساختن قرص ماران به کار می‌آید، باید ماری باشد که سرش به پهنای زنده و به ویژه در نزدیکی گردن، پهنی سر شروع شود و گردنش بسیار باریک و دمش کوتاه باشد. در خزیدن، صدای خزیدن و آواز سوت و فوتش شنیده شود. رنگش خرمایی و مادینه باشد. نباید شاخدار و سفید و سیاه باشد، نباید دارای خال‌های ریز سفید و سیاه باشد و به سفیدی بزند. نباید مار را در سرزمین شوره‌زار مرطوب، در کنار رودخانه‌ها و در جای نمناک دره‌ها، در کنار دریا، در جنگل‌ها و میان درختان شکار کرد. باید در جایی مار مورد نیاز را شکار کرد که از زمین‌های نمناک، دور باشد. باید ماری را شکار کرد که بسیار تند حرکت و سریع باشد. وقتی در راه می‌خزد سرش را بلند نگاه می‌دارد. مار تنبل و کندرو به درد نمی‌خورد. تا ممکن است نباید همین که مار شکار شد کار را به تأخیر اندازی؛ بی‌درنگ و هر چه زودتر از طرف سر و دم چهار انگشت برهم نهاده را قطع کن. هرگاه مار مرد و از حرکت افتاد، شکمش را بدر و احشایش را بیرون آور و دور بریز. به ویژه مواظب باش که زهره‌اش را کاملاً پاک کنی و هیچ چیزی از آن باقی نماند. آنگاه بقیه را با آب و نمک بسیار خوب و با دقت بشوی. بعد از آن، آب را به وسیله نمک،

شور کن و مار را در آن نمکاب بپز. اگر شبت را هم با گوشت در دیزی ریزی، خوب است که در پختن مار کمک می‌کند. بگذار گوشت مار بپزد تا کاملاً از هم می‌پاشد و به آسانی بشود گوشت را از استخوان جدا کرد. گوشت را جدا کن و با استخوان کاری نداشته باش. گوشت را در هاون بریز و خوب بکوب تا کاملاً نرم و درهم آمیخته شود. بعد از آنکه گوشت مار خوب کوبیده شد، کعک در آن مخلوط کن. بعد از مخلوط کردن و درهم سرشتن گوشت مار و ساییده کعک، قرص‌های تنک و نازک از آن بساز و در سایه بگذار تا خشک می‌شوند. نباید به هیچ وجه، چه در هنگام کوبیدن و چه بعد از کوبیدن و قرص شدن، یک ذره آفتاب بر آن آید و باید همیشه در سایه باشد؛ اگر کمترین تابشی از آفتاب بر آن آید، خاصیت گوشتش از بین می‌رود و به کار دارو نمی‌آید. این گوشت و به اصطلاح قرص‌های ماران، در علاج مارگزیدگی و مسموم شدن از سم‌خوردگی به کار می‌آید و بهره می‌دهد» (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۲/ ۲۴۱-۲۴۰ و نیز، نک: عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۲۹۵-۲۹۳).

تفلیسی نیز در *کفایة الطب* نوشته است: «ماسرجویه گوید که او را تریاک بزرگ خوانند، از بسیاری منفعت‌ها که اندرو باشد از آن جهت که داروهای کشنده و زهرها را سود دارد. افعی ماده جوان که به گونه سرخ بود، به هنگام بهار که آفتاب در برج حمل باشد بگیرند، هم در وقت چهار انگشت از سر و چهار انگشت از دمش بیفکنند و اگر در ساعت سر و دمش نیفکنند او متردد شود و زهرش در تن بپراکند و آنکه گوشتش به کار نیاید. پس چون سر و دمش بریده باشند، پوستش بکنند و شکمش بشکافند و هر چه درونش بود جمله را بیندازند و به آب، نیکش بشویند و گوشتش را در دیگی سفالین کنند و آب بر وی ریزند، چندان که زبرش برآید و چوب شبت و نمک کوفته با وی بیامیزند و به آتشی نرم چندان بپزند که ریزان شود، آنکه پیلایند و آب و استخوان را بیندازند و گوشت او را چندان که چهار یک او بود نان کره بیامیزند و هر دو را به هاون سنگین خرد بکوبند و بدان آب که پالوده‌اند این گوشت و نان کوفته همچون خمیر بسروشند و قرص کنند و هر قرصی مثقالی همه را بر طبق بگسترند و به سایه خشک کنند و در برنی آبگینه نهند و تا به وقت حاجت نگاهش دارند و قوت این قرص به دو سال بماند، آنکه ضعیف شود» (تفلیسی، ۱۳۹۰: ۴۴۲).

شاعر در دو بیت زیر به کاربرد گوشت افعی برای درمان جذامیان اشاره می‌کند:

کی طرفه گر عدو شد مجذوم، طرفه تر آن کافعی شده است رحمت ز افعیش می‌رسد ضر  
 افعی خورنده مجذوم ارچه بسی شنیدی مجذوم‌خواره افعی جز رمح خویش مشمر

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۹۴)

شیخ‌الرئیس در باب گوشت افعی برای درمان جذامیان می‌نویسد: «این را بدان که گوشت مار و نیرویی که در آن است از بهترین داروهای علاج جذام است. این مار معالج بیماری جذام بهترینش آن است که در کوه زندگی می‌کند، که اگر رنگش مایل به سپید باشد بسیار خوب است. مار را بگیر و سر و دم آن را یک دفعه قطع کن. باید هرچه در اندرون دارد، بیرون اندازی، با تره و شبت و نخود و اندکی نمک گوشت را در آب بپزی؛ آنقدر بپزد که گوشت از هم می‌پاشد، استخوان‌ها را از گوشت جدا کن و بیمار گوشت از استخوان پاک شده و آبگوشتش را با نان بی‌سپوس بخورد. این گوشت و آبگوشت مار خوردن ممکن است بهره‌اش زود نمایان نشود و بعداً یکباره حس شود که بسیار مفید بوده است. پیدایش بهره‌رسانی آن، این است که جذامی شروع به بادکردگی می‌کند و جسمش باد می‌کند و بعد از آن پوست می‌اندازد، پوست فاسد جای خود را به پوست تازه می‌دهد و گوشت فاسد شده تن جذامی نیز به گوشت درست تبدیل

شود و بیمار بهبود می‌یابد؛ و تا نبینی که باد کرده است، باید بر این گوشت و آبگوشت خوردن دوام یابد و تکرار شود» (ابن سینا، ۱۳۸۵: ۶/ ۴۰۶-۴۰۵ و نیز، نک: تفلیسی، ۱۳۹۰: ۳۴۵؛ ارزانی، ۱۳۸۷: ۱۱۵۱؛ چغمینی، ۱۳۸۳: ۱۴۴-۱۴۳؛ شهردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۸۹: ۲۰۵ و هروی، ۱۲۴۶: ۲۸).

یکی دیگر از وجوه درمان جذامیان با افعی را خوردن شرابی دانسته‌اند که افعی در آن افتاده یا در آن احیاناً مرده است؛ رازی در *الحوای* می‌گوید: یکی از افراد مبتلا به جذام به طور اتفاقی شرابی را که در آن افعی مرده بود می‌خورد؛ پس از خوردن آن شراب، پوست ضخیم بدن او می‌ریزد و گوشت باقی مانده، شبیه گوشت نرم حلزون و صدف و خرچنگ می‌شود و به طور کامل شفا می‌یابد. فرد جذامی دیگری همین اتفاق برای او رخ می‌دهد و شفای کامل می‌یابد. یک مرد فیلسوف نیز شراب فوق را به اختیار خود آشامید و مانند آن دو جذامی شفا یافت لیکن پوست بدن او پوسته پوسته گردید که من او را درمان کردم و در نتیجه شفا یافت. مردی که افعی صید می‌کرد و به تازگی دچار جذام شده بود، به او توصیه کردم که افعی را پس از پختن با آب و نمک بخورد، او نیز پس از اجرای این توصیه شفا یافت (رک: رازی، ۱۳۸۴: ۲۰/ ۲۱۷ و ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۶/ ۴۰۴).

#### ۴-۲- تریاک چشم‌گوزنان

مجوی از جهان مردمی، کاین امانت  
به نزدیک دور از خدایی نیایی  
ندانی که تریاک چشم‌گوزنان  
ز دندان هیچ اژدهایی نیایی؟  
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۱۹)

در اشعار خاقانی چند بار به تریاک چشم‌گوزنان اشاره شده است؛ تریاق چشم‌گوزنان یکی از انواع پادزهرهای حیوانی است که بنا بر برخی از منابع، به آن «تریاق اللحظه» یا «تریاق اللحظ» می‌گفته‌اند. نگارنده در قدیم‌ترین جایی که به این تریاق برخورد کرد، *الجماهر ابوریحان* است؛ آنجا که در مورد «حجر التیس» می‌گوید: «و یشبهه تریاق اللحظه، یلقط من عیون الأیایل و هو کالرمص فی مآقیها» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۷۴: ۳۳۰)؛ جوهری نیشابوری ظاهراً با توجه به همین سخن می‌نویسد: «و نوع دیگر از تریاق که آن را تریاق اللحظه گویند و آن همچمو رمصی [= چرک گوشه چشم] باشد که بر گوشه چشم بز کوهی مجتمع شود، بر آن بز کوهی که یاد کرده شد و آن نیز پازهر بزرگ است و مجرب» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۳۷)؛ و مراد او از «بز کوهی که یاد کرده شد» همان بز کوهی است که حجرالتیس را از او به دست می‌آورند. این اشاره در شعر سخنور هم‌عصر خاقانی، نظامی گنجوی نیز آمده است:

گوزن از حسرت این چشم‌چالاک  
ز مژگان زهر پالاید نه تریاک  
(نظامی، ۱۳۸۴: ۳۱۶)  
اشک تو اگر چه هست تریاک  
ناریخته به چو زهر بر خاک  
(نظامی، ۱۳۸۵: ۱۲۲)

پژوهش و کندوکاو در منابع مختلف نشان می‌دهد می‌توان پیوند گوزن و تریاک را در سه وجه خلاصه کرد؛ وجه اول اینکه گفته‌اند سنگی در شیردان گاو کوهی (گوزن، ایل) تگون می‌یابد که آن را حجر الأیل یا بادزهر گاوی می‌نامند (عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۳۳۶)؛ حکیم مؤمن می‌نویسد: «نوعی از فادزهر حیوانی، حجر الأیل است که از گاو کوهی گیرند، گویند که بهترین فادزهر است و موافق جمیع امزجه بالخاصیه و چون سه روز هر روز نیم‌دانگ از آن بنوشند، هیچ سمی در مدت حیات در او اثر نکند و در سایر افعال مثل فادزهر معدنی است» (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۱۳۱)؛ ابن

البيطار در باب ایل (گوزن) می‌گوید: «إن البادزهر الحيوانی حجر يوجد في قلبه و هو من أفضل الأدوية لسائر السموم» (ابن البيطار، بی‌تا: ذیل ایل)؛ وی در باب پادزهر آورده است: «و الحيوانی منه و هو الموجود في قلوب الايائل أفضل من جميع هذه الأوصاف حتى أنه إذا حك بالماء على مسن و سقى منه كل يوم وزن نصف دائق للصحيح على سبيل الاستعداد و التقدم بالحوطه يقاوم السموم القتاله و حصن من مضارها و لم يخش منها غائله و لا إثاره و خلط خام كما يخشى من المثروديطوس، و لا يضر المحرورين و لا المنحفين لأنه إنما يفعل ذلك لخاصيه جوهره» (ابن البيطار، بی‌تا: ذیل بادزهر)؛ و حزين آورده است: «فادزهر که در جوف گوزن برآید بهترين فادزهرهاست» (حزين لاهیجی، ۱۳۷۷: ۲۹۱)؛ لغت‌نامه نیز به نقل از معرفه الجواهر آورده است که: «پادزهر بقری یا گاوی در مراره گوزن پدید آید» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل پازهر).

این وجه درست می‌نماید زیرا پادزهر حیوانی در شیردان، معده و یا شکمبه برخی از جانوران و نشخوارکنندگانی چون بز کوهی و گاو کوهی (گوزن) و حتی میمون پدید می‌آید (رک: تاج‌بخش، ۱۳۸۴: ذیل حجرالتیس)؛ سخن محمد بن منصور نیز این رای را قوت می‌بخشد: «جمعی برآند که پازهر حیوانی دو قسم است: بقری و شاتی. پازهر بقری، سنگی زرد نرم گرد است به سان زرده تخم مرغ و آن را از دانگی تا چهار درم یافته‌اند. و پازهر شاتی، سنگی سبز رنگ است که آن را حجرالتیس گویند» (محمد بن منصور، ۱۳۳۵: ۲۳۴)؛ وی در باب مکان‌های تکون این پادزهر نیز می‌نویسد: «جمعی برآند که پازهر بقری در مراره گوزن و پازهر شاتی در جوف نوعی از گوسفندان وحشی که در حدود فارس می‌باشند تکون می‌یابند» (محمد بن منصور، ۱۳۳۵: ۲۳۵).

وجه دوم مربوط می‌شود به آنچه اطبا آن را «زوفای رطب» نامیده‌اند. «زوفای» را بر دو نوع یابس (خشک) و رطب (تر) تقسیم کرده‌اند. در باب زوفای رطب گفته‌اند که به دو شیوه پدید می‌آید: اول اینکه چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران گوسفند جمع و منعقد می‌گردد و به فارسی، «سنگل میش» و به ترکی، «شقلداق» می‌گویند (رک: حکیم مؤمن، بی‌تا: ۴۵۸؛ ابن سینا، ۱۳۸۵: ۲/۱۳۳ و جرجانی، ۱۳۸۴: ۲۴۸)؛ این زوفای اثر چریدن گیاهی شیردار و با حدت به دست می‌آید که بیشتر از منافذ به طریق ترشح است (رک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۴۸۱؛ ابن سینا، ۱۳۸۵: ۲/۱۳۳؛ ابوریحان بیرونی، ۱۳۵۸: ۳۵۱ و ابن البيطار، بی‌تا: ۱۷۳).

دوم اینکه گفته‌اند ایل چون افعی را بخورد پیشانی آن عرق کند و آن عرق منعقد گردد و آن را زوفای تر می‌نامند (رک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۴۸۲)؛ حسن تاج‌بخش در این باب سخن شایان ذکری دارد: «ابوریحان بیرونی به نقل از ابن‌ماسویه در مورد زوفای تر گوید: 'قال و هو نوعان احدهما من اجتماع العرق علی جبین الايل و لذلك فی طبعه قوه دافعه شر السم، لان الايل يأكل الافعی فاذا اكلها تحرك القوه الطبيعيه الدافعه لشر السم، فيجتمع العرق علی جبينه و يتكاف فهو الزوفا الجيد الغايه". این تحقیق ابن‌ماسویه و بیان بیرونی را باید فرضیه تولید پادتن (Antibody) به حساب آورد که حدود ۹۰۰ سال پیش از تحقیقات جدید در مورد پادتن ابراز شده است. زوفای تر، پادزهر زهرها یا پادزهر مارگزیدگی، ترشحات و عرق پیشانی گوزن است؛ گوزن به خوردن افعی عادت دارد و در این کار با قدرت ذاتی با زهر مقابله می‌کند و در این جریان، پادزهر افعی در ترشحات او ظاهر شده و از پیشانی او به بیرون تراوش می‌کند و چون برخورد با زهر مکرر می‌گردد، از این عرق که به تدریج کثیف و غلیظ شده، زوفا حاصل می‌شود که تریاق مارگزیدگی است» (تاج‌بخش، ۱۳۸۴: ذیل زوفای رطب).<sup>۸</sup>

بنابر بر آنچه در شعر خاقانی و نظامی آمده و در برخی از متون دیگر نیز بدان اشاره شده تریاق گوزنان از راه چشم

نیز حاصل می‌شده است. در عجائب‌المخلوقات طوسی آمده است: «گاو کوهی مار خورد، چون تبش زهر به وی رسید، آب از دیده وی بیرون آید و در کنار چشم منعقد گردد، آن پازهری نیکو بود» (طوسی، ۱۳۸۷: ۵۵۵)؛ در *حیاء الحیوان* نیز آمده است: «و هو مولع بأكل الحيات يطلبها حيث وجدها و ربما لسعته تسيل دموعه الى نقرتين تحت محاجر عينيه يدخل الاصبع فيهما فتجمد تلك الدموع و تقصير كالشمس فيتخذ درياقاً لسع الحيات و هو البادزهر الحیوانی و أجوده الاصفر و أماكنه بلاد الهند و السند و فارس و اذا وضع على لسع الحيات و العقارب نفعها و ان أمسكه شارب السم فی فيه نفعه و له فی دفع السموم خاصية عجيبة». (الدمیری، بی تا: ۹۸ / ۱).

در رساله گوهرنامه محمد بن منصور مطلب قابل توجهی به این شرح آمده است: «در مکان تکون پازهر حیوانی خلاف است؛ جمعی برآند که در زمینی از حدود چین که از کثرت مار، آمد شد صبا و شمال دشوار است و از بسیاری آب روان... از هر سویی رودی می‌رود، گوزنان مارخوار بسیار هست؛ و چون از بسیاری خوردن ماران حرارت بر مزاج گوزنان استیلا یابد، در آب غوطه خورند چنان که ایشان را غیر سر از آب بیرون نباشد و زمان‌ها در آب توقف نمایند؛ در این اثنا، بخاری از اعضای ایشان برخیزد و رو به سوی دریچه چشم ایشان نهد و چون به آن جا رسد، به آب انقلاب یابد و به سان اشک بیرون آید و در آن حفرها که در گوشه‌های چشم‌های گوزن واقع است گرد شود؛ چون گوزنان از آب بیرون آیند و برودت هوا در گوشه‌های چشم‌های ایشان تأثیر کند، آب مذکور متحجر و منجمد گردد و چون این عمل مکرر واقع شود، حجر مذکور کبیر و ثقیل شود و بیفتد» (محمد بن منصور، ۱۳۳۵: ۲۳۵-۲۳۴)؛ دهخدا نیز مطلبی قریب به این سخن از *معرفة الجواهر* نقل کرده است (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل پازهر).

انصاری شیرازی در *اختیارات بدیعی* می‌نویسد: «بقوالوحش که به پارسى گاو کوهی گویند، بینی بر سوراخ مار نهد و به نفس، مار را به خود کشد و مار به تعجیل بیرون آید، مانند آهنی که به مغناطیس چسبد و از دنبال مار خوردن گیرد، مار اضطراب کند تا جایی از اعضای وی نگیرد و نتواند تا تمام خورد. مدتی در گاو شورشی در چشم پیدا شود و آب از چشم وی روان گردد و در کنج چشم گودی هست، آنجا جمع شود و ببندد به مرور روزگار مانند وسخی گردد، چنان که در گوش می‌یابند، و چون وی را بکشند آن وسخ برگیرند و در سموم عمل تریاق فاروق می‌کند» (انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۴۸)؛ در *تحفة المؤمنین* نیز در باب گوزن آمده است: «چرکی که در جوف تحت چشم او جمع می‌شود و عوام تریاک گاو کوهی نامند، در رفع سموم حیوانی قوی‌تر از تریاق فاروق است و هرگاه طفلی را بعد از ولایت قبل از اینکه او را شیر دهند، قدر یک حبه از آن چرک حل نموده در کامش کنند، مادام‌الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از رویت آن طفل، مار سست شود و حرکت نتواند کرد و مجرب است» (حکیم مؤمن، بی تا: ۱۳۱ و نیز، نک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۱۹۳).<sup>۹</sup>

پیدااست که خاقانی و نظامی مثل محققان اخیر فکر می‌کرده‌اند و یا شاید تحت تأثیر رای این حکما بوده‌اند. اگرچه دور نمی‌نماید که گوزن (گاو کوهی یا ایل)، به هر سه طریق یادشده پادزهر تولید می‌کرده است. خاقانی در ابیات زیر نیز از این پادزهر یاد کرده و در بیتی آن را «تریاک شفا» خوانده است:

مهره افعی است آن لب زهر افعی پاش چیست؟ ای گوزن آسانه من زنده به تریاک توام؟

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۳۴)

چون گوزن از پس هر ناله بباید سرشک کز سرشک مژه تریاک شفایید همه

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۰۸)

عقرب ندانم اما دارد مثال ارقم  
در دیده چون گوزنان تریاق روح پرور  
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۸۸)

هم در او افعی گوزن آسا شده تریاق دار  
هم گوزنانش چو افعی مهره دار اندر قفا  
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۹)

و در ختم الغرایب آمده است:

تریاکده اوست، مشکده او  
چون چشم گوزن و ناف آهو  
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۰۴)

#### ۴-۳- مهره خر (خرمهره)

مهره خر آنکه بر گردن نه در گردن بود  
به ز عقد عنبرین خوانم چه بی معنی خرم  
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۲۵۰)

مراد از مهره خری که در گردن باشد، قسمی پادزهر حیوانی به نام خرمهره یا مهره خر است. در فرخ‌نامه آمده است: «در کتاب نیرنج گفته‌اند هر به چندی بعضی از خران را در گردن چیزی پدید آید بر مثال مهره‌ای و آن پازهری بزرگ است و چاره در گرفتن آن چنان است که استره‌ای برگیرند و به چابک دستی آن جایگاه بشکافند و بیرون آرند و به تازگی نرم باشد و در آب افکنند، سنگی گردد زردفام و آن پادزهری باشد به غایت سودمند گزندگی و ریش‌ها و ورم را و زهر داده را و مبالغ علت‌ها علی‌الخصوص هرچه تعلق به زهر دارد. و هر که با خود دارد، به چشم مردم عزیز باشد و قیمتی نهند آن را» (جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۳۲-۳۱)؛ در تنسوخ‌نامه آمده است: «آن سنگی است سفید، درشت پوست. شکل بیضه و محک آن سفید باشد. در اندرون بعضی از آن چیزی می‌باشد مثل تخمی باریک، گویی جوی است و به غایت نازک. و آن ماده که این مهره ازو متولد می‌شود، در حوالی گردن خر می‌خیزد و به روزگاران منجمد و متحجر می‌گردد. و این نیز در عداد پادزهر است لکن قوت او به درجه حجرالتیس نرسد. و اگر آن را مصول کنند و بر کژدم‌گزیدگی طلی کنند، در حال درد ساکن کند و شفا یابد که مجرب است. و گفته‌اند که در گزیدگی بعضی از ماران طلی کنند، مضرت زهر باز دارد» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۱۴۲-۱۴۱ و نیز، نک: کاشانی، ۱۳۸۶: ۱۵۷).

جوهری نیشابوری در صفت خرمهره و خواص آن می‌نویسد: «خرمهره حجری حیوانی است و شکل آن چون بیضی بود و لون آن سپید باشد و مطلع ظاهر آن درشت باشد و دور از ملاست. و بعضی باشد که سطح ظاهر آن در غایت خشونت باشد گویی که سیب است یا خوف [خوخ؟]. و مبرد قبول کند و محک آن سپید باشد، به پولاد آبداده سوراخ کنند. و در میان بعضی از آن چیزی باشد مثل تخم، باریک گویی چویی است به غایت باریک. و آن ماده‌ای که خرمهره از آن خیزد در حوالی گردن متولد می‌شود و به روزگار منجمد و متحجر می‌شود و آن نیز در عداد پادزهرست، لکن قوت آن به درجه حجرالتیس نرسد. و اگر آن را مصول کنند و بر کژدم‌گزیدگی طلا کنند در حال درد ساکن شود و شفا بود و این مجرب است. و گفته‌اند بر گزیدگی بعضی از ماران طلا کنند، مضرت زهر را باز دارد» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۳۹).

محمد بن منصور نیز می‌نویسد: «خرمهره، مهره سفید بزرگ درشت اندام است که بر او دانه‌هایی بود و در شکل به مار مهره غریب است و در قفای بعضی خران به میانه پوست و گوشت تکون می‌یابد و کم خر را مهره بود. و خرمهره زهرها را نافع بود و مسحوق آن به مدقوق دهند و قیمتی ندارد زیاده» (محمد بن منصور، ۱۳۳۵: ۲۳۷). در منافع حیوان

آمده است: «مهرة خر، سنگی سپید باشد در زیر دهانش و در خر وحشی نیز باشد. به آب سحق کنند. سگ دیوانه گزیده را و تمامت زهرها نافع باشد چون بخورند» (مراغی، ۱۳۸۸: ۹۲)؛ در عجائب المخلوقات طوسی نیز ذیل «حجر پادزهر» آمده است: «اجناس بود، از جمله یکی در گردن مار یابند و آن را قیمتی بود. و دیگر در گردن خر غده‌ای باشد آن را بردارند، متحجر شود، بسایند و بر گشته ذوات السموم کنند زهر از مسام بیرون آرد» (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۴۰ و نیز، نک: مهدوی‌فر، ۱۳۹۰ الف: ۳۶-۳۵).

#### ۴-۴- سقنقور

نوعروس از ره‌نشینان شکر کی گوید بدانک دام عنین از سقنقور مزور ساختند

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۱۵)

حزین لاهیجی در باب سقنقور می‌نویسد: «گویند از نسل تمساح است، آنچه در آب مانده پرورش یابد، نهنگ شود و اگر به کنار افتد و در خشکی و ریگ تربیت یابد، سقنقور شود. آن را در قوت باه اثری تمام است و هر چه زیاده پخته شود، تقویت باه زیاده کند و گوشت و پیه آن هر دو مهیج قوی است» (رک: حزین لاهیجی، ۱۳۷۷: ۳۰۶)؛ شیخ‌الرئیس می‌نویسد: «آرزوی جماع را به حدی برانگیزد که تا سوپ جو و کاهو نخورند فرونشیند» (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۲ / ۲۵۱)؛ وی همچنین می‌نویسد: چربی آن شهوت‌انگیز است تا چه رسد به گوشتش و به ویژه گوشت ناف و پیرامون کلیه و به ویژه پیه کلیه‌اش که بسیار شهوت‌انگیز است (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۲ / ۷۴)؛ و نیز، نک: قزوینی، ۱۳۶۱: ۱۴۴-۱۴۳)؛ جاحظ در باب سقنقور می‌نویسد: «و اما قول کثیر من العلماء و من نقب فی البلاد و قرأ الکتب، فأنهم یزعمون أن للسقنقور أیرین و هو الذی یتداوی به العاجز عن النکاح، لیورثه ذلک القوة» (الجاحظ، ۱۳۸۴: ۶ / ۵۷). رازی به نقل از دیسقوریدوس آورده است: «مقدار چند درهم از قسمت بعد از کلیه‌های آن را شراب بیاشامند، باه را بسیار تحریک خواهد کرد تا حدی که فرد مصرف‌کننده برای تسکین یافتن، نیاز به آشامیدن عدس با آب سرد خواهد داشت» (رازی، ۱۳۸۴: ۲۱-۲۲ و نیز، نک: شهردان بن ابی‌الخیر، ۱۴۲۱: ۳۱۵۵؛ الدمیری، بی‌تا: ۲ / ۲۵-۲۴ و العمری، ۱۹۹۶: ۱۹۹-۱۹۸).

دنیسری می‌نویسد: «گوشت سقنقور چون بخورند قوت مجامعت را بیشتر کند و این قوت را آن وقت دارد که به وقت هیجان گیرند (دنیسری، ۱۳۵۲: ۲۴۱ و نیز، نک: مراغی، ۱۳۸۸: ۱۵۹؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۶۰۷ و جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۹۱)؛ در نزهت‌نامه علائی آمده است: «سقنقور منی را زیاده کند و از اعضای او گرده و پیه و ناف بهتر است و هر که از او یک درم بخورد، شهوتش به حد کمال رسد و قضیب را قایم سازد و نیارآمد تا شوربای عدس نخورد. گوشت او آن وقت، قوت تمام دهد که به وقت هیجان گیرند و آلا به دیگر وقت‌ها بسی قوت ندارد و هرچه مهتر باشد بهتر» (شهردان بن ابی‌الخیر ۱۳۶۲: ۱۸۴-۱۸۳؛ طبری، ۱۳۷۱: ۲۱۴ و ۵۳؛ گیلانی، ۱۳۹۱: ۱۱۲ و ابوعلی، ۱۳۸۸: ۵۶-۵۵)؛ حکیم میسری سروده است:

نباشد باه را به از سقنقور قضیب سست را او خود دهد زور

(میسری، ۱۳۷۳: ۳۴)

#### ۴-۵- دُر و مروارید

صدف که دُر را در دل خود می‌پروراند، در شمار جانوران دریایی است. در باب چگونگی به وجود آمدن مروارید نوشته‌اند «صدف چون پنج‌ساله گردد، در اوائل حمل هنگام باران به روی آب آید و لب را گشاید؛ چنان که آب دریا به



درون آن نرود و چون آب باران در آن افتد، لب فرو بندد و به قعر دریا رود. و چون آفتاب به جوزا رسد باز به روی آب آید و روی به آفتاب دهد تا هنگام غروب، پس به قعر دریا رود و همچنین هر روز تا اول سرطان، بعد از آن جنین مروارید در جوف آن منعقد شود و صدف قعر دریا گیرد» (حزین لاهیجی، ۱۳۷۷: ۱۶۵-۱۶۴)؛ این پیوند بسیار مورد توجه شاعران قرار گرفته است و بر پایه آن، تصاویر و مضامین متعددی آفریده شده که از آن جمله است:

شاه جهان ابرذات و بحرصفات است      ز آن صدف ملک ازو چنین گهر آورد

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۴۹)

خاقانی و بحر سخن و حضرت خاقان      لفظش صدف و این غزلش دُرّ بهایی

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۳۵)

اطبا برای مروارید، خواص طبی قابل توجهی برشمرده‌اند؛ خاقانی در بیتی به پیوند مروارید و مفرّح اشاره کرده است:

ساغر از یاقوت و مروارید و زر      صد مفرّح در زمان آمیخته

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۹۱)

در باب این پیوند گفته‌اند: «اگر مروارید را موصول کنند و در مفرّحات به کار دارند، دل را قوت دهد و خون دل را صافی کند و روح را قوت دهد و دفع مواد سودایی کند و خفقان و ضعف دل را نافع بود و خوف و فزع را که ماده سوداست دفع کند و مدد روح حیوانی کند» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۷۸)؛ شیخ‌الرئیس در *ادویه قلبیه می‌نویسد*: «مروارید مقوی و مفرّح دل بود بالخاصیه و قبض و نورانیت و اعتدال مددکار خاصیت او شده‌اند. سودایی مزاج را بسیار نافع باشد. سوده او با روغن گاو در دفع زهر، عظیم سودمند است. خفقان را نفع کند و نگاه داشتن او در دهان، قوت دل دهد» (ابن‌سینا، ۱۳۸۷: ۱۶۳ و نیز، نک: موسوی، ۱۳۸۳: ۳۷۱).

صاحب تحفه، مروارید را در تفریح قوی‌تر از طلا دانسته که خواص در اجزاء بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و خوف و فزع سوداوی است. نگاه داشتن آن مقوی دل و در دهان داشتن آن جهت ازاله غم و ضعف دل مؤثر است (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۷۷۴-۷۷۳ و نیز، نک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۷۹۹)؛ دنیسری در باب خاصیت دُرّ می‌نویسد: «دل را شاد کند و غم و اندوه را از دل ببرد و خون را لطیف کند و جگر گرم را به اعتدال آورد و هضم را قوی گرداند و از جمله جواهر به طبع مردم بهتر سازد به سبب حیوانی که هم‌جنس مردم است» (دنیسری، ۱۳۵۰: ۱۵۳ و نیز، نک: ابن‌الکفانی، ۱۹۳۹: ۳۹؛ شهرمدان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۲۵۹؛ هرمس، ۱۳۹۰: ۱۸۹؛ یوسفی هروی، ۱۳۹۱: ۱۵۵؛ انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۴۰۰؛ تفلیسی، ۱۳۹۰: ۳۴۶ و شمس‌الدین آملی، ۱۳۸۹: ۳/۳۳۳).

خاقانی در بیت زیر به یکی دیگر از خواص پزشکی دُرّ اشاره کرده است:

پیش کان گوهر تابنده به تابوت کنید      تاب دیده به دو یاقوت و دُرّ بازدهید

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۶۵)

در باب دُرّ گفته‌اند که اکتحال آن جهت رمد و سلاق و ظلمه و بیاض و سبل و کمنه مفید است (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۷۷۴)؛ صاحب *جواهرنامه نظامی* می‌نویسد: «در داروهای چشم به کار دارند به سبب آن که نافع بود اعضایی را که حامل روح باصره‌اند و بدین سبب بصر را تیز گرداند و قوت دهد» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۷۸ و نیز، نک: قزوینی، ۱۳۶۱: ۲۰۲ و ابن‌سینا، ۱۳۸۷: ۱۶۳)؛ در *الابنیه آمده است*: «لؤلؤ سرد و لطیف است؛ چشم را قوت دهد و روشنایی تیز کند. رطوبت را اندر

چشم بخوشاند و جلا دهد» (هروی، ۱۳۸۹: ۳۰۳)؛ و در کفایة الطب آمده است: «و کوفته در چشم کنند، آب فرود آمدن به آغاز علت باز دارد و گر چشم و سرخی را منفعت کند» (تفلیسی، ۱۳۹۰: ۳۴۶ و نیز، نک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۷۹۹). محمد بن منصور می‌گوید: «مروارید بارد رطب است و چون با داروی چشم بیامیزند، روشنایی چشم را تقویت کند و چشم را از درد ننگه دارد» (محمد بن منصور، ۱۳۳۵: ۲۰۱ و نیز، نک: جواهرنامه، ۱۳۴۳: ۲۸۴ و شهردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۲۵۹). در نوادر التبادر آمده است خاصیت دُر آن است که رطوبت را که در چشم باشد ببرد و چشم را روشن گرداند (دنیسری، ۱۳۵۰: ۱۵۳)؛ همچنین نوشته‌اند: اگر در میان داروهای چشم کنند، روشنایی چشم زیاده کند و چشم را از رنجوری نگاه دارد (شمس‌الدین آملی، ۱۳۸۹: ۳/ ۳۳۳ و نیز، نک: انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۴۰۰؛ ابن‌الکفانی، ۱۹۳۹: ۳۹؛ هرمس، ۱۳۹۰: ۱۸۹ و یوسفی هروی، ۱۳۹۱: ۱۵۵).

#### ۴-۶- سرطان (خرچنگ)

خور به سرطان مانده تا معجون سرطانی کند      زانکه معلول است و صفرا از رخسان انگیخته

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۳۹۵)

معلول در این بیت به مفهوم مسلول است؛ ابن‌منظور در وجه تسمیه آن در ذیل «سل» آورده است که سل به سبب لاغری مفرط و سبک شدن جسم، از طریق غیر قیاس لغوی سل نامیده شده است (رک: ماهیار، ۱۳۸۴: ۲۱۱)؛ از سوی دیگر، سرطان و معجون آن برای مداوای بیماری سل مفید است: «گوشت او خار و پیکان برآرد. طبخ او و گوشت او خداوند سل را سود دارد، بریان کنند و بکوبند و با انگبین بسرشدن گزیده کلب الکلب را سود دارد» (جرجانی، ۱۳۸۴: ۲۷۷). شیخ‌الرئیس می‌نویسد: گوشت خرچنگ و آبگوشت او، به ویژه اگر با شیر ماچه خر باشد، در علاج سل نافع است (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۲/ ۲۴۰ و ۳/ ۵۰۹). در الحاوی آمده است که گوشت سرطان و شوربای آن برای افراد مبتلا به سل سودمند است (رک: رازی، ۱۳۸۴: ۲۱/ ۱۱).

صاحب‌الایینه می‌نویسد: «سرطان، سل را منفعت کند، چون با گل مختوم و صمغ عربی و کثیرا و رُب السوس بیامیزی» (هروی، ۱۳۸۹: ۱۹۳)؛ صاحب‌اختیارات بدیعی ذیل «سرطان نهری» آورده است که: «بهترین آن بود که خرچنگ جوی بود و بزرگ بود و در آب‌های شیرین بود و طبیعت وی سرد و تر بود. مسلول را سودمند بود خصوصاً به شیر خر» (انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۱۹)؛ در تحفه آمده است: «مطبوخ دو سه عدد سرطان نهری که اطراف او را قطع کرده و جوف او را با آب خاکستر و خاک و نمک شسته و به آب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشّر طبخ داده بنوشند جهت سل و دق مجرب است و به دستور محرق و با صمغ عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد» (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۴۷۸ و نیز، نک: قزوینی، ۱۳۶۱: ۱۴۳)؛ همچنین آورده‌اند که: «بهترینش نهری بود، سرد و تر است در دویم. شوربایش مسلول را نفع دهد و باه برانگیزد و چون بسوزند و خاکستر وی با شیر خر، مسلول را دهند، نیک نافع آید» (یوسفی هروی، ۱۳۹۱: ۱۰۹)؛ حزین می‌نویسد: «گوشت سرطان مسلول را به غایت نافع است، خاصه اگر با شیر خر دهند و مار و کژدم‌گزیده را نافع است» (حزین لاهیجی، ۱۳۷۷: ۳۰۴ و نیز، نک: هروی، ۱۳۴۶: ۵۸؛ الأنطاکی، بی‌تا: ۸/ ۱۸۷؛ الدمیری، بی‌تا: ۲/ ۲۰ و تاج‌بخش، ۱۳۸۴: ذیل سرطان).<sup>۱۱</sup> حکیم میسری نیز سروده است:

منی و باه بفرزاید ز سرطان      برد وی درد سل از دردمندان

(میسری، ۱۳۷۳: ۳۴)

خاقانی مضمون بیت مورد بحث را بار دیگر نیز به کار برده است:

بیمار بوده جرم خور سرطانش داده زور و فر معجون سرطانی نگر داروی بیمار آمده  
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۳۹۰)

۴-۷- مهره مار

می‌داشتم چو مهره مارت ز دوستی دندان مار بر جگرم چون گماشتی  
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۸۰)

مهره مار (حجر الحیه / خرز الحیات / حجر الباذهر / مارمهره) یکی از پادزهرهای قوی و بر دو نوع حیوانی و معدنی است که خاقانی به نوع حیوانی آن اشاره دارد: «نوع حیوانی مهره مار در عقب سر افاعی می‌باشد و در همه افاعی یافت نمی‌شود بلکه به ندرت در بعضی. و چون از گوشت جدا کنند، نرم می‌باشد و بعد از رسیدن هوا متحجر می‌گردد و به قدر نصف صدفی مایل به درازی و خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب و مخطط به سه خط سفید و بعضی سفید و سست و معجول نیز می‌باشد؛ و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن گویند آن است که چون بر موضع گزیده مار بگذارند بچسبد و چون شیر بر آن بریزند، شیر منجمد و متغیر گردد و گفته‌اند که چون بعد از آن در شیر اندارند، شیر را منجمد کند و چون جذب تمام سم هم کرده باشد، دیگر نچسبد و شیر را منجمد نسازد. و در حین جذب، سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند به حال اصلی آید... و از خواص آن، این است که جهت سم مار قوی‌الاثراست» (عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۳۳۹)؛<sup>۱۲</sup> خواجه نصیر در تنسوخ‌نامه می‌نویسد: «آن را خرز الحیات گویند. از پس سر مارهایی بزرگ می‌گیرند. گرد باشد به درازی مائل و تیره رنگ باشد؛ و باشد که برو نشانی بود و چون بر پشم سیاه مالند، سفید شود و چون بر موضع زخم مار نهند و بر آنجا بندند، زردآب از آنجا روان گردد تا تمامت زهر از او برون آید. بعد از آن مهره از آنجا بازافتد. و اگر با خود دارند زهر کمتر کار کند. و در دیگر زهرها هم سودمند باشد. و چون بسایند و بر موضع زهر کشند، زهر بیرون کشد. و آن مهره‌ای که اصل و معتمد باشد، عظیم عزیزالوجود باشد» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۱۴۳-۱۴۲ و نیز، نک: محمد بن منصور، ۱۳۳۵: ۲۳۷-۲۳۶).

بیرونی در باب خرز الحیات می‌نویسد: «هذا یسمى بالفارسیه مار مهره و نسبة إلى الحیة من جهتین: إحداهما النفع من لسعها إذا حکت بلبن أو خمر و سقی. و فی کتاب الحاوی: أن حجر الحیه ینفع المسلوع بتعلیقہ علیہ و ربما کان هذا. و الاخری، أنها متولده فی الافعی مستخرجه منها؛ و کانت تخزن فی أيام الأكاسره فی جمله المغینات. قال نصر: أن الحوائین یطلبون أفعی خبیثه أکاله حیات فتکون هذه الخرزہ فی قفاها بیضاء تضرب الی اللؤلؤیه. و منها ما تکون سوداء مخاطبه للبیاض و ظهورها لا یکون إلا بعد استیفائها من أکل الحیات اربع مائه و اتخیل من کتاب الآیین مثل هذا العدد و لا تذکره حقیقه. قال: و إذا انعقدت فیها إخذوها عن جنیبتها بحدیدتین و یضغطونها حتی تنزعج و تتحرک ثم یشقون جلدھا بالمضع و یعصرونها حتی تبرز و یأخذونها و هی لینه فإذا ضرب الهواء صلبت و استحجرت» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۷۴: ۳۳۷-۳۳۶)؛ در عجائب المخلوقات قزوینی نیز ذیل «حجر الحیه» آمده است: «او را به پارسی مهره مار گویند، سنگی است چند فندقی کوچک و بر سر بعضی نقطه سیاه یابند. خاصیت او آن است که اگر کسی را مار بزند، عضو ملذوع را در شیر نهند یا در آب گرم و آن مهره را در آنجا اندازند، مهره در موضع لدع ملصق شود و زهر از او بیرون آورد» (قزوینی، ۱۳۶۱: ۱۹۸؛ و نیز، نک: طوسی، ۱۳۸۷: ۱۴۰ و کاشانی، ۱۳۸۶: ۱۵۹-۱۵۸)؛ خاقانی از این مهره با عنوان

«مهرة جاندارو» و «نوش مهرة» نیز یاد کرده است:

بهترین جایی به دست بدترین قومی گرو مهرة جاندارو اندر مغز ثعبان دیده‌اند

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۹۵)

مار زرینش نوش مهرة دهد چون عیبر از لعاب می‌چکدش

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۸۹۳)<sup>۱۳</sup>

#### ۴-۸ - ذباب (مگس)

به طبل نافة مستسقیان، به خورد جراد به نای رودة قولنجیان، به شک ذباب

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۴)

در نزهت‌نامه آمده است «اگر مگس را بر خداوند قولنج<sup>۱۴</sup> بندند سود دارد. و گوی مگس بگیرند و در پوست فستق نهند و آن را دو عروه سازند و رشته‌ای در کنند و از گردن خداوند قولنج بیاویزند؛ چنان که به شکمش رسد، فایدت دهد و سود کند» (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۲۰۵)؛ در تحفه حکیم مؤمن آمده است: «سرگین مگس را چون با آب و غسل بنوشند جهت ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب یافته‌اند» (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۴۰۳ و نیز، نک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۴۳۵ و الأنطاکی، بی‌تا: ۱ / ۱۶۱)؛ جرجانی می‌نویسد: سرگین مگس اندر شیاف قولنج نافع است (جرجانی، ۱۳۸۴: ۲۸۱)؛ در منافع حیوان آمده است که: «اگر مگس را در رکوبی بندند و بر کسی آویزند که قولنج دارد، ساکن شود» (مراغی، ۱۳۸۸: ۱۸۰)؛ خاقانی در بیت دیگری گفته است:

بچه بازی برو بر ساعد شاهان نشین بر مگس خواران قولنجی رها کن آشیان

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۳۲۷)

#### ۴-۹ - خرگوش

ساقی است آهوی سیمین و از آن زرین گاو خون خرگوش کند آبخور یارانم

(خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۸۲)

به نظر می‌رسد خاقانی بدان جهت شراب را به خون خرگوش مانند کرده است که در طب برای خون خرگوش خواصی برشمرده‌اند؛ در تحفه حکیم مؤمن آمده است: «خون برشته او جهت اسهال و قرحه امعاء و رفع سموم و طلای خون گرم تازه او جهت کلف و بهق و ثبوری که آب سفید از آن ترشح کند و خشکی که در سر به هم می‌رسد و مسکن دردهای کهنه» (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۶۱۹)؛ در الحاوی رازی آمده است: «چنانچه خون خرگوش را در حالی که گرم باشد روی کلف و بهق و بثورات بمالند آن‌ها را پاک خواهد کرد و از بین خواهد برد». رازی همچنین از قول جالینوس نقل می‌کند که «دیسقوریدوس گفت خون برشته خرگوش برای زخم بد و خبیث روده و اسهال مزمن سودمند است و خاصیت ضد سم - به ویژه برای سمی که تیرها به آن آغشته می‌گردند - دارد» (رازی، ۱۳۸۴: ۲۰ / ۲۵).

در مخزن الادویه آمده است: «طلای خون تازه گرم آن جهت رفع کلف و بهق و ثبوری که آب سفید از آن ترشح کند که در سر باشد و مسکن دردهای کهنه و خوردن خون برشته آن جهت قرحه امعاء و اسهال و رفع حموم؛ و گویند چون بچه تازه زاییده آن را ذبح نمایند و خون آن را در پارچه‌ای بگیرند و خشک نموده، نگاه دارند و عندالحاجة قدری از آن را با شیر مرضه طفلی که آن را ام‌الصبيان حدث شده باشد حل نموده، به آن طفل بخوراند باعث رفع آن مرض می‌گردد» (عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۱۱۸)؛ در نزهت‌نامه علائی نیز آمده است: «خون او بر بهق سیاه‌کنند رنگ بگرداند و

کلف ببرد» (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۱۰۱)؛ صاحب فرخ‌نامه نیز در این باب چنین آورده است: «اگر خون خرگوش به چشم درکشند، آب دویدن باز دارد و خون خرگوش بر کودک اندایند، تب ببرد. و اگر خون او به سایه خشک کنند و به آب غوره بسایند و به چشم اندر کشند، خارش ببرد» (جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۴۸).

#### ۴-۱۰- جراد

به طبل نافة مستسقیان، به خورد جراد  
به نای روده قولنجیان، به پشک ذباب  
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۴)

شیخ‌الرئیس در باب جراد می‌نویسد: «بیست و دو ملخ مستدیرالشکل را سر برمی‌کنند و پاها و بال از آن جدا می‌نمایند و با کمی آس مخلوط می‌کنند و همین طور می‌خورند در علاج استسقا مفید است» (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۱۱۲/۲ و نیز، نک: ابن‌البیطار، بی‌تا: ۱/ ۱۶۱ و الدمیری، بی‌تا: ۱/ ۱۷۴)؛ در اختیارات بدیعی آمده است: «دوازده عدد از وی سر بیندازند و اطراف‌های وی با قدری مورد و مشک مستسقی بیاشامد، شفا یابد» (انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۹۵)؛ صاحب تحفه آورده است که: «خوردن دوازده عدد آن که اطراف و سر آن را انداخته و با یک درهم مورد ساییده باشند، جهت استسقا مجرب دانسته‌اند» (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۲۴۱ و نیز، نک: الأنطاکی، بی‌تا: ۱/ ۱۰۵ و عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۲۰۱)؛ حزین نیز می‌نویسد: «به فارسی ملخ گویند. مبهی و جالی اخلاط غلیظه و جهت تقطیر البول و جذام و استسقا مفید باشد» (حزین لاهیجی، ۱۳۷۷: ۲۹۷).

#### ۴-۱۱- مرجان

غمناک بود بلبل، گل می‌خورد که در گل  
مشک است و زر و مرجان وین هر سه هست غم‌بر  
مانا که باد نیسان داند طیبی ایرا  
سازد مفرح از زر مرجان و مشک اذفر  
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۹۲)

در این ابیات گل به مفرحی مانند شده که از مشک و زر و مرجان ساخته شده و اسباب تفریح بلبل را فراهم ساخته است. قدما مرجان را به سه رنگ سیاه و سفید و سرخ تقسیم کرده و بهترین رنگ آن را سرخ دانسته‌اند (رک: انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۶۵ و یوسفی هروی، ۱۳۹۱: ۵۶)؛ اطبا مرجان را مفرح و در شمار داروهای تقویت قلب قرار داده و بدین جهت آن را در ذیل مفرحات نام می‌برده‌اند: «خاصیت مرجان آن است که آن را موصول کنند و در مفرحات به کار دارند و خون دل را صافی کند و روح را مدد دهد» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۲۴ و نیز، نک: ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۹۹/۲)؛ انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۶۵ و کاشانی، ۱۳۸۶: ۱۴۵)؛ در داروهای قلبی آمده است: «بُسد بالخاصیه مقوی و مفرح دل است و معین خاصیت مذکوره است اینکه به سبب شفاف بودن تنویر روح و به سبب قبض، تمین آن می‌نماید» (موسوی، ۱۳۸۳: ۳۴۳)؛ در رساله جواهرنامه نیز آمده است: «در مفرحات مرجان به کار برند و خون دل صافی کند و روح را قوت دهد» (جواهرنامه، ۱۳۴۳: ۲۹۴ و نیز، نک: هرمس، ۱۳۹۰: ۲۰۹؛ ابن‌سینا، ۱۳۸۷: ۱۶۵)؛ حکیم مؤمن، بی‌تا: ۱۵۹؛ عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۲۱۹؛ ابوریحان بیرونی، ۱۳۷۴: ۲۲۴ و جواهرنامه، ۱۳۸۸: ۵۶).<sup>۱۵</sup>

#### نتیجه

سهم عمده‌ای از دشواری‌های دیوان خاقانی بازبسته به پشتوانه فرهنگی گسترده و گونه‌گون شاعر است که در آفرینش‌های ادبی او به عنوان ماده خام از آن استفاده شده است. پایه هنر ادبی و تئوری سخن‌پروری خاقانی بدان پایه و

اندازه بوده که بتواند به لطافت از این پشتوانه بهره بگیرد و سخنش، رنگ مفاهیم و تعبیر خشک علمی و فرهنگی را به خود نگیرد. در این میان، پزشکی بخش قابل توجهی را به خود اختصاص داده و سبب‌ساز پدید آمدن مضامین، تعبیر و تصاویر بدیعی و نوآینی شده است. در این جستار، به پژوهش در باب گوشه‌ای از این آگاهی‌ها و اشارات در پیوند با داروهای حیوانی پرداخته شده و با کند و کاو در منابع اصیل و کاوش در دیوان خاقانی تحلیلی از آن ارائه شده است.

### پی‌نوشت‌ها

۱- پادزهر را عموماً مترادف با تریاق آورده‌اند اما برخی از پزشکان، میان این دو اصطلاح تفاوت قایل شده‌اند: شیخ‌الرئیس به این نکته اشاره می‌کند که پادزهر، داروهای طبیعی و غیر صنعتی و تریاق، داروهای مصنوعی و ترکیب شده است. وی سپس متذکر می‌شود که شاید نباتات شایستگی اسم تریاق را بیشتر از مصنوعات داشته باشند (ابن سینا، ۱۳۸۵: ۳/۳۵)؛ هروی در بحرالجواهر ضمن نقل این سخن شیخ‌الرئیس چنین آورده است: «قال محمد ابن محمود الأملی: البادزهر هو ما یدفع السموم بالطبیعة و التریاق ما یدفع غائلتها بالصناعة؛ فالتریاق مرکب و البادزهر مفرد» (رک: هروی، ۱۲۶۶: ذیل «بادزهر»); حکیم مؤمن می‌نویسد: بادزهر، اسم فارسی تریاق است که به عربی «حجر السم» نامند (حکیم مؤمن، بی‌تا: ۱۳۸) اما در رساله تریاق فاروق آمده است که «در عرف خاص، اختصاص نموده فاذهر را اسم حجر التیس نهادند و تریاق را مخصوص تریاق الحیه گردانیدند (کمال‌الدین حسن شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۷۵-۱۷۴).

۲- ابن‌البیطار در باب پادزهر می‌نویسد: «بعض أطبائنا البادزهر یقال علی معینین: یقال علی کل شیء ینفع من شیء آخر و یقاوم قوته و یدفع ضرره لخاصیه فیه، و یقال علی حجر معلوم ذی عین قائمه ینفع بجملة جوهره من السموم الحاره و الباردة إذا شرب و إذا علق» (ابن‌البیطار، بی‌تا: ذیل «بادزهر»); القلقشندی نیز می‌نویسد: «و قد قیل: إن معنی لفظ بادزهر: النافی للسم، فإذا شرب منه المسموم من ثلاث شعیرات إلى اثنتی عشره شعیره مسحوقه أو مسحولة أو محکوکة علی المبرد بزیت الزیتون أو بالماء، أخرج السم من جسده بالعرق و خلصه من الموت و إذا سحق و دُرَّ علی موضع النهشة جذب السم إلى خارج و أبطل فعله (القلقشندی، ۱۳۳۱: ۲/۱۱۳-۱۱۲).

۳- صاحب قربادین کبیر، تریاق فاروق را نامی برای تریاق الافاعی دانسته و نوشته است: «بدان که چون اطلاق کرده شود لفظ تریاق می‌خواهند از آن، تریاق افاعی را -که مرکب و مخترع آن اندروماخس اول است- به جهت آنکه هر گاه لفظ عام مطلق مذکور شود می‌گردد منصرف به سوی فرد کامل و کامل‌تر از تریاق افاعی، تریاقی بلکه نزد یونانیین مرکبی نیست مثل آن و لهذا آن را تریاق اکبر و تریاق کبیر نیز نامند به سبب بزرگی و بسیاری منفعت و خاصیت این مرکب و تریاق فاروق نیز نامند به سبب آنکه می‌باشد این مرکب، فاروق میان موت و حیات و یا آنکه فاروق است میان صحت تام و مرض قوی به خاصیت و صورت. و می‌نامند آن را هادی برای آنکه هدایت می‌کند طبیعت را به سوی صحت (عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/۲۸۲).

۴- ابن‌القفطی در باب این طبیب می‌نویسد: «حکیم، فیلسوف، در زمان اسکندر بوده، شهرتی که دیگران را بود نداشته است. وی را مقالات است که در مدارس علم فلسفه مذکور می‌گردد. در شهر اردن ریاست اطبا او را بوده است که چون بر معجون مشرویطوس اطلاع یافت، بعض ادویه از آن کم کرد و بعضی درافزود و از آن جمله لحوم افاعی. پس منفعت او در رفع سمیت افاعی زیاده از معجون اصل ظاهر شد» (ابن‌القفطی، ۱۳۷۱: ۹۸); با این حال برخی قائل به دو اندروماخوس شده و اضافه کردن گوشت افعی را به اندروماخوس دوم (ثانی) نسبت داده‌اند و اندروماخوس اول را مخترع تریاق دانسته‌اند (رک: کمال‌الدین حسن شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۸۳-۱۸۲); صاحب قربادین کبیر نیز ضمن نقل برخی آرا می‌نویسد: «از کتب محققین اطبا ظاهر می‌شود که تریاق فاروق به سعی و اهتمام نه کس از حکمای کبار که عبارت از اندروماخس اول و براقلیدس و فلاغورس و فراقلیس و فوثاغورس و مارنیوس و مغنیس و اندروماخس ثانی و جالینوس‌اند در مدت هزار و چهارصد و شصت و نه سال به اتمام رسید

(عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۲۸۳-۲۸۲ و نیز، نک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «اندروماخس»).

۵- عقیلی خراسانی می‌نویسد: «عمود و اصل در این تریاق به نسخه اندروماخس ثانی که بالفعل متداول است میان اطباء، لحوم افاعی است و لهذا به تریاق الأفاعی موسوم گشته و اما پیش از وی، عمود و اصل در آن حب الغار بود. پس اگر در تریاق اندروماخس ثانی لحوم افاعی را حذف کنیم مطلقاً و یا بدل کنیم به دوی دیگر و یا داخل کنیم در آن دوی - که مفسد لحوم افاعی باشد چون عسل بلاد - به سبب فاسد لحوم افاعی، فاسد می‌گردد، جمیع اجزای این ترکیب و باطل می‌گردد عمل و فایده آن» (عقیلی خراسانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۲۸۹-۲۸۸).

۶- شگفت است که سید ضیاءالدین سجادی در فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان، قرص مار را مهره مار دانسته است (رک: سجادی، ۱۳۸۲: ذیل «قرص مار»).

۷- قزوینی نیز می‌نویسد: «شخصی گفت که خمره شراب بخردیم و سر آن به گل گرفته بود؛ چون سرش باز کردم، در آن افعی دیدم که محررا شده و در قرب من مجذومی بود و مرگ از خدا می‌خواست آن خمر را بدو فرستادم. از آن بخورد و پوست بدن او باز افتاد و سلامت یافت (قزوینی، ۱۳۶۱: ۴۴۷)؛ در عیون الأنباء نیز چنین حکایتی نقل شده و آن را یکی از سه علتی بیان نموده که اندروماخس را بر آن داشت که از گوشت افعی بهره بگیرد (رک: ابن ابی أصیبه، بی تا: ۲۲-۲۱)؛ در رساله تریاق فاروق نیز این حکایت آمده است (رک: کمال‌الدین حسن شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۹۵).

۸- گوزن یا گاو کوهی دشمن سرسخت مار است و آن را می‌خورد، این امر چنان است که براساس آن، گوزن را «مارخوار» نیز می‌گفته‌اند (رک: جمال‌الدین انجو، ۱۳۵۹: ذیل «مارخوار»؛ مراغی نیز می‌نویسد: «دشمن مار چهاراند: پیل و گاو کوهی و خارپشت و لقلق» (مراغی، ۱۳۸۸: ۶۰).

۹- قلقشندی نیز می‌نویسد: درباره اینکه سنگ در چه جای بدن حیوان به وجود می‌آید اختلاف است؛ برخی گویند در گوشه‌های چشم حیوان تکوین می‌گردد و رفته رفته بزرگ می‌شود و پس از چندی فرو می‌افتد و برخی گویند سنگ در دل حیوان تکوین می‌شود و از این رو آن را شکار می‌کنند و سنگ را از دل آن برآورند و دسته‌ای گفته‌اند سنگ در زهره حیوان تکوین می‌شود (رک: القلقشندی، ۱۳۳۱: ۲/ ۱۱۲-۱۱۱).

صاحب نزهت‌نامه علائی می‌نویسد: «چون بیمار گردد، مار بخورد و آغاز خوردن از دنبال کند تا به سر رسیدن، آنگاه به دندان ببرد و سر بیندازد و بسیار باشد که سر مار فرو نبرد و در دهانش بماند و چون مار بخورد تشنه شود به آب آید و پیرامن آب همی‌گردد و باز نخورد، از آنچه داند که چون آب بخورد، زهر در تنش برود؛ و آن بیشتر چون مار بخورد، طلب خرچنگ جوی کند و بخورد تا زهر زیان ندارد. و چون مار او بدید یا آوازش بشنید، بترسد و بگریزد و در سوراخی شود یا شکافی و هر کجا باشد و گاو بدانست، دهان پر آب کند و در آن شکاف ریزد تا جای تر شود. آنگاه دهان بر آن جا نهد و به قوت بکشد. اگر گرسنه باشد بخورد و اگر سیر باشد بکشدش و بیفکند و بگذارد. تا بدان حد دشمنی است گاو کوهی را با مار که گویند سگان آغالیده بودند و مردم از پی گاو همی‌دواندند، یک زمان در دویدن باز ایستاد آنگاه برفت. چون آن‌جا بدیدند ماری کشته یافتند. با همه نهیب جان خویش، مار زنده رها نکرده بود و کشتن آن از خلاص خویش موافق‌تر شناخت» (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۸۶ - ۸۵ و نیز، نک: نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۷: ۵۵۶-۵۵۵؛ الجاحظ، ۱۳۸۴: ۷/ ۳۰-۲۹؛ قزوینی، ۱۳۶۱: ۴۵۱ و ۴۱؛ مراغی، ۱۳۸۸: ۹۵ و مهدوی‌فر، ۱۳۹۰: ب: ۲۴۵-۲۴۰).

۱۰- بیرونی در باب استعمال آن در این موارد می‌نویسد: «فأما ما فی کتب الطب من استعمال اللؤلؤ غیر المثقوب فی المعاجین و فی الکحالی و لیس یستعمل فیها إلا مسحوقاً. فالتقب بعض السحق؛ فإن الغرض فیه هو الاحتراز من التسمیم فی الثقب و دفع المضره عن الاحشاء و العین، فإنهما یعالجان به» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۷۴: ۲۲۰-۲۱۹).

۱۱- جرجانی می‌نویسد: «اگر طیب پس از آن بدو رسد که جراحت آماس کرده باشد و تب لازم شده، اندر کشکاب، سرطان ماده باید پختن و نشان ماده آن باشد که سوزنی به پشت او فرو برند، اگر رطوبتی همچون شیر برآید ماده بود و اطراف او دور کنند و

او را به آب نمک و آب خاکستر بشویند تا از شوخ و رطوبت لزج -که بر ظاهر او باشد- پاک شود. و اگر قوت ضعیف باشد، پایچه بره و بزغاله با آن می‌پزند و اگر طبع نرم باشد، حبّ الآس و اندکی تخم خشخاش اندر پزند و شراب مورد دهند و اگر سرفه سخت قوی باشد، لختی تخم کوک اندر پزند و اگر به استفراغ حاجت آید به خیار شنبه و بنفشه و مانند آن استفراغ کنند» (جرجانی، ۱۳۸۵: ۶۱۲-۶۱۱).

۱۲- نوع معدنی مهره مار را سنگی ملون دانسته‌اند که از معدن زبرجد به هم می‌رسید و برخی گفته‌اند که زبرجد است (حکیم مؤمن، بی تا: ۲۸۰). رنگ این قسم زبرجادی، رنگ مایل به سیاهی و خاکستری، به شکل نگین مربع دارای یک تا دو مثقال وزن است (عقبلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۳۳۹).

۱۳- برای دیدن شواهد بیشتر در باب مهره مار بنگرید به خاقانی، ۱۳۷۴: ۷۹۱ و ۴۳۴، ۳۹۰، ۳۳۴، ۳۱۸، ۱۸۸، ۱۸۴، ۸۲، ۶۰، ۳۹.

۱۴- در باب قولنج نوشته‌اند: «وجعی است در روده به سبب احتباس نفخی در طبقات روده یا سده که مانع دفع براز شود» (بدیعات اختیاری، ۱۳۸۶: ۱۲۹)؛ (رک: سیزواری، ۱۳۸۶: ۴۰۳-۴۰۵).

۱۵- شایان ذکر است که قدما مرجان را از نباتات و به تعبیر خواجه نصیر، واسطه بین معدن و عمدتاً نبات می‌دانسته و در کتب جواهرشناسی بدان پرداخته‌اند (رک: جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۲۰ و نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳: ۱۲۸)؛ اما امروزه روشن است که مرجان از دریازیان است.

## منابع

- ۱- ابن ابی اصیبعه، موفق‌الدین ابی العباس احمد. (بی تا). *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، شرح و تحقیق نزار رضا، بیروت: دار مکتبه الحیاة.
- ۲- ابن‌الاکفانی، محمد بن ابراهیم انصاری سنجاری. (۱۹۳۹). *نخب الذخائر فی احوال الجواهر*، تحقیق انستاس ماری الکرملی البغدادی، بیروت: دار صادر.
- ۳- ابن‌البیطار، ضیاء‌الدین ابی محمد. (بی تا). *الجامع لمفردات الادویة و الاغذیة*، مصر: بی نا.
- ۴- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۸۵). *قانون*، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (ههژار)، تهران: سروش.
- ۵- ----- (۱۳۸۷). *شرح و تفسیر پارسی‌گردان ادویة قلبیة بوعلی سینا*، سید حسین رضوی برقعی، تهران: نی.
- ۶- ابن‌القفطی، جمال‌الدین ابوالحسن. (۱۳۷۱). *تاریخ الحکماء القفطی (ترجمه فارسی از قرن یازدهم)*، تصحیح بهین دارایی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۷- ابوعلی. (۱۳۸۸). *خواص‌الاشیاء*، ترجمه محمد بن زکریای رازی [؟]، به کوشش یوسف بیگ باباپور و کاوه عباسی، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- ۸- ارزانی، محمد اکبر. (۱۳۸۷). *طب اکبری*، تصحیح و تحقیق مؤسسه احیاء طب طبیعی، قم: جلال‌الدین.
- ۹- ----- (۱۳۸۹). *میزان الطب*، تصحیح و تحقیق هادی نصیری، قم: نور وحی.
- ۱۰- انصاری شیرازی، علی بن حسین. (۱۳۷۱). *اختیارات بدیعی*، تصحیح محمدتقی میر، تهران: پنخس رازی.
- ۱۱- الأنطاکی، داود بن عمر. (بی تا). *تذکره اولی الالباب و الجامع للعجب العجائب*، بیروت: المکتبه الثقافیة.



- ۱۲- *بديعات اختیاری*. (۱۳۸۶). تصحیح یوسف بیگ باباپور، گنجینه بهارستان (مجموعه سه رساله در پزشکی)، به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۱۳- بغدادی، یحیی بن عیسی بن جزله. (۱۳۹۰). *تقویم الأبدان فی تدبیر الإنسان (منهاج البیان فی تدبیر الانسان)*، به کوشش یوسف بیگ باباپور، قم: مجمع ذخائر اسلامی با همکاری کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- ۱۴- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد. (۱۳۷۴). *الجماهر فی الجواهر*، تحقیق یوسف الهادی، میراث مکتوب و علمی و فرهنگی.
- ۱۵- ----- (۱۳۵۸). *صیدنه*، ترجمه ابوبکر بن علی بن عثمان کاسانی، تصحیح ایرج افشار و منوچهر ستوده، تهران: شرکت افست.
- ۱۶- تاجبخش، حسن. (۱۳۸۵). *فرهنگ اغراض طبی، ضمیمه الأغراض الطبیة و المباحث العلائیه*، اسماعیل بن الحسن جرجانی، تصحیح حسن تاجبخش، تهران: دانشگاه تهران با همکاری فرهنگستان علوم.
- ۱۷- تفسیسی، حبیب بن ابراهیم بن محمد. (۱۳۹۰ الف). *بیان الطب*، تصحیح سیدحسن رضوی برقی، تهران: نی.
- ۱۸- ----- (۱۳۹۰ ب). *کفایة الطب*، تصحیح زهرا پارساپور، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۹- الجاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر. (۱۳۸۵). *الحیوان*، تحقیق و شرح عبدالسلام هارون، مصر: مکتبه الجاحظ.
- ۲۰- جرجانی، سید اسماعیل. (۱۳۸۴). *الاغراض الطبیة و المباحث العلائیه*، تصحیح حسن تاجبخش، تهران: دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم.
- ۲۱- جمال الدین انجو، حسین بن حسن. (۱۳۵۹). *فرهنگ جهانگیری*، ویراسته رحیم عقیقی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۲۲- جمالی یزدی، ابوبکر مطهر. (۱۳۸۶). *فرخ‌نامه*، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیر کبیر.
- ۲۳- *جواهرنامه*. (۱۳۴۳). به کوشش تقی بینش، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۲: ۲۹۷-۲۷۳.
- ۲۴- *جواهرنامه*. (۱۳۸۸). *تلخیص تنسوخ‌نامه ایلخانی خواجه نصیرالدین طوسی*، به کوشش یوسف بیگ باباپور، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- ۲۵- جوهری نیشابوری، محمد بن ابی البرکات. (۱۳۸۳). *جواهرنامه نظامی*، تصحیح ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران: میراث مکتوب.
- ۲۶- چغمینی، محمود بن محمد. (۱۳۸۳). *قانونچه در طب*، تصحیح محمدتقی میر، تهران: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی و درمانی ایران.
- ۲۷- طبری، محمد بن ایوب (منسوب به) (۱۳۷۱). *تحفة الغریب*، تصحیح جلال متینی، تهران: معین.
- ۲۸- حزین لاهیجی، محمدعلی. (۱۳۷۷). *رسائل*، ویرایش عبدالحسین مهدوی، تهران، میراث مکتوب.
- ۲۹- حکیم مؤمن. (بی تا). *تحفة المؤمنین (تحفة حکیم مؤمن)*، تهران: کتابفروشی محمودی.
- ۳۰- خاقانی، افضل الدین بدیل. (۱۳۸۴). *منشآت*، تصحیح محمد روشن، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۱- ----- (۱۳۸۷). *تحفة العراقین (ختم الغریب)*، تصحیح علی صفری آق‌قلعه، تهران: میراث مکتوب.

- ۳۲- ----- (۱۳۷۴). دیوان، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- ۳۳- الدمیری، کمال‌الدین. (بی‌تا). *حیاء الحیوان کبری*، بیروت: دار احیاء التراث العربی و مؤسسة التاریخ العربی.
- ۳۴- دنیسری، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۰). *نوادرات التبادر لتحفه البهادر*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳۵- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۶- شهردان بن ابی‌الخیر. (۱۳۶۲). *نزهت‌نامه علائی*، تصحیح فرهنگ جهانپور، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۳۷- رازی، محمد بن زکریا. (۱۳۸۴). *الحاوی*، ترجمه سلیمان افشاری‌پور، تهران: فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران.
- ۳۸- سبزواری، محمد بن علاء‌الدین. (۱۳۸۶). «زبدة القوانین العلاج فی جمیع الأمراض»، تصحیح یوسف بیگ‌باباپور، گنجینه بهارستان (مجموعه سه رساله در پزشکی). به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۳۹- سجادی، ضیاء‌الدین. (۱۳۸۲). *فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی*، تهران: زوار.
- ۴۰- شفیع‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۳). *ادوار شعر فارسی*، تهران: سخن.
- ۴۱- شمس‌الدین آملی. (۱۳۸۹). *نفایس الفنون فی عرایس العیون*، تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران: اسلامیه.
- ۴۲- کمال‌الدین حسن شیرازی. (۱۳۸۶). «تریاق فاروق»، تصحیح سیدحسن رضوی برقی، گنجینه بهارستان (مجموعه سه رساله در پزشکی)، به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۴۳- طوسی، محمد بن محمود. (۱۳۸۷). *عجائب المخلوقات و غرایب الموجودات*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴۴- عقلی خراسانی، محمدحسین. (۱۳۹۰). *قربادین کبیر*، قم: مؤسسه احیاء طب طبیعی.
- ۴۵- ----- (۱۳۷۱). *مخزن الأدویه*، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۴۶- العمری، شهاب‌الدین احمد. (۱۹۹۶). *مسالك الأبصار فی ممالک الأمصار فی الحیوان و النبات و المعادن*، تحقیق عبدالحمید صالح حمدان، مکتبه المدبولی.
- ۴۷- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۵۸). *سخن و سخنوران*، تهران: خوارزمی.
- ۴۸- قزوینی، زکریا بن محمد. (۱۳۶۱). *عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات*، تصحیح نصرالله سبوحی، تهران: کتابخانه مرکزی.
- ۴۹- القلقشندی، ابی‌العباس احمد. (۱۳۳۱). *صحیح الاعشی فی صناعة الانشاء*، قاهره: دار الکتب الحدویة.
- ۵۰- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله. (۱۳۸۶). *عرایس الجواهر و نفایس الأطایب*، به کوشش ایرج افشار، تهران: المعی.
- ۵۱- گیلانی، حکیم ولی. (۱۳۹۱). *سته ضروریه*، تصحیح و تحقیق نرجس گرجی و دیگران، تهران: المعی.
- ۵۲- ماهیار، عباس. (۱۳۸۴). *پنجوش سلامت (دفتر چهارم شرح مشکلات خاقانی)*، کرج: جام گل.

- ۵۳- محمد بن منصور. (۱۳۳۵). «گوهرنامه»، به کوشش منوچهر ستوده، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۴: ۳۰۲-۱۸۵.
- ۵۴- مراغی، عبدالهادی بن محمد. (۱۳۸۸). *منافع حیوان*، تصحیح محمد روشن، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمد افشار.
- ۵۵- موسوی، محمدباقر. (۱۳۸۳). *داروهای قلبی (چهارده باب پیرامون مباحث قوای، ارواح، عوارض نفسانی و داروهای قلبی با نگاهی بر طبیعیات و پزشکی کهن بر پایه رساله الادویه القلبیه ابن سینا)*. تصحیح سید حسن رضوی برقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۵۶- مهدوی فر، سعید. (۱۳۹۲ الف)، «اشارات طبی خاقانی و کتاب پنجنوش سلامت (دفتر چهارم شرح مشکلات خاقانی)»، کتاب ماه ادبیات، ش ۷۸ (پیاپی ۱۹۲): ۳۱-۴۹.
- ۵۷- ----- (۱۳۹۰ الف). «با جام عروس خاوری: شرح شش قصیده از دیوان خاقانی»، کتاب ماه ادبیات، ش ۵۷ و ۵۶ (پیاپی ۱۷۰): ۴۱-۳۰.
- ۵۸- ----- (۱۳۹۲ ب). «درنگی بر کتاب پنجنوش سلامت (دفتر چهارم شرح مشکلات خاقانی)»، بدیل بی بدیل (پنج جستار در باب دیوان افضل الدین بدیل خاقانی شروانی)، آینه میراث، س ۱۱، ضمیمه ۲۹: ۱۰۶-۵۹.
- ۵۹- ----- (۱۳۹۰ ب). «گذری بر تحفة العراقین (ختم الغرایب) خاقانی شروانی به کوشش علی صفری آق‌قلعه»، آینه میراث، س ۹، ش ۴۹: ۲۶۵-۲۰۹.
- ۶۰- میسری. (۱۳۷۳). *دانشنامه در علم پزشکی*، تصحیح برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۶۱- نصیرالدین طوسی. (۱۳۶۳). *تنسوخ‌نامه ایلخانی*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: اطلاعات.
- ۶۲- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۴). *خسرو و شیرین*، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- ۶۳- ----- (۱۳۸۵). *لیلی و مجنون*، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- ۶۴- هرمس. (۱۳۹۰). «رساله در معرفت خواص احجار و جواهر»، ترجمه از مترجمی ناشناس، تصحیح فاطمه مهری، متون ایرانی (مجموعه رساله‌های فارسی و عربی از دانشوران ایرانی). به کوشش جواد بشری، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۶۵- هروی، محمد بن یوسف. (۱۲۴۶). *بحر الجواهر*، به اهتمام عبدالمجید، بی‌جا: بی‌نا.
- ۶۶- هروی، موفق الدین ابومنصور. (۱۳۸۹). *الأبینه عن حقایق الأدویه (روضة الانس و منفعة النفس)*. تصحیح احمد بهمنیار، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۶۷- یوسفی هروی، یوسف بن محمد. (۱۳۹۱). *ریاض الأدویه*، تصحیح سید محمد نظری، تهران: المعی.



## A Study on Animal Drugs in Khaqani's Divan

S. Mahdavifar\*

### **Abstract**

Difficulty and strangeness are the adjectives which have been ascribed to Khaqani's Divan for a long time. A notable part of such difficulties originates from the extensive cultural background on which the poet has based different themes, images and novel expressions. His strange manner in poetry is so that, for staying away from widely-used expressions, he has linked various kinds of knowledge with his poetic competence and created valuable and high poetry. His outstanding talent in using language and the delicacy he showed in using such kinds of knowledge all cause his words not to be strictly scientific and non-literary. Medical statements are one part of his cultural background used by the poet prominently in composing his poems. Due to the presence of great physicians such as Zakariye Razi, Majusi Ahwazi, Abu Ali Sina, Ismail Jurjani etc. medicine developed a lot in his time. Moreover, the literary milieu of his time required our poet to be a knowledgeable person, especially due to the presence of prominent rivals such as Abul'ala Ganjavi and others. This article aims to investigate animal drugs as a part of such medical knowledge.

### **Keywords**

Khaqani, Divan, cultural background, medical knowledge, animal drugs

---

\* PhD candidate, University of Ilam

## The Interpretability of the Word “Soxan” in Ferdowsi’s Shahnameh

F. Vejdani\*

### Abstract

The manner of using language in Ferdowsi’s Shahnameh, like the works of other great figures of Persian literature, is a creative and unique one. An instance of such creativity is revealed I using the word “Soxan”. Without being bounded in the common usages of this word in his time, Ferdowsi has found out its special capacity and conferred some great interpretive capacity to it in his artistic book of verse.

Using descriptive-analytical method, this research aims to propose thirty six readings of this word in order to show such characteristic of Ferdowsi’s poetry and draw the attention of readers to the conceptual scope of one of the words of Iranian national epic and its capacities.

Foregrounding the status of this word in the linguistic structure of this work which paves the way for the interpretability of the text and also representing his personal style in using such word which asks the reader to decode its meaning and interprets it himself are other aims of this research which is unprecedented among researches about Shahnameh.

### Keywords

Shahnameh, Ferdowsi, the word Soxan, interpretability

---

\* Assistant Professor, University of Zanjan

## The Necessity of Critical Correction of Seyed Hasan Qaznavi's Divan

A. Begjani\*  
E. Khouini\*\*  
M. Jafari\*\*\*

### Abstract

Seyed Hasan Qaznavi is one of the great poets whose poetry and character have not been known very much due to living in one of the most fruitful periods of Persian poetry. His divan was first published with many problem in 1328 (A.H) by the correction of Muhammad Taqi Modares Razavi. These problems can be studied in the following fields: the method of correction (not specifying the basic copy and order of using other copies, not specifying the source of verses and poems, the defect of copies); variant copies (mentioning the variant copies without the sign (/) of copy, incomplete variant copies, preference of annotation over the text, sameness of annotation and text); incorrect forms; omissions (poems and verses); general problems (repetition of poems and verses, print errors, not having appendices and defection in end indices and using sources with unscientific publishing). Besides some points such as determining and explaining the specific method of correction and providing complete variant copies by considering trustworthiness which is one of the primary and obvious principles of scientific correction and should be regarded in the critical correction of this Divan, nowadays some authentic copies of this Divan have been obtained which eliminate many mistakes, Tashifs and omissions of Modares' printed version. Proposing various instances of such mistakes and defections, this research emphasizes the necessity of recorection of Seyed Hasan Qaznavi's Divan.

### Keywords

Seyed Hasan Qaznavi, Divan of poems, manuscript, necessity of correction, correction of texts

---

\* PhD, Kharazmi University

\*\* Assistant Professor, Kharazmi University

\*\*\* Assistant Professor, Kharazmi University

## China in Ferdowsi's Shahnameh

A. Ja'fari\*  
H. Pasha Zanous\*\*

### Abstract

As a country which dominated many regions and peoples with different cultures and was always at the center of attention due to its deep influence on the changes of world history, Iran has had very strong links with its neighbors. Indeed, its status in the world history and its share in the history of human being can be recognized only through its contact and interactions with great neighboring powers. Among such cultures is the culture and civilization of China. In the pre-Islamic period, Iran had contacts with Chinese culture and civilization in various situations and via different ways and, from a certain period, Iranian ambassadors travelled to China regularly. Such extensive relations affected different aspects of Iranian culture and civilization and Persian poetry is the manifestation of such influences.

Ferdowsi's Shahnameh is one of the important sources for understanding the relations between ancient Iran and China and the influences of such relations. In spite of such extensive cultural, economical and political relations between the two countries, Ferdowsi's knowledge about China, its geographical situation and various aspects of its culture and civilization is incomplete. In fact, like his contemporaries and owners of information sources, he does not give us precise information. If Shahanmeh is divided into mythological and historical parts, it is hard to distinguish between China as an historical country and mythological region because he himself has seldom distinguished between Eastern Turkistan, China and Far East. For this reason, the present research aims to, first, identify the geographical status of China and Machin and, then, specify the similarities and differences between mythological and historical China in Ferdowsi's Shahnameh.

### Keywords

Ferdowsi, Shahnameh, Iran, China, Machin

---

\* Assistant Professor, University of Isfahan

\*\* PhD candidate, University of Tehran



## The Images of Ka'beh and Neglecting the Courtesy of Law in Khaqani's Poetry

M. Zolfaqari\*  
Z. Mousavi\*\*  
K. shohadaie\*\*\*

### Abstract

Khaqani Shervani, entitled Afzal al-Din, is one of the pious poets of sixth century (A.H). The presence of scientific issues like medicine, astronomy, philosophy, theology, mysticism and religious thoughts in his poetry led to his being called "philosopher". Religious beliefs and thoughts based on the Law are amongst the most important motifs of his poems which have been elaborated generally in the form of innovative and poetic images.

The main axis of this article is the exploration of Ka'beh manifestation in his Divan with regard to critique of imagery; an issue which has not been considered in the past rhetorical books and simply the negative manifestation of religious concepts in literary works, named as neglecting the courtesy of Law, has been mentioned in the form of brief definitions and evidence but there is no detailed discussion about the Law, image and their mutual relationships.

The issue of image, the Law and Ka'beh, the interaction of these three words and how they are used in Khaqani's Divan constitutes the main axis of this article.

This article shows that his attitude to Ka'beh and its manifestation, in spite of its high frequency in his poems, is not in line with the principles of Islamic beliefs and teachings, as much as is expected, and the poet has violated such principles and polluted his view with the love of the world panegyrically in many instances.

### Keywords

the Law, image, Ka'beh, Khaqani, panegyric

---

\* Associate Professor, University of Arak

\*\* Assistant Professor, University of Arak

\*\*\* PhD candidate, University of Arak

## The Critical Study of the Word “Xazra” in Beihaqi History

N. Maraveneh\*  
M. Rezai Dashtarjaneh\*\*

### Abstract

Beihaqi history is one of the masterpieces of Persian prose in which Abulfazl Beihaqi has provided a firm prose while describing an important part of Iran's history. Investigation of this work shows that, in spite of its great literary-historical significance, it has been treated unkindly by both scribes and glossarists so that there is neither an authentic version of it for referencing nor a published version completely free from mistakes and problems. Although the sophisticated correction of Aliakbar Fayaz has ameliorated such unkind treatments a little and filled the present vacuum a lot, there is still a long way to an authentic and good version, and the names of many geographical places as well as some characters of this book are still unknown to us. Considering the intratextual and extratextual implications and studying a number of works such as Tabari history, Alfi history, Sistan history, Tajarob al-Umam, the collection of historical documents and sources, the comprehensive history of Islam and Iran, the news of Salajeqe Rum and the works of many poets like Onsori who has been the poet of Qaznavi court and is very important in this regard, the authors of this article have found out that, as opposed to the view of all commentators and glossarists of this work, the word “Xazra” does not mean grass and pasture but it means a kind of platform or anticum on top of which the king was watching something or performing a ritual.

### Keywords

Beihaqi history, Xazra, grass and lawn, edifice

---

\* MA, Shahid Chamran University of Ahvaz

\*\* Associate Professor, University of Shiraz

## The Presentation of Kashef al-Moshkelat Manuscript by Abubakr Ibn Kalnajar Shirazi

F. Koupa<sup>\*</sup>  
M. Gorji<sup>\*\*</sup>  
A. Mirbaqerifard<sup>\*\*\*</sup>  
F. Mahjoub<sup>\*\*\*\*</sup>

### Abstract

Correcting a valuable manuscript and annotating and glossing a book remained from the past not only reinforce the ethnic and national heritage of a country and provides extensive information about manner, thinking and intellectual and linguistic structure of past thinkers and scientists, but also is an original research which has been acknowledged by literary critics. The manuscript of Kashef al-Moshkelat by Baha al-Din Abubakr Ibn Kalnajar Shirazi has remained from seventh and eighth centuries (A.H) of which only one unique copy handwritten by the author is available. According to the text of this work and also acknowledged by the biographies written in his own time, the author of this book has had a prominent mystical and scientific status and composed this book in order to solve the difficulties of prevalent sciences in his own time and due to the request of his time's learned men. This work, which has been written with a plain and vivid scientific language decorated with stylistic and rhetorical figures in the form of short sentences, consists of various chapters about interpretation of verses and hadiths, medicine, philosophical and religious difficulties, the author's recommendations besides mystical expressions and the author's revelations. This book has three major sections each of which has several subsections and each subsections includes various epistles totally consisted of 349 epistles.

Providing some descriptions about the life of the author and investigating this book and its content, the article aims to explore the structure, style and linguistic characteristics of this book based on extracted evidence and also investigate it form aesthetic and literary aspects.

### Keywords

Baha al-Din Abubakr Ibn Kalnajar Shirazi, correction, Kashef al-Moshkelat, manuscript

---

\* Professor, Payam-e Noor University

\*\* Associate Professor, Payam-e Noor University

\*\*\* Professor, University of Isfahan

\*\*\*\* PhD candidate, Payam-e Noor University

**Textual Criticism of Persian Literature**  
**(former Researches on Persian Language and Literature)**  
**New Series, Vol. 5, No. 4**  
**(Sequential 20) Winter 2014**

---

**Contents**

---

The Presentation of Kashef al-Moshkelat Manuscript by Abubakr Ibn Kalnajar Shirazi .....	1
<i>F. Koupa- M. Gorji- A. Mirbaqerifard- F. Mahjoub</i>	
The Critical Study of the Word “Xazra” in Beihaqi History.....	2
<i>N. Maraveneh- M. Rezai Dashtarjaneh</i>	
The Images of Ka’beh and Neglecting the Courtesy of Law in Khaqani’s Poetry.....	3
<i>M. Zolfaqari- Z. Mousavi- K. shohadaie</i>	
China in Ferdowsi’s Shahnameh .....	4
<i>A. Ja’fari- H. Pasha Zanous</i>	
The Necessity of Critical Correction of Seyed Hasan Qaznavi’s Divan .....	5
<i>A. Begjani- E. Khouini - M. Jafari</i>	
The Interpretability of the Word “Soxan” in Ferdowsi’s Shahnameh .....	6
<i>F. Vejdani</i>	
A Study on Animal Drugs in Khaqani’s Divan .....	7
<i>S. Mahdavifar</i>	

**Textual Criticism of Persian Literature**  
**(former Researches on Persian Language and Literature)**  
**(Scientific- Research Journal of the University of Isfahan)**

Publisher: University of Isfahan

Managing Editor: Ishagh Toghyani (Prof.)

Editor-in-Chief: Hossein Aghahosseini (Prof.)

Editorial Board:

Hossein Aghahosseini (Prof.)

Mahdi Taddayon (Prof.)

Mohammad Yunes Jafari (Prof.)

Yadollah Jalali Pandari (Asso.Prof.)

Najaf Jowkar (Prof.)

Azhar Dehlavi (Prof.)

Azarmidokht Safavi (Prof.)

Ishagh Toghyani (Prof.)

Muhammadhossein Karami (Prof.)

Mahdi Mohaghegh (Prof.)

Mahdi Maleksabet (Asso.Prof.)

Sayyed Aliasghar Mirbagherifard (Prof.)

Sayyed Mahdi Noorian (Prof.)

Office Manager: Marzieh Jalali

Persian Editor: Ali- Jalali

English Editor & Translator: Ehsan Golahmar

Type & Layout: Azam Toghyani

Address: Office of the Journal of the Faculty of Letters and Humanities

Faculty of Letters and Humanities,  
University of Isfahan, Hezarjerib Ave.,  
Isfahan, IRAN

Tel: 0098-311- 7933097

Fax: 0098-311-7933151

E- mail: *daftar-e-majale@litr.ui.ac.ir*

*University of Isfahan Journals System: <http://uijs.ui.ac.ir>*

*IN THE NAME OF GOD*

**Textual Criticism of Persian Literature**  
(former Researches on Persian Language and Literature)

**Scientific Research Journal**

---

*Textual Criticism of Persian Literature*  
*University of Isfahan*  
*New Series, Vol. 5, No. 4 (Sequential 20)*  
*Winter 2014*